

جلوات ربّانی

جلد دوم

در شناخت دوازده امام به مقام نورانیّت

تألیف و تصنیف:

حکیم ربّانی و عارف صمدانی

حضرت آیت الله محمدرضا ربّانی

تهران ۱۳۷۹

اشراق هفتم

هفتمين نيّر برج امامت و ولايت

حضرت امام موسى بن جعفر

عليه الصلوة و السلام

فهرست مطالب

- خطبه عرشیه عرفانیه در نعت حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلی الاکبر ۶
- اشعار درربار فقیه و حکیم ربّانی مرحوم علامه کمپانی در مدح حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام ۶
- در اشاره مختصر به شئون حضرت مولانا موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلی الاکبر ۷
- بیان تعریف ولایت کلّیه مطلقه ۷
- بیان برخی از امتیازات مقام ولایت کلّیه مطلقه: ۱۰
- مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر تام اسماء و صفات الوهی است ۱۰
- مقام ولایت کلّیه مطلقه معیت قیومیّه ظلّیه دارد بر تمام ارواح و اجساد ۱۱
- مقام ولایت کلّیه مطلقه مستولی است بر عرش وجود ۱۱
- مقام ولایت کلّیه مطلقه حاکم است بر حاملین عرش ۱۱
- مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای نفس کلّیه الهیه است ۱۱
- مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر اسم یا من لا یشغله شأن عن شأن است ۱۲
- مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای مقام عصمت است ۱۲
- مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای قدرت و قوّت ملکوتیه لاهوتیه است ۱۳
- مقام ولایت کلّیه مطلقه عالم و عارف به ظاهر و باطن قران است ۱۶
- مقام ولایت کلّیه مطلقه در مقام علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و بردالیقین است ۱۶
- مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای فناء ذاتی و صفاتی و افعالی است ۱۶
- مقام ولایت کلّیه مطلقه واجد فتوح ثلاثه است ۱۷
- مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای قرب تعلّقی و تخلّقی و تحقّقی است ۱۷
- مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای کشف ملکوتی و کشف جبروتی و کشف لاهوتی است ۱۸

- مقام ولایت کلّیه مطلقه در مقام عقل بالمستفاد است. ۱۹
- مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای علم لدنی و موهبتی الوهی است. ۱۹
- مقام ولایت کلّیه مطلقه اعقل عقلای جهان است. ۲۰
- مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر اسم جامع الوهی است. ۲۰
- مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر بسیط الحقیقه است. ۲۰
- مقام ولایت کلّیه مطلقه را در محشر اکبر ظهوراتی است. ۲۰
- مقام ولایت کلّیه مطلقه صورت کامله‌ی تمامیه‌ی مجموع عالم است. ۲۶
- مقام ولایت کلّیه مطلقه را باید به مقام نورانیّت شناخت. ۲۶
- مقام ولایت کلّیه مطلقه سَبَق شرفی و رتبه‌های و دهری و سرمدی دارد بر همه اشیاء. ۲۶
- نصوص وارده در معرفّی مقام ولایت. ۲۸
- بیان ولادت و نام و القاب و کُنیه امام هفتم، هفتمین نیّر برج امامت. ۳۰
- اشعار دُرّربار مرحوم سپهر کاشانی در نعت امام هفتم. ۳۱
- وصف امام هفتم به نقل از خرائج قطب الدین راوندی. ۳۴
- بیان حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام در توحید. ۳۹
- بیان فرق بین واحد با احد. ۴۴
- بیان اقسام وحدت. ۴۵
- بیان اجمالی در معنای الصّمد. ۴۶
- کلام معجز نظام حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام محور بیان تفسیر اذان. ۵۰
- کلام حضرت موسی بن جعفر علیه (ع) در بیان نورانیّت حضرت ختمی مرتبت و عترت قدّیسین او(ص) ۶۹
- اشراقات علمی و تعلیم عالیّه‌ی حضرت موسیبن جعفر علیه السّلام به هشام بن حکم. ۷۵
- روایت منقول از امام هفتم در کتاب احتجاج طبرسی. ۸۹

- ۹۸ حکایت علین صالح الطالقانی در کرامت حضرت موسیبن جعفر علیه السّلام.
- ۱۰۴ معرفی هارون الرشید حضرت امام موسی بن جعفر(ع) را به فرزندش مأمون.
- ۱۰۶ دریدن شیر پرده به فرمان ولی الله حضرت موسی بن جعفر(ع) رجل افسونگر را.
- ۱۰۸ توبه کردن بشر حافی در اثر کلام امام موسی بن جعفر علیها السّلام.
- ۱۰۹ آیات قرآنیة شفابخش جسم و جان است.
- ۱۱۱ بیان برخی از کلمات حکمتآمیز حضرت امام موسی بن جعفر علیه السّلام.
- ۱۱۵ حضرت امام موسی بن جعفر علیها السّلام و استغراق او در بحار احدیّت و شهود حُسن صمدیّت جلت عظمته.
- ۱۱۸ سؤال ابوحنیفه و جواب حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام.
- ۱۲۰ حضرت امام موسی بن جعفر علیه السّلام در عصر امامت خود.
- ۱۲۴ شهادت حضرت امام موسی بن جعفر علیه الصلوات الله العلیّ الاکبر.
- ۱۲۷ زیارت حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر.

خطبه عرشیه عرفانیّه در نعت حضرت موسى بن جعفر عليه صلوات الله العلی الاکبر

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

أَحْمَدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي بِنُورِ جَمَالِهِ عَلَي الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ، الْمُخْتَجِبِ فِي عِزِّ جَلَالِهِ بِشُعْشَعَةِ اللَّاهُوتِ، وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَي الْمُجَلِّي الْأَتَمِّ وَنَبِيِّهِ الْأَعْظَمِّ وَرَسُولِهِ الْأَكْرَمِ وَسَفِيرِهِ الْخَاتَمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعِزَّتِهِ، مَعَادِنِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمِ، سَيِّمًا عَلَي الشَّجَرَةِ الطُّورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْتُورِ، وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَالسِّرِّ الْمَسْتُورِ وَآيَةِ النُّورِ، كَلِيمِ أَيْمَنِ الْإِمَامَةِ، مَنْشَأِ الشَّرَفِ وَالْكَرَامَةِ، نُورِ مِصْبَاحِ الْأَرْوَاحِ، جَلَاءِ زُجَاجَةِ الْأَشْبَاحِ، مَاءِ التَّخْمِيرِ الْأَرْبَعِينَ، غَايَةِ مِعْرَاجِ الْيَقِينِ، إِكْسِيرِ فِلْزَاتِ الْعُرْفَاءِ، مِعْيَارِ نُفُودِ الْأَصْفِيَاءِ، مَرْكَزِ الْأَنْمَةِ الْعُلُويَّةِ، مَحْوَرِ الْفَلَكِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ، الْأَمْرِ لِلصُّورِ وَالْأَشْكَالِ بِقَبُولِ الْإِصْطِبَارِ وَالْإِنْتِقَالِ، النُّورِ الْأَنْوَرِ مُوسَى بِنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَكْبَرِ.

اشعار درربار فقيه و حكيم ربّانى مرحوم علّامه كمپانى در مدح حضرت موسى بن جعفر عليه السّلام

اشـرق نور العلم و العباده
 فى ملكوت الغيب و الشّهاده
 و قد تجلّى نير الّلاهوت
 فاشـرقت مشارق الناسوت
 أو نور طور الجبروت سَطّعا
 فاندك فيه الطّور والنّور معا
 والطور فانّ فى فناء بابّه
 والنّور كلّ النّور من قبابه

| | | |
|--------------------|----------------------------|---------------|
| در | فانّه مبدء كلّ نور | اشاره |
| مختصر به | بل هو منتهاه في ظهور | شئون |
| حضرت | ذالك نور كعبه الأعظام | مولانا |
| موسى بن | وقبله الحاجات موسى الكاظم | جعفر |
| عليه | أبو العقول و النفوس النيره | صلوات |
| الله العليّ | أم الكتاب و ابن خير الخيره | الاكبر |
| هفتمين | بل هو نور كعبه التوحيد | نير برج |
| ولایت و | وقبله الشّاهد و المشهود | امامت كه |
| واجد مقام | نور سماء الذات و الصّفات | ولایت كليّه |
| مطلقه است | به حیات عالم الحيات | و صاحب |
| مقام خلافت | فالق صبح الأزل المنير | كبرای الهیّه |
| است و اولی- | به استتارت كل مستتير | الامر هفتم از |
| اوصیای | اضائت السّبع العلی بنوره | قدیسین |
| حضرت | كأنها تدور حول طوره | ختمی |
| مرتبت است | كرسى علمه العظيم أرفع | همانا حضرت |
| موسى بن | من السموات العلی و اوسع | جعفر صلوات |
| الله و سلامه | فانّه في علمه الإشراق | عليه می- |
| باشد. | ملك عرشه بالإستحقاق | |
| | يمثّل المبدء في ثنائه | |
| بیان | في جبروته و كبريائه | تعريف |
| ولایت | تكبيره من أفصح البيان | كليّه |
| مطلقه | عن الكبير المتعالی الشّان | |
| ما قبل از | | اینکه اشاره- |

| | | |
|---------------|------------------------------|---------------|
| ای به شئون | یمثّل المُنزل فی آیاته | کمالیه ی آن |
| حضرت | إذا تَلَى الآیات فی صلاته | بنمائیم لازم |
| است اشاره ی | یمثّل العظیم فی رکوعه | اجمالی به |
| تعریف ولایت | و هو علی ما هو من خضوعه | و اقسام |
| ولایت و | كما یمثّل العلیّ الأعلى | امتیازات |
| مقام ولایت و | عند سجوده إذا تَدَلَّى | امامت و |
| علامات آن | یمثّل المشهود فی تشهده | بنمائیم. |
| ولایت در | مذ بلغ الغایه فی تجرّده | عرف اهل |
| معرفت و | یمثّل النّبی فی سلامه | کرسی- |
| نشینان | والمسک کلّ المسک فی ختامه | عرش علم و |
| حکمت | یعرّب فی القیام و القعود | عبارت است |
| از اتصال | عن قوسی النزول و الصعود | شهودی به |
| عالم لاهوت | آیات معجزاته مرتسمه | و اطلاع بر |
| حقایق الهیّه | فی صفحات الصّحف المکرّمه | و اسماء و |
| صفات ربّانیّه | له من المآثر الجلیله | و لوازم آن از |
| اعیان ثابته و | ما لیس یحصی أحد تفصیله | دانستن آثار |
| وخواصّ عین | و بابّه باب القضاء جاری | ثابت هر |
| ممکنی از | کیف و هذا الباب باب الباری | ممکنات و |
| هر موجودی | بل هو باب الكشف و الشهود | از موجودات |
| بنحو شهود | و السّیر فی العوالم الوجود | باحقّ تصرف |
| در کلّ عوالم | و باب ابواب التجانیات | و جمیع |
| | فی الذات و الأفعال و الصّفات | |

| | | |
|--------------|-----------------------------|---------------|
| عوالم | و باب أبواب المعالي و الهمم | كائنات اعم از |
| ملكوٲٲه و | باب مدينه العلوم و الحكم | جبروتٲه و |
| على الاطلاق. | و باب به باب شفاء المرضي | ناسوتٲه |
| دارای مراتب | و كل حاجة لديه تقضى | ولایت |
| است كه از | و باب به باب حوائج الوري | و درجاتی |
| آن تعبیر | لأجله غداً به مشتهراً | اعلی مراتب |
| ولایت | و كيف لا والباب باب الرحمة | می شود به |
| مطلقه ی | و فى فنائه نجات الأمة | كلٲه ی |
| مراتب مادون | یغنىك عن بيانها عياتها | شمسیه و از |
| شود به | و إنما شهودها برهانها | تعبیر می- |

ولایت جزئیّه و مقیّده و قمریّه و نجمیّه.

ولایت کلّیّه مطلقه شمسیّه: معیت و احاطه دارد بر سایر ولایات به نحو معیت و احاطه کلّ بر جزء، و مطلق بر مقیّد و اشراق معنوی دارد بر سایر ولایات. ولایت کلّیّه ی مطلقه ی شمسیّه اختصاص دارد به حضرت ختمی مرتبت و اوصیای قدّیسین آن حضرت که دوازده نفرند و اول آنها حضرت علیّ بن ابیطالب و آخر آنها حضرت مهدی حجّة بن الحسن العسکری علیهم السلام است و همان طور که در عالم حسّ و حاسّ و محسوس، اقمار و نجوم کسب نور از شمس می نمایند، همین طور در عالم معنی و باطن اقمار و نجوم انبیاء و اوصیاء از شمس ولایت کلیه ی مطلقه استناره و استضاءه و استشراق می نمایند.

و لنعم ما قیل عن لسانهم علیهم السلام:

اختران پرتو مشکوة دل انور ما

دل ما مظهرِ کل کل همگی مظهر ما
 نه همین اهل زمین را همه بابُ الّهمیم
 نُه فلک در دَوْرانند به دور سر ما
 بَر ما پیرِ خِرَدِ طفلِ دبیرستانِست
 فلسفی مقتبسی از دل دانش‌سور ما
 چشمه خضر بود تشنه شرابِ ما را
 آتشِ طور شراری بُود از مجمر ما
 ماه گر نور و ضیاء کسب نمود از خورشید
 خور بُود مکتسب از شعشعه‌ی اختر ما
 خسرو ملک ولایت به حقیقت مائیم
 کُلّه از فقر بتاریک ز فنا افسر ما

بیان برخی از امتیازات مقام ولایت کلّیه مطلقه:

مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر تام اسماء و صفات الوهی است

مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر کلّ اسماء الهیه است بالفعل، لقولهم (ع): نَحْنُ وَاللّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا^۱ و لقولهم (ع): بِنَا عَرَفَ اللَّهُ، أَيْ بِمُظْهِرِيَّتِنَا لِجَمِيعِ اسْمَائِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى.

زیرا ایشانند که مظهر تامّ علم حقّند، مظهر قدرت مطلقه‌ی حقّند، مظهر جمال جمیل حقّند، مظهر جلال جلیل حقّند و قِس علی ذالک مظهریت سایر اسمائه. آنان مرآت تمام نمای اسماء حسنی و صفات غلیبای حقّند، و قیل عن لسانهم علیهم السّلام:

ما جام جهان نمای ذاتیم

۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳

ما مظهر جملة صفاتیم

مقام ولایت کلّیه مطلقه معیت قیومیّه ظلّیه دارد بر تمام ارواح و اجساد

مقام ولایت کلّیه مطلقه معیت و احاطه‌ی قیومیّه‌ی ظلّیه دارد بر تمام ارواح و نفوس و اجساد و اجسام به حکم مظهریت از معیت و احاطه‌ی قیومیّه‌ی ذاتیه‌ی اصلیه‌ی حق تعالی، چنانکه در زیارتشان وارد است: **أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ**.^۲

مقام ولایت کلّیه مطلقه مستولی است بر عرش وجود

مقام ولایت کلّیه مطلقه مستولی است بر عرش وجود به مظهریت از مقام رحمانیت حق تعالی که بر عرش وجود و عرش علم و عرش قدرت مستولی است، كما اشار الیه نصّ الكتاب الالهی: **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**.^۳

مقام ولایت کلّیه مطلقه حاکم است بر حاملین عرش

مقام ولایت کلّیه مطلقه حاکم است بر حاملین عرش وجود به اذن الله تعالی، و به همین جهت است که حاملین عرش که چهار قوه‌ی کلّیه‌ی مجردی ابداعیه‌اند و آنها عبارتند از قوای جبرئیلیّه و میکائیلیّه و اسرافیلیّه و عزرائیلیّه با جمیع رقایق و جنود و عساکر خود همه در تحت حکومت مقام ولایت کلّیه‌ی مطلقه و همه مسخر فرمان مقام ولایتند.

مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای نفس کلّیه الهیه است

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید دارای نفس کلّیه‌ی الهیه باشد چه، نفس را مراتبی است و آن عبارت است از: نفس نامیه‌ی نباتیه، و نفس حسّیه‌ی حیوانیه، و نفس ناطقه‌ی قدسیّه، و نفس کلّیه‌ی الهیه، و این نفس کلّیه‌ی الهیه است که مورد خطاب واقع شده در این آیه مبارکه: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً**

۲ - از زیارت جامعه کبیره صادر از لسان معجز بیان دهمین نیر برج ولایت و امامت که نگارنده محور این جمله شریفه چندین توجیه دارد و شما خواننده محترم ضمن اشراق دهم کتاب جلوات ربّانی با دقت آن را مطالعه خواهید فرمود.

۳ - آیه ۵، سوره طه.

مَرْضِيَّةٌ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي^۴.

این مراتب برای نفس در حدیث نورانی صادر از لسان مقام ولایت کلّیهی مطلقه علویّه علیه آلاّف الثناء و التّحیّة در پاسخ کمیل بن زیاد که از حضرت سلطان العارفين علی (ع) از معرفّة النّفس پرسید جواب داده شده است و از احادیث معتبره است. و در کتاب تفسیر صافی تألیف محقق صمدانی علامه ملا محسن فیض کاشانی ذیل آیه شریفه قرآنیّه: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۵؛ نقل شده است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر اسم یا من لا یشغله شأن عن شأن است

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید مظهریت اسم مبارک یا من لا یشغله شأن عن شأن را دارا باشد بطوریکه بر تمام عوالم و نشأت از غیبیه و شهودیّه از امریه و خلقیه احاطه‌ی استیعابیه داشته، و توجّه او به هر عالمی از عوالم و هر حضرتی از حضرات است توجّه او را از عالم دیگر و حضرت دیگر باز ندارد.

مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای مقام عصمت است

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید دارای مقام عصمت باشد، یعنی به تمام شئون فانی فی الحق باشد. وجودش فانی در وجود حق، علمش فانی در علم حق، قدرتش فانی در قدرت حق، مشیتش فانی در مشیت حق، اراده‌اش فانی در اراده حق باشد و البتّه چنین کس در قبال اراده و مشیت حق تعالی از خود اراده و مشیتی ندارد، و او نمی‌خواهد مگر آنچه خدا می‌خواهد، (وَمَا يَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ^۶) پس بالبداهه تحقق عصیان در مورد ایشان به هیچ وجه من الوجوه راه ندارد چه، معصیت یعنی خلاف اراده تشریحیهی الهیه اراده نمودن و کاری را انجام دادن، و فرض این است که ایشان اراده‌شان فانی و مستهلک در اراده‌ی حق تعالی است، پس بلا شبهه ایشان مبراً و منزّه از هرگونه خطا و عصیان خواهند بود، مضافاً به اینکه با اتّصال تام به مبادی عالیّه در مقام کشف لاهوتی و

۴ - آیه ۲۷-۳۰، سوره الفجر

۵ - آیه ۲۹، سوره الحجر

۶ - آیه ۲۹، سوره تکویر

علم شهودیِ حضوریِ احاطیِ ایشان به تمام حقایق و عواقب امور دنیوی و برزخی و اخروی و مخصوصاً با قوه‌ی ملکوتیه و لاهوتیه‌ی نفوس کلّیه‌ی ایشان که قوی‌ترین رادع هر خطاء و معصیت است اساساً تصوّر هوای نفسانی و عصیان در ساحت مقدّس ایشان راه ندارد، زیرا ایشان مطهّرند از تمام ارجاس و ادناس، کما اشارالیه نصّ الكتاب الالهی: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**^۷، و بهمین جهت است که اطاعتشان اطاعت از خداست و محبتشان محبت خدا و زیارتشان زیارت خدا است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای قدرت و قوت ملکوتیه لاهوتیه است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید در منتهای اقتدار و قدرت و قوت ملکوتیه‌ی لاهوتیه باشد و قادر بر ابداع و انشاء و تکوین هرچیز در صُقع نفس خود و موطن ذهن خود باشد و همچنین قادر بر ابداع و انشاء و تکوین هر چیز در خارج باشد، به عبارت دیگر برای قوه‌ی خلاقه‌ی نفوس کلّیه، موطنِ ذهن و خارج یکسان باشد. در نفوس جزئیّه‌ی ضعیفه این قدرت و قوت نیست که صُور ابداعیه و انشائیه در صُقع نفس را در خارج از آن موطن هم وجود بدهند و ایجاد نمایند، بلکه این قوه‌ی خلاقه و قدرت ملکوتیه از امتیازات نفوس قویه، سیما نفس کلّیه الهیه و روح اعظم ولایتی است که این اقتدار را دارد که ایجاد هر چیزی را در خارج از موطنِ نفس خود هم بنماید و فعّال ما یشاء باشد باذن الله، ضمناً معلوم شد از این امتیاز، که مرجع اعجاز انبیاء و کرامات اولیاء همانا قوه و قدرت روحی آنهاست، البتّه برحسب مراتب و درجات آنها، تا برسد به روح اعظم ولایتی و نفس کلّیه الهیه که علاوه براینکه ماده‌ی المودِ عالم که قابلیت هر صورتی را دارد در حیطه‌ی تصرّف و سلطه‌ی اقتدار اوست و می‌تواند او را به هر صورتی که اراده کند درآورد، اساساً عالم ملک و ملکوت و جبروت در قبضه‌ی تصرّف و حیطه‌ی اقتدار و سلطه‌ی او می‌باشد، و اوست که تصرّف در نشئه‌ی دنیا و برزخ و آخرت دارد، پس مسلّم برای چنین قدرتی معجزه‌ی انشقاق قمر و یا ردّ شمس و امثال آن بسیار امر آسانی است و همه به قدرت ولایتی تکوینی ایشان است.

۷ - آیه ۳۳، سوره احزاب

صد چو ماه است آن عَجَب دُرّ یتیم

که به یک ایماء او شد مه دو نیم

آن عجب کاو در شکاف مه نمود

هم به قدر فهم و حس خَلق بود

کار و بار انبیاء و مرسلون

هست از افلاک و اخترها برون

تو برون شو هم ز افلاک دوار

و آن گهی نظاره کن آن کار و بار

در میان بیضه‌ای چون فَرخها

نشونوی تسبیح مرغان هوا

مقام ولایت کلّیه مطلقه بر حسب روح اعظم ولایتی و نفس کلّیه‌ی الهیه‌ای که دارد علاوه بر اینکه قدرت دارد به مجرد اراده، بدن مطهر خود را محکوم به حکم روح اعظم خود و مقهور نفس کلّیه‌ی خود فرماید، اساساً از نظر تکوین و خلقت ابدان مطهره و اجسام مقدّسه‌ی ایشان حکم ارواح و نفوس جزئیّه را دارد در احکام و اوصاف از حیث تروّج و تروحن و لطافت و صفا، و به همین جهت است که اجسام و ابدان ایشان را ظلّی و سایه‌ای نمی‌باشد، پس همچنانیکه روح همه کس قادر است در آنی همه جا حاضر و شرق و غرب را سیر کند و زمین و آسمان و عرش و فرش را درنوردد، همین طور مقام ولایت کلّیه‌ی مطلقه قادر است و می‌تواند با بدن و جسم شریف خود در آنی بلکه در لازمان در همه جا حاضر و سیر مُلک و ملکوت و طیّّ جمیع عوالم نموده فرش و عرش را زیر پا و قدم مبارک خود گذارد، و مخفی نماند که با این امتیاز حلّ بسیاری از مشکلات مسائل می‌گردد و رفع استبعاد از امور عجیبه می‌شود، از جمله یکی مسئله‌ی معراج جسمانی خاتم‌انبیاء محمد مصطفی صاحب مقام قاب قوسین أو أدنی علیه و آله آلاف التّحیّة و الثّناء است.

چو شاید که جان های ما در دمی

برآید به پیرامن عالمی

تن او که صافی‌تر از جان ماست

اگر شد به یک لحظه آمد رواست

و همچنین رفع استبعاد می‌شود از آنچه در اخبار معتبره نقل شده است که وجود مقدّس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در آن واحد در اماکن متعدّده با جسم شریف خود تجلّی و ظهور فرموده، و نیز دارد که وجود مبارکش شخصاً در بالین هر محتضر حاضر می‌شود، و نیز در اخبار معراجیه وارد است که حضرتش در تمام عوالم عالیّه که حضرت خاتم‌انبیاء سیر فرموده در باطن با آن حضرت همسفر بوده، و حتّی دارد در هر عالمی از عوالم تمثال آن ولی الله اعظم (علیه‌السلام) در سفر معراج برای پیغمبر اکرم (صلّی الله علیه و آله) ممثّل و جلوه‌گر می‌شد تا بجائی رسید که خود ذات اقدس حق تعالی به لسان علی مرتضی (علیه‌السلام) با حبیبش خاتم‌انبیاء محمّد مصطفی (صلّی الله علیه و آله) تکلم فرمود، چه استبعاد دارد اگر علی علیه‌السلام در تمام عوالم عالیّه تجلّی و ظهور فرماید.

اول باید مقام ولایت کلّیهی مطلقه را به مقام نورانیّت شناخت و گرنه استعجاب و استبعاد اینجا معنی ندارد. جائی که تلویزیون ناسوتی می‌تواند تمثال یک نفر را در اماکن متعدّده جلوه‌گر سازد، تلویزیون ملکوتی و جبروتی و لاهوتی به طریق اولی می‌تواند شاه ولایت حضرت علی مرتضی صاحب مقام ولایت کبری را در ارض و سماء و عوالم بی‌نهایت به شخصه متجلّی و ظاهر و نمایان سازد مضافاً به اینکه مقام ولایت کلّیهی علویّه علیه آلاف الثناء و التّحیّة دارای قوهی خلّاقه و مظهر خدای فعال ما یشاء می‌باشد.

ای برون از وهم و قال و قیل من

خاک بر فرق من و تمثیل من

عارف قیومی ملّای رومی در کتاب فیه ما فیه گفته است:

سَرّ او دید سیّد الکونین

در شـبـبِ قـربِ در مـقامِ (دنی)

از علی می شنید نطق علی

به علی جز علی نَبُد آن جا

اشاره است به سیر معراجی خاتم انبیاء و سرور اصفیاء حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و وصول به مقام **قاب قوسین أو أدنی** و تکلم خدا با حبیبش به لسان حضرت علی مرتضی (علیه السلام)، یعنی از ذات علیّ اعلی می شنید نطق علیّ مرتضی را و به ذات علیّ اعلی قسم که جز ذات حق تعالی هیچ کس آنجا نبود^۸.

مقام ولایت کلّیه مطلقه عالم و عارف به ظاهر و باطن قرآن است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید عالم و عارف به باطن قرآن باشد. قرآن دارای هفت بطن است و علم این هفت بطن نزد مقام ولایت کلّیه مطلقه است بلکه قرآن که ظهور علم الله و صور علمیّه است متحد با نفس کلّیه الهیه علویه است به حکم اتحاد معقول با عاقل بالفعل پس همانطوریکه مقام ولایت کلّیه مطلقه عارف به نفس خودش هست عارف و مطلع بر کلّ بطون قرآن است، و او خود کلام الله و کتاب الله ناطق است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه در مقام علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و بردالیقین است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید در مقام ایمان و ایقان اعلی مرتبه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین و بردالیقین را واجد و دارا باشد. وصول به مرتبه علم الیقین با برهان حاصل است، وصول به مرتبه عین الیقین با تزکیه نفس و رفع حُجُب حاصل می شود، وصول به مرتبه حق الیقین به فناء در مغنی فیه حاصل می گردد، وصول به مرتبه بردالیقین به تمکین بعدالتلویین و فناء عن الفناء و بقاء بعدالفناء حاصل آید.

مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای فناء ذاتی و صفاتی و افعالی است.

۸ - بیان تفصیلی این مطلب را در کتاب معراج ربّانی که اثبات معراج روحانی و جسمانی حضرت خاتم انبیاء را (از نظر قرآن و برهان و عرفان) نموده ایم مطالعه خواهید فرمود.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید دارای فنای مطلق در حقّ متعال باشد و مراتب ثلاثه محو و طمس و محق را طی نموده و دارای فناء افعالی و فناء صفاتی و فناء ذاتی فی الحق باشد.

از وجود خویش چون گشتم تهی

نیست از غیر خدایم آگهی

گفت نوح ای سرکشان من من نیم

من ز جان مردم به جانان باقیم

چون که من من نیستم این دم زهوست

پیش این دم هر که دم زد کافر اوست

مقام ولایت کلّیه مطلقه واجد فتوح ثلاثه است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید واجد فتوح ثلاثه فتح قریب، فتح المبین و فتح مطلق بوده باشد.

بیان این فتوح به مشرب عرفاء در برخی از رسائل مؤلف تفصیلاً درج گردیده است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای قرب تعلّقی و تخلّقی و تحقّقی است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید اقرب الی الله باشد به قرب تعلّقی و قرب تخلّقی و قرب تحقّقی.

قرب تعلّقی آن است که اسماء الله را شهود کند و با شهود اسماء همه اشیاء مشهود او باشد چه، آنکه عالم را

دید معلوم را به همین شهود دیده است، و آنکه قادر را دید مقدور را دیده است، و آنکه مرید را دید مراد را

دیده است، و آنکه حاکم را دید محکوم را دیده است، آنکه اسماء را دید مظاهر اسماء و لوازم اسماء الهیه را که

اعیان ثابته است شهود نموده است. این قرب تعلّقی است که از عالم اسماء و شهود حضرت لاهوت معلوم الله و

مقدور الله را فهمید و استکشاف نمود و تعینات اشخاص را ملاحظه فرمود به عین شهودی.

و بالاتر از قرب تعلّقی، قرب تخلّقی است که متخلّق به اخلاق الله شده است، حق عالم است او مظهر عالم

است، حق قادر است او مظهر قادر است، حق مرید است او مظهر مرید است، تمام اسماء و صفات الوهی در این

عبد و بنده‌ی مقرب حق نمایان است. این است معنای قرب بنده به خدا و این قرب تخلّقی است نه قرب مکانی و نه قرب زمانی و نه قرب مرتبه‌ای.

و اما قرب تحقّقی آن است که بنده‌ی مقرب الهی کارش به جایی برسد که بگوید من به علم حق عالمم، و من به قدرت حق قادرم، و من به جود حق جوادم، تمام وجودش فانی و مستهلک شده‌است در حق، حقیقت معنای عبودیت استهلاک و فنای در حق است، وقتی علم و قدرت و اراده و مشیت همه فانی و مستهلک در حق شد این قرب تحقّقی است که از برای بنده چیزی باقی نمی‌ماند، هرچه هست بسته به حضرت احدیت است و نتیجه‌ی این قرب فناء فی الله و بقاء بالله است.

این است که در حدیث شریف قدسی فرمود بنده‌ی مقرب به چشم من می‌بیند و به دست من کار می‌کند و با اراده‌ی من اراده می‌کند یعنی اراده‌ی او اراده من است.

این چنین کس فعل او فعل خداست، سخن او سخن خداست، چنین کس محبت او محبت به خداست، اطاعت او اطاعت از خداست، چنانکه در زیارت جامعه آمده‌است: مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، و در قرآن تصریح شده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۹.

مراد از اولی الامر، ائمه اثنی عشر دوازده نفر خلفاء و اوصیاء قدّیسین حضرت رسول خاتم هستند به معرفتی خود خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی علیهم آلاف التّحیّة و الثّناء، مدرک و سند روایت معتبر از جابر عبدالله انصاری که در ذیل آیه مبارکه فوق‌الذّکر در تفسیر صافی تألیف علامه صمدانی ملامحسن فیض کاشانی نقل شده‌است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای کشف ملکوتی و کشف جبروتی و کشف لاهوتی است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید دارای کشف ملکوتی و کشف جبروتی و کشف لاهوتی باشد.

۹ - آیه ۵۹، سوره نساء

اما کشف ملکوتی آن است که حقایق از عالم ملکوتِ اعلی و ملکوتِ اسفل برای انسان ولی منکشف و حاصل شود، و کشف جبروتی آن است که حقایق از عالم جبروت اعلی و جبروت اسفل برای انسان ولی منکشف و حاصل گردد، و کشف لاهوتی آنکه حقایق از عالم لاهوت یعنی عالم اسماء و صفات الوهی برای انسان ولی منکشف و حاصل گردد، و شکی نیست که اعلی مراتب کشف کشف تامّ لاهوتی است، و نظر به اینکه حضرت ختمی مرتبت و اوصیاءِ قدّیسین آن حضرت همه دارای مقام ولایت کلّیه مطلقه اند کشف لاهوتی تام اختصاص به ایشان دارد.

لمؤلفه:

چون محمّد (ص) مظهر الله شد

از جهان غیبِ حق آگاه شد

آنچه فرماید نباشد از هوی

کشف لاهوت است و الهام خدا

مقام ولایت کلّیه مطلقه در مقام عقلِ بالمستفاد است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید در مقام عقلِ بالمستفاد باشد، عقل را مراتبی است عقل بالهیولی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل بالمستفاد. از عقل بالمستفاد در قرآن تعبیر به مقام (فؤاد) شده است: **مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى**^{۱۰}.

مقام ولایت کلّیه مطلقه دارای علم لدّنی و موهبتی الوهی است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید دارای علم لدّنی و موهبتی الوهی باشد، علم به طور کلی دو قسم است: علم اکتسابی و علم لدّنی، اما علم اکتسابی آن است که انسان آنرا در مکتب خلقی از معلّم و استاد بشری فرا می گیرد و می آموزد، و اما علم لدّنی آن علمی است موهبتی که به اشراق و افاضه‌ی الهی بلاواسطه و یا مع‌الواسطه‌ی انسان

۱۰ - آیه ۱۱، سوره نجم

نبی و ولی آنرا فرا می‌گیرد و می‌آموزد و البتّه شکی نیست که علم لدّنی را نیز مراتبی است و اعلی مرتبه‌ی آن آنست که از دانشگاه لاهوتی **عَلَمُهُ شَدِيدُ الْقُوَى**^{۱۱} که مراد ذاتِ کلّ الکمالِ صمدی الوهی است نه جبرئیل، که به متعلّم اشراق و تجلّی شود و خاتم انبیاء و ائمّه هدی همه تحصیل کرده‌ی این دانشگاه هستند و علوم آنها همه لدّنی و موهبتی الوهی است و ایشان خود معلّم جبرئیل می‌باشند، در کلام معجز نظام حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام آمده: **رُوحُ الْقُدُسِ فِي جَنَانِ الصَّاعُورَةِ ذَاقَ عَنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ**^{۱۲}.

بَرِ مَا پِيرِ خِرْدِ طِفْلِ دَبِيرِ سْتَانِ اسْت

فلسفی مقتبسی از دل دانشور ما

مقام ولایت کلّیه مطلقه اعقل عقلاّی جهان است

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید اعقل از کلّ عقلاّی جهان باشد، و باید اَعْلَم از کلّ علمای جهان باشد، و باید احکم از کلّ حکمای جهان باشد، و همین‌طور بایست احلّم النَّاسِ وَأَتْقَى النَّاسِ و اعبد النَّاسِ و اشجع النَّاسِ و اسخی النَّاسِ باشد و در کمال اکمل از کلّ کَمَلینِ جهان باشد.

مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر اسم جامع الوهی است

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید مظهر اسم جامع الوهی باشد و جمیع کمالات و فضائل صوری و معنوی و جمیع محاسن انسانی را واجد باشد.

مقام ولایت کلّیه مطلقه مظهر بسیط الحقیقه است

مقام ولایت کلّیه مطلقه باید مظهر بسیط الحقیقه و کلّ کمالات الذّاتیّه و الصّفاتیه و الفعلیه باشد.

مقام ولایت کلّیه مطلقه را در محشر اکبر ظهوراتی است

برای مقام ولایت کلّیه مطلقه که مظهر و مجلاّی بسیط الحقیقه است در محشر اکبر و آخرت ظهوراتی است.

۱۱ - آیه ۵، سوره نجم

۱۲ - کتاب بحارالانوار علامه مجلسی و کتاب علم الیقین و کلمات مکنونه علامه فیض کاشانی

دانستن این مطلب بسیار قابل اهمیت است، شکّی نیست در اینکه اصل العوالم و مرکز العوالم عالم آخرت است که نشئه‌ی ابدیه و سرمدیه است، حال ببینیم در اصل العوالم انسان ولی که دارای مقام ولایت کلّیه مطلقه و مظهریت تامّه‌ی الهیه است در آخرت چه ظهوراتی دارد.

مقدم بر همه‌ی مسائل این مسئله است، مولوی در کتاب مثنوی معنوی گوید و چه نیکو گفته است:

اصل جمله علم ها این است این

که بدانی من کی ام در یوم دین

هرکس در سفر معاد و سفر آخرت باید زادی در پیشگاه الوهی تقدیم کند، البتّه ایمان، اعتقاد صحیح، عقاید حقّه، اخلاق جمیله‌ی فاضله، اعمال صالحه، عبادات، انفاقات، اینها همه زاد آخرت محسوبند که در پیشگاه ربوبی تقدیم و عرضه داشته می‌شود.

اما ببینیم جناب ولی و امام از جنبه‌ی ولایت چیزی که شایسته عظمت الوهی باشد و برای مقام الوهی مناسب داشته باشد و هم برای مقام ولایت عظمت داشته باشد آن چه چیز است که عرضه خواهد داشت؛ آن چیزی که مقام ولایت کلّیه مطلقه آن را نزد اله عالم عرضه می‌دارد که هم مناسب مقام احدیت جلت عظمت و هم مناسب مقام و شأن ولایت می‌باشد آن کدام است؛ معلوم است مقام ولایت علوم ربّانیه، اخلاق کامله، عبادات خالصه دارد آیا اینها را در حشر اکبر عرضه خواهد داشت یا چیز بالاتری است که هیچکس نمی‌تواند آن را عرضه بدارد مگر مقام ولایت کلّیه مطلقه.

بیان این مطلب مهم سه مقدمه لازم دارد تا مطلب خوب معلوم و فهمیده شود.

مقدمه اولی - آنکه ذات اقدس حق تعالی و مبدء اعلی اکمل و اجمل از تمام حقایق است، مقام الهیت و واجب‌الوجود مقامی است که بالاتر از آن تصوّر نمی‌شود، دیگر هرچه از حقایق نفس الامریه است از این مقام تراوش کرده یعنی از مقام ذات واجب‌الوجود بالذات که واجب‌الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات است و صمد است.

اصل حقایق و منبع هر چیز گرانبها مخزن آن مقام صمدی الوهی است و **إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا**

نُنزَلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ^{۱۳} این است که فرمود: قُلِ اللَّهُ تَمَّ نَزَهُمْ^{۱۴}، چون بقیه اگر ما سوی الله می باشد باید رها کنی، و اگر فضائل و کمالات است اصل و منبع و مخزن آن ذات کلّالکمال صمدی الوهی است. پس همه را رها کن و اصل الاصول و رکن الارکان و مخزن را بگیر که آن خداست و صمد است.

لمؤلفه:

مخزن کلّ الّکمال آمد صمد

منبع کلّ الّکمال آمد صمد

رو صمد بشناس و او را بنده باش

بنده اصنام و این بتها مباحش

پس مجو از اَجْوَف و خالی مدد

دست زن بر دامن فرد صمد

عبد ربّانی منم یکتا شناس

أَسَّ اَیْمَانَم بَدِیْن بَاشَد اَسَاس

از ازل گفتم احد هو یا احد

تا ابد گویم صمد هو یا صمد

عشقی آن ذات صمد دین من است

طاعت او فرض و اَیْنِیْنِ من است

مقدمه دوم - اینکه هر حقیقتی که ارزش زیادت داشته باشد ظهور آن هم ارزش بیشتر دارد. علت آن که شما عکس پیغمبر اکرم و ائمه اطهار را در خانه بالای سر قرار می دهید و احترام می کنید به لحاظ این است که عکس، ظهوری از ظهورات و تجلی ای از تجلیات عاکس است و درواقع وجود ظلّی اوست، این است که بی وضو نمی شود دست به قرآن زد اگرچه قرآن خطوط است و نقوش، ولی قرآن ظهوری است که حقایق الهیه را نمایان

۱۳ - سوره الحجر آیه ۲۱

۱۴ - سوره انعام آیه ۹۱

می‌کند.

کلمه (الله) اگرچه نقش است اما از باب این که مظهر و آئینه و حاکی از مقام جمعی الوهی است اهمّیت دارد و نمی‌شود بی‌وضو به آن دست زد. پس در مقدمه‌ی دوم این معنی معلوم شد که: هر حقیقتی ارزش دارد ظهور و بروزش هم ارزش دارد، این است که تمام کتب و نقوش الهیّه که همه از مراتب تجلّیات الهیّه است احترام دارد و این وجودِ ظلّی عینی الهی است، پس باید برای همه مقامات احترام قائل شد.

مقدمه سوم - اینکه ولی و صاحب مقام ولایت چون صعود و عروج کرده به آخرین درجه‌ی کمال و آخرین مرتبه‌ی انسانیت و به آخرین نقطه‌ی کمال آدمیت رسیده‌است و اگر چنین نبود ولی نبود، پس حالا که به آخرین نقطه‌ی کمال مقام انسانیت رسیده که خود را فانی فی الله کرده ذاتاً و صفاتاً و افعلاً و آثاراً اراده‌ای ندارد مگر اراده‌ی حق، و علمی ندارد مگر علم حق، و لذا می‌گوید: **مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ**^۱، چون مظهر اتمّ جمال و جلال حق است، یعنی هر که مرا ببیند ظهور کامل حق را دیده‌است. این است وجودِ ولیّ کامل که آئینه‌ی تام و مظهر کامل و مجلای حق و مجمع جمیع صفات الوهی است.

این مقدمه‌ی سوم را که دانستی حال قبل از گرفتن نتیجه یک قضیه نقل می‌شود:

حضرت یوسف صدیق علیه‌السلام که علاوه بر جمال معنوی جمال صوری داشت و بطوری جمیل بود که:

ابروی طاقش هرکس که دیدی

حسن آفرین را کرد آفرینی

در قرآن دارد که وقتی زنها جمال او را دیدند محو جمال او گردیدند، با اینکه زنان مصری قبلاً زلیخا را

مورد ملامت قرار داده بودند، قرآن می‌فرماید:

**فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أُخْرَجَ عَلَيْهِنَّ
فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ، قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي**

۱۵ - بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۶۱، ص ۲۳۵

فیه ۱۶.

یعنی چون (زلیخا) ملامت زنان مصری را درباره خود شنید فرستاد از آنها دعوت گردد، مجلسی بیاراست و به احترام هریک بالش و تکیه‌گاهی بگسترده و بدست هریک کاردی و ترنجی داد، و آنگاه یوسف را با (زیب و زیور نیکو بیاراست) و تقاضا نمود که به مجلس این زنان درآی، چون یوسف را زنان مصری دیدند (در جمالش حیران گردیده و بر حسنش) زبان تکبیر گشودند و دستها بجای ترنج بریدند و گفتند تبارک الله که این پسر نه آدمیست بلکه فرشته‌ی بزرگِ حسن و زیبائیت.

(چون زلیخا زنان را همه در جمال یوسف واله و حیران دید روی به آنها کرد) گفت: این است آنکه مرا در محبتش ملامت می‌کردید (اکنون دیدید چگونه شما را با یک نظر شیفته و بیخود ساخت) و لنعلم ما قیل:

گَرش ببینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخارا

(خوب رویان آئینه خوبی او

عشق ایشان عکس مطلوبی او)

عشق آن بگزین که یوسف آفرید

پرتو حسنش بر آن مهوش دمید

اصل صد یوسف جمال ذوالجلال

ای کم از زن شو فدای آن جمال

باری حضرت یوسف بعد از آنکه به مقام سلطنت رسید علاوه بر مقام نبوتی که داشت، دارد که یکی از دوستان بدیدن حضرت یوسف (ع) آمد، حضرت پرسید: حالا که از راه دور آمدی برای ما چه آوردی؟ این مرد خیلی عاقل بود دست برد یک آئینه از جیب خود درآورد و گفت: هرچه فکر کردم از این بهتر که شما خود را و

ظهور خود را در آن ببینید از این با قیمت تر و عالیتر ندانستم که تقدیم شما نمایم، حضرت یوسف را از آئینه تقدیمی آن دوست خوش آمد و خوشحال شد و تحسین کرد حسن سلیقه او را.

حال جناب ولیّ الله در حشر اکبر و در روز قیامت وقتی در مقام قرب قرار می‌گیرد با اینکه همه کمالات را دارد از توحید خالص و صدق و اخلاص در عمل و آن همه معارف و علوم ربّانیّه که همه فرع صفات باریتعالی است اگر از حضرت ولیّ الله سؤال کنند در محشر که چه آوردی خواهدگفت: خود را آوردم که مظهر و مجلی و آئینه کامل تو است، یعنی تو صفات خود را در مظهر کامل خود ببینی که من آئینه‌ی تمام نمای اسماء و صفات توأم.

من آینه‌ام در پیش رُخوت

عکس رخ تو زیبایی من

خاصّه که این وجود مبارک علاوه بر مظهریت حق به صیقل عبادت صیقلی شده‌است و خوب صفات و اسماء الوهی در این آئینه نمایان می‌گردد. و این قضیه‌ی خبر هم بر طبق آن می‌باشد علاوه بر دلایل عقلیه، در روایت است که وقتی عزرائیل برای قبض روح پیغمبر خاتم صلیّ الله علیه و آله و سلّم آمد فرمود: صبر کن تا جبرئیل بیاید، آنگاه جبرئیل آمد گویا حضرت فرمود من به عالم بالا منتقل شوم بهتر نیست؟ جبرئیل عرض کرد: ان الله یشتاق الی لقائک، نگفت خدا مشتاق عبادت تو است بلکه گفت خدا مشتاق جمال تو است که آئینه تمام نمای جمال خودش می‌باشی، پس از هرچیز بهتر در پیشگاه الوهی عرضه داشتن در آخرت، خود وجود ولیّ الله است که مظهر اتم و اکمل حق تعالی است خصوصاً با آن ظهور تفصیلی که موطن آخرت و عرصه‌ی آن تجلّی و ظهور کامل، فقط نشئه آخرت است. این وجود وحدانی ولیّ الله است که عرضه بر حق شود، تمام فضائل درواقع بر حق تعالی عرضه داشته شده است چه، انسان کامل ولیّ مظهر بسیط الحقیقه است خاصّه کسی که به منتهی درجه معرفت رسیده است و اگر نمی‌رسید ولیّ الله نبود. لمؤلفه:

آئینه‌ی حسن اعظم ایزد

جز مظهر اکملش ولیّ الله نیست

او آینه‌ی جمال یزدان است

مرآت جلال ذات سبحان است

مقام ولایت کلّیه مطلقه صورت کامله‌ی تمامیه‌ی مجموع عالم است

یعنی کلّ کمالات و کمالیّه کمالات و صورۃ الصّور و فعلیّات الفعلیّات و نهایت النّهایات و غایت الغایات و کمال مطلق، مقام ولایت است و برای او بالا دستی نیست مگر ذات یکتای صمدی الوهی که مافوق التّمّام است و از کامل مطلق هم بالاتر است لذا فرمودند: **نَزَّلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّهِ وَ قَوْلَا فِي حَقِّنَا مَا شِئْتُمْ**^{۱۷}، یعنی ما را به رتبه و مقام الوهیت و ربوبیت نبرید زیرا این غلوّ است و ما راضی نیستیم، ما مخلوق و عبدِ مقربِ خدا هستیم نه خدا، ما مظهر تام و اتمّ خدا و آئینه‌ی تمام نمای ذات و صفات و اسماء او هستیم و مثّلِ اعلاّی او می‌باشیم اما اینقدر هم مقام و مرتبه ما را تنزل ندهید که ما را در عداد اشخاص عادی قرار دهید پس نه افراطی باشید در حق ما و نه تفریطی، خذ و اغتتم.

مقام ولایت کلّیه مطلقه را باید به مقام نورانیت شناخت

مقام ولایت کلّیه مطلقه را باید به مقام نورانیت شناخت حضرت ولیّ الله اعظم علیّ مرتضی علیه آلاف التّحیّه و الثّناء فرمود: معرفتی بالنّورانیّه معرفه الله عزوجل، و این گفته حاکی است که معرفت به مقام نورانیت آن حضرت مفتاح معرفه الله است و بهمین جهت فرموده‌اند: **بِنَا عُرِفَ اللهُ، اٰی بِمَظْهَرِيَّتِنَا لِجَمِيعِ اسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالٰی**.

آری ولیّ الله مرآت و آئینه‌ی علم خدا است، ولیّ الله مرآت و آئینه‌ی قدرت خدا است، ولیّ الله مرآت و آئینه‌ی جمال خدا است، ولیّ الله مرآت و آئینه جلال خدا است.

مقام ولایت کلّیه مطلقه سبّی شرفی و رتبه‌ای و دهری و سرمدی دارد بر همه اشیا

مقام ولایت کلّیه مطلقه سبّی و تقدّم شرفی و رتبه‌ای و دهری و سرمدی دارد بر قاطبه‌ی اشیا و کافه‌ی مخلوقات و موجودات، فرمودند: **نَحْنُ اُنَاسٌ سَرْمَدِيّونَ**، پیغمبر خاتم صلیّ الله علیه و آله فرموده: **كُنْتُ نَبِيًّا وَ اَدَمُ**

۱۷ - بحارالانوار، ۲۵ / ۲۸۹، و ۴۷ / ۱۴۸ - رسائل حکیم سبزواری ص ۲۷۶، ۳۳۱، ۶۸۴، ۷۲۸، ۷۵۶

بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ، وَصَيَّحَ حَضْرَتِ عَلِيٍّ مَرْتَضَى عَلَيْهِ آلاَفُ التَّحِيَّةِ وَالثَّنَا فَرَمُودَهُ: كُنْتُ وَلِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ
وَ الطِّينِ.

بودم آن روز من از سلسله‌ی باده‌کشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

باده از ما مست شد نی ما از او

قالب از ما هست شد نی ما از او

آری صادرِ نخستین و اولین جلوه‌ی ربّ العالمین نور ولایت است.

وَمِنْ مَطَّاعِ النُّورِ البَسِيطِ كَأَمْعِهِ

وَ مِنْ مَشْرَعِي البَحْرِ الْمُحِيطِ كَقَطْرِهِ

وَ أَنَّى وَ إِن كُنْتُ ابْنِ آدَمَ صَوْرَةً

فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٌ بِأَبْوَتِي

گفتا به صورت ارچه ز اولادِ آدمم

از وی به مرتبه ز همه حال برترم

بحرِ محیطِ رشحه‌ای از نور فائضم

نورِ بسیطِ نعمه‌ای از نور ازهرم

خورشیدِ آسمانِ ظهورم عجب مدار

ذرات کائنات اگر گشت مظهرم

ارواحِ قدس چیست نمودار معنی ام

اشباح انس چیست نگهدار پیکرم

از عرش تا به فرش همه ذره‌ای بُود

از نور آفتاب ضمیر منورم

گَر به صورت من زادم زادهام

هم به معنی جدّ جد افتادهام

لقولهم (ع): نحن الآخرون السابقون، مراد سبق سرمدی است اما بالحق لبالذات، در شناخت مقام امامت و خلفاء و اوصیاء حضرت نبی اکرم و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از نظر فرقه امامیه ی اثنی عشریه دو چیز لازم و ضروری است.

نصوص وارده در معرفّی مقام ولایت

اول نصوص وارده و معرفّی خود حضرت ختمی مرتبت محمد صلوات الله و سلامه علیه و دیگر وجود علامات و امتیازات مقام امامت و این هر دو چیز در شناسائی خلفاء و جانشینان حضرت پیغمبر اکرم مطابق نصوص آیات قرآنیّه از نظر تنزیل و تأویل و طبق علامات و مشخصات و نشانه‌های مربوطه به امامت نسبت به دوازده نفر امام معصوم که جانشینان رسول خاتم هستند نزد ما فرقه امامیه ثابت و میرهن و مسلّم و محقّق و مُحَرَز است، و به همین جهت است که ما دوازده امام برحق که اول آنها ولیّ الله اعظم حضرت علیّ مرتضی و آخر آنها خاتم الاوصیاء و بقیّة الله حضرت مهدی که ولی عصر است آنها را خلفاء و اوصیاء پیغمبر خاتم نصّاً به رسمیت می‌شناسیم.

از جمله ی آنها، هفتمین امام برحق حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر است که این اشراق از کتاب جلوات ربّانی مربوط به شناسائی آن حضرت است.

و از جمله نصوص وارده بر امامت آن حضرت روایتی است که شیخ مفید آنرا از مفضل نقل می‌کند که گفت: در محضر امام صادق کاشف حقایق علیه السلام بودم که ابو ابراهیم آمد و پسری با صباحت بود، ابو عبدالله به من فرمود: استوص به وضع امره عند من تتق به اصحابک، یعنی او را به عنوان وصی من بنگر و این سر را به کسی بگو که مورد وثوق و اعتمادت باشد.

علامه مجلسی رحمة الله عليه از حمادبن کثیر روایتی نقل کرده که گوید محضر ابو عبدالله علیه السلام عرض نمودم پدر بزرگوارت مردم را به وجود شما مشعوف و مطمئن ساخت و شما را امام بعد از خود معرفی فرمود، ما هم تقاضا داریم شما هم بوجود امام پس از خود ما را مفتخر فرمائید، پس از سخنان بسیار امام صادق علیه السلام فرمود: پس از من به عبد صالح موسی مراجعه نمائید (و او را به رسمیت در امامت بعد از من بشناسید) و اشاره فرمود و گفت: **هَذَا الرَّاقِدُ**، به همین فرزندم که خوابیده است و در آنروز موسی بن جعفر پسر خردسال بود.

و نیز شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری و مجلسی در کتاب بحار باسناد خود از احمدبن مهران تا برسد به ابوبصیر روایت می کنند که او گفت محضر ابوالحسن موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر عرض کردم امام از کجا شناخته می شود؟ فرمود: به چند خصلت، اول آنکه پدرش او را به امامت معرفی نموده باشد، دیگر آنکه جواب مسائل را طوری بدهد که سائل قانع و ساکت و مجاب شود و به مسئول خود هدایت گردد و دیگر آنکه از آینده بتواند خبر دهد و نیز واقف از صحایف آسمانی باشد، دیگر آنکه لسان تمام السنّة اهل عالم را بفهمد و بتواند پاسخ بدهد.

ابوبصیر می گوید در این اثنا مردی از اهل خراسان آمد و شروع کرد به زبان خراسانی مذاکره کردن، امام هفتم علیه السلام هم به همان زبان به او پاسخ داد، آن مرد خراسانی گفت والله گمان نمی کردم شما به این خوبی زبان مردم خراسان و سایرین را بدانید، فقال علیه السلام: **سبحان الله اذا كنت احسن ان اجیبک فما فضلی علیک فیما استحقّ به الامامته**، اگر من نتوانم تو را به زبان خودت جواب بدهم مرا چه برتری بر تو است؟ آنگاه امام خطاب به ابوبصیر فرمود و قال علیه السلام: **انّ للامام لا یخفی علیه کلام احدٍ من الناس و لا منطلق الطیر و لا کلام شیءٍ فیه روح**، یعنی ابوبصیر هیچ چیزی بر امام مخفی نیست نه السنه‌ی طیور و نه السنه‌ی مختلفه‌ی بشر و نه زبان هر جنبه‌ای در جهان، (چه، امام عالم به تمام السنه‌ی کلّیه‌ی موجودات است علی الاطلاق).

و نیز شیخ مفید در ارشاد و علامه مجلسی در بحار از عبدالرحمان بن حجّاج روایت کرده که محضر حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوة و السلام شرفیاب شدم و امام ششم در اطاقی که محلّ عبادت و مسجد مخصوص منزل او بود استراحت کرده و به دعا اشتغال داشت و در طرف راستش موسی بن جعفر

کنار سجّاده‌اش نشسته آنچه پدر دعا می‌کرد او آمین می‌گفت، عرض کردم فدایت شوم می‌دانی من از همه کس بیشتر به شما ارادت قلبی و خلوص محبّت دارم و پیوسته به اجرای اوامر شما و خاندان شما جدّیت داشته‌ام اینک میل دارم بدانم پس از شما ولیّ امر امامت کیست؟ حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای عبدالرحمان، **إِنَّ مُوسَى قَدْ لَيْسَ الدَّرْعَ فَاسْتَوَيْتَ عَلَيْهِ**، یعنی این فرزندم موسی زره امامت را پوشیده و بر اندامش رسا آمد عرض کردم کافی است که دیگر حجّتی نمی‌خواهم من او را پس از شما امام می‌شناسم، این روایت را در کتاب کافی از ابوعلی ارجانی فارسی نقل کرده و نام امام رضا علیه‌السلام را پس از موسی بن جعفر علیه‌السلام برده‌است. پس یکی از طرق شناخت امام نصوص وارده است که اجمالاً اشاره شد، و دیگر علامات و امتیازاتی است که مقام امامت و ولایت دارد که برخی از آن امتیازات را سابقاً بعد از تعریف مقام ولایت کلیّی مطلقه بیان نمودیم و نیز به برخی دیگر از آن علامات ضمن اشراقات دیگر کتاب جلوات ربّانی اشارت خواهیم کرد.

بیان ولادت و نام و القاب و کنیه امام هفتم، هفتمین نیّر برج امامت

مطابق مدارک و اسناد معتبره ولادت با سعادت امام هفتم در سال یکصد و بیست و هشت هجری در روز یکشنبه هفتم شهر صفر در ابواء که منزلی است مابین مکه و مدینه واقع شده است. اسم شریف آن حضرت موسی و القابش کاظم و صابر و صالح و امین است و کنیه‌ی آن جناب ابوالحسن و ابوابراهیم است.

پدر امام هفتم حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمّد الصادق علیه‌السلام و مادرش علیا مکرمه‌ی مخدّره‌ی معظّمه حمیده مصفاه نام دارد که از اشراف و اعظام بوده است به گواهی حضرت امام صادق کاشف حقایق حمیده خاتون تصفیه شده از هر دنس می‌باشد، او مانند طلای خالص است و خداوند او را برای مادری حجّت پس از من آفرید، حجّت خدا امام هفتم از چنین مادری متولّد شده‌است.

حضرت امام صادق علیه‌السلام از ولادت این برگزیده‌ی خدا برای امامت خبر داد، فرمود چون متولّد شود ملکی بر بازوی او می‌نویسد: **وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا لَا مَبْدَلَ لِكَلِمَاتِهِ**، و پس از تولّد سر به آسمان بلند

نموده و گوید: **شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَإِلَهِ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَنِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَإِلَهِ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**، و این روایت به تواتر از اصحاب خاصّ آن بزرگوار نقل شده است و گفته امام صادق علیه السّلام تحقق پیدا نمود آری اینها از علامات مقام ولایت است و امام موسی کاظم علیه السّلام تمام علامات مقام ولایت و امامت را دارا بوده است. در وصف آن حضرت آمده است: **و كان عليه السّلام اجلّ الناس شأنًا و اعلاهم في الدّين مكانًا و اسخاهم بنانًا و افصحهم لسانًا و اشجعهم جنانًا قد خصّ بشرف الولاية و حاز ارث النبوة و بوأ محلّ الخلافة سليل النبوة و عقيدة الخلافة^{۱۸}**، یعنی آن بزرگوار علیه الصلوة و السّلام بزرگترین مردم بوده از حیث جلالت در شأن و مرتبه‌ی عالیّه و بالاترین افراد بوده از حیث دین و کمال و مکانتِ رتبه‌ی شامخه و سخی‌ترین مردم بوده از حیث جود و بخشش و فصیح‌ترین مردم بوده از حیث فصاحت و بلاغت در لسان و شجاعترین مردم بوده از حیث قوّت قلب و نیروی روحی و باطنی، حضرتش تخصیص داده شده بشرافت ولایت کلّیه‌ی مطلقه و مقام ولایت و امامت را از پدرش و جدّش به ارث برده و او محلّ خلافت و وارث نبوت و مورد عقیدت خلق بوده است.

و در مناقب آن حضرت علمای خاصّه و عامّه بیانات مبسوطی نموده‌اند که در کتب معتبره مسطور و مذکور است.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

اشعار دُرّربار مرحوم سپهر کاشانی در نعت امام هفتم

و در این مقام به اشعار دُرّربار از آثار مرحوم عبّاس قلی خان سپهر کاشانی اکتفاء می‌نمائیم که الحق عالی سروده است:

۱۸ - نقل از کتاب مناقب ابن شهر آشوب

هفتمین پیشوای حق کاظم
 کارگاه وجود را ناظم
 برگزیده خدای حق رحیم
 بوبراهیم فخر ابراهیم
 عبد صالح امام جنّ و بشر
 ولی الآله خالق اکبر
 بوبراهیم امام برّ حلیم
 که ز وصفش کلّیل هست کلیم
 کوس علمش که برکشد آوا
 پر نماید فضای ارض و سما
 ذره‌ای گرز نور باطن او
 تابد اندر تمام کشور هو
 آن چنانش سرور بفرزاید
 که ز هر ذره ها و هوزاید
 چون به بحر محیط لم یزلی
 متصل شد خدای راست ولی
 سایر بحرهای هر دو جهان
 ز آب دریای او بگشست روان
 گشست چون مظهر حق سبحان
 جمله اشیاء مظاهر او دان
 آدم از وی به پیکرش شد روح
 که خبر داد ایزد سبحوح

روح او در مثالِ آدم تـا فـت
نور او در جمالِ عالم تـا فـت
هرچہ حق نسبتش بخـویش دہد
خـبر از برگزیدگیش دہد
عیسی از فرّ او شدہ بہ فلک
آدمی زو شـدہ فزون ز ملک
چون بحق جست منزل و مأوی
بـر شقاوت فزود مرد شقی
تاری قلب بی صفا ہارون
کـرد تاریک صحف انگلیون
بی خبر بود از آنچه یافت سبق
خواست تاریک نور مطلق حق
ہر کہ بر نور حق نماید پف
زاید از پفّ او بہ ریشش تف
دشمن وی اگر رشید بود
ہمچو شـداد و چون شـدید بود
از نفیر رشیدِ دون ہارون
در فغانند موسی و ہارون
دوزخش آن چنان شـرارہ زند
کـاہل دوزخ از او کنارہ زند
ای خداوند گـوہر ایجاد
وی نمایندہ طریق سداد

ای فرزند منده مه تابان

ای فرزند سپهر گران

ای فرستنده تمام رسول

ای نماینده تمام سبیل

باش در هر ممر به ما همراه

هان به حقّ لا اله الا اله

وصف امام هفتم به نقل از خرائج قطب الدین راوندی

و نیز در وصف حضرتش آمده:

و كان عليه السلام اعبد اهل زمانه و افضلهم و اسخاهم و اكرمهم نفساً كان يصلّي نوافل اللّيل بصلوة الصبح ثمّ يعقب الى ان تطلع الشمس و يخّر لله ساجداً فلا يرفع من السجود حتى يقرب زوال الشمس و كان يتفقّد فقراء المدينة بالليل فيحمل اليهم الزنبيل فيه العين و الورق و الدقيق و التمر و كان احفظهم لكتاب الله و احسنهم صوتاً و كان اذا قرء يبكي السامعين بتلاوته و سمى بالكاظم من الغيظ و صبر عليه من فعل الظالمين حتى مضى قتيله في حبسهم وثاقهم^{۱۹}.

یعنی: و بود حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوة و السلام عابدترین مردم در میان اهل زمان خود، و بود افضل الخلق و سخی ترین مردم، و بود اکرم و برتر از تمام خلق از نظر شخصیت، چه آن حضرت توفیق بر تمام مردم جهان داشت و مقام امامت و پیشوائی خلق را واجد بود، پیوسته به عبادت حقّ متعال اشتغال داشت و مستغرق در شهود جمال احدیت و غرق در بحر جلال مقام صمدیت بود، او نوافل شب را به نماز صبح متصل می کرد و تا طلوع شمس به عبادت می پرداخت، حضرتش همیشه تفقّد حال فقراء و مسکینان مدینه می فرمود و شبها برای آنان خواربار به درب خانه شان می برد و کمک به مستمندان می کرد.

آن حضرت حافظ کتاب الله و مجری احکام قرآن بود و قرآن را با صوت خوش و دلربا تلاوت می نمود و

۱۹ - نقل از خرائج قطب الدین راوندی

شنوندگان را از تلاوت قرآن به گریه می‌انداخت.

مؤلف گوید که ائمه اطهار اسوه و الگو و سرمشق در تمام شئون عرفانی و اخلاقی و عبادی و افعالی هستند، ما بایست از آنان پیروی نمائیم علماً و عرفاناً و اخلاقاً و عبادتاً و افعلاً، نسبت به تلاوت قرآن دستور داریم که آنرا متکی به صوت خوش بخوانیم، در حدیث آمده که **زیتوا القرآن باصواتکم**، و نیز وارد شده **لکل شیء حلیة و حلیة القرآن الصوت الحسن** و در این مقام اخبار بسیار است و نیز در حدیث آمده، **من اراد ان يتکلم مع الله فیکرم القرآن**، در این مقام به اخبار منقوله در اول تفسیر صافی مراجعه شود، الحق استاد حکیم الهی قمشاهی رضوان الله تعالی در غزل قرآنیه نیکو سروده است.

چه خوش است یک شب بکشی هوا را

به خلوص خواهی ز خدا خدا را

به حضور خوانی ورقی ز قرآن

فکنی در آتش کتب ریا را

شود آن که گاهی بدهند راهی

به حضور شاهی چو من گدا را

طلبم رفیقی که دهد بشارت

به وصال یاری دل مبتلا را

مگر آشنائی ز ره عنایت

بخرد به خاری گل باغ ما را

فلکاشکستی دل عاشقان را

به چه روی بستی کمر جفا را

چو شکستی این دل مشو ایمن از وی

که بسوزد آهش قلم قضا را

نه حریف مائی فلکا که یارم (۱)

شکند به نازی صف ماسوی را

(۱) یادم نمی‌رود از استاد پرسیدم مقصود شما از (فلکا) کیست در جواب فرمود: مقصودم همین سلطان جابر ظالم رضاخان پهلوی است که دستور کشف حجاب داده و دست تعدّی دراز نموده مال و ملک مردم را غاصبانه و به زور تصاحب می‌کند و مخصوصاً به کشتار زوّار بی‌گناه در مسجد گوهرشاد مشهد فرمان داده است، من تحت عنوان (فلکا) این ستمکار را تهدید نموده‌ام.

و نیز قبل از اینکه تفسیر (فلکا) را از استاد عالی مقام الهی قمش‌ای توضیح بخواهم یادم نمی‌رود که پدر بزرگوارم شیخ محمدکاظم مجتهد ربّانی رحمة الله علیه در قید حیات بود اما از دست کردار ظالمانه فرعون زمان رضاخان پهلوی خیلی ناراحت و افسرده بود. با کتاب مثنوی تفألّی زد که عاقبت چه می‌شود این ابیات آمد:

وای بروی گر بساید پرده را

تیغ الهی کند دستش جدا

دست چنود؟! خود سرش را برکند

آن سری کز جهل سرها می‌کند

هین مشو نومید نور آسمان

حق چو خواهد می‌رسد در یک زمان

و نیز در همان زمان بود که پدرم با کتاب حافظ تفألّی زد و اینجانب ناظر بودم دیدم این ابیات آمد:

بر سر آنم که گر زدست برآید

دست به کاری زخم که غصه سرآید

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صحبت حکام ظلمت شب یلداست

نور زخورشید خواه بو که برآید

بدر در ارباب بی‌مروت دنیا
 چند نشینی که خواجه کی بدر آید
 بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
 بار دگر روزگار چون شکر آید
 صالح و طالح متاع خویش نمودند
 تا که قبول افتد و چه در نظر آید
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
 باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید
 صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
 بر اثر صبر نوبت ظفر آید
 غفلت حافظ در این سراچه عجب نیست
 هر که به میخانه رفت بی‌خبر آید

پدرم به من فرمود وضع این‌طور نمی‌ماند این روزگار تلخ‌تر از زهر مبدل به روزگار بهتر خواهد شد ولی عمر
 من تا آن موقع باقی نیست که آن روزگار شیرین را ببینم و عقیده نگارنده این است که آن روزگار چون شکر
 قیام امام خمینی بود که حق حیات به گردن ما دارد و حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام قیام آن بزرگوار را با
 مشخصات خود و یارانش خبر داد و این حدیث از آن حضرت در کتاب سفینة البحار محدث قمی مسطور
 است که قیامش از شهر قم است و (یدعوا الناس الی الحق) الحدیث. گفت:

تا به کی اتباع زندیق لعین
 اسب خود تازند در این سرزمین
 سرنگون کرد او رژیم پهلوی
 خوش گرفتش تاج و تخت خسروی
 آنکه بر سر تاج فرعونى نهاد

تاج و تختش داد چون موسی بباد

تا خمینی رهبر و مولای ماست

عزّت و دین و شرف از آن ماست

بیان این حدیث شریف مربوط به قیام امام خمینی رضوان الله تعالی از قم در پایان اشراق دوازدهم از کتاب جلوات ربّانی مرقوم شده است، به آنجا مراجعه فرمائید.

باری حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منبع علم و حکمت بوده است، مکارم علمی و فضائل نفسانی آن بزرگوار مشام جهانیان را معطر ساخت و انوار افاضات و اشراقات علمی آن حضرت، عالم را روشن و منور گردانید.

امام اهل دین موسی بن جعفر

جهان از نکته خلقش معطر

ز روی علم هادیّ امم بود

به فرط حلم در عالم علم بود

ز خویش فایح آثار سعادت

ز رویش لایح انوار سعادت

عُلو قدر او برتر ز افلاک

ز علمش گشته حیران عقل و ادراک

حضرتش علم به لقب کاظم شده چون هروقت خشم می کرد غضب خود را فرو می نشاند و مصداق **والكاظمين الغيظ و العاقين عن الناس** بود و صبر و حلم و شکیبائی آن بزرگوار نظیر نداشت، سالیان دراز به دستور هارون علیه اللّٰعنه زندانی بود و بالاخره در زندان حضرتش را به زهر جفا مسموم نمودند و شهید گردید، صلوات الله و سلامه علیه ازلاً و ابداً و سرمداً.

به حلم آن کاظمین الغیظ یکتا

نشان احمد مختار دارد

به علم آن پیشوای اهل ایمان
 مقام حیدر کرار دارد
 یکی زندانی است آن خسرو دین
 که از شاهی عالم عار دارد
 ملک بر عصمتش تقدیس گوید
 فلک بر رفعتش اقرار دارد
 به یارب یارب هر شب تا سحرگاه
 زبان گویا به ذکر یار دارد
 همان شاهی که از اشراق سبحان
 فزون از مهر و مه انوار دارد
 تنش زندانی است اما دل پاک
 به خلوت انس با دلدار دارد
 چه غم دارد دلی کز عشق محبوب
 نصیبی از شهود یار دارد^{۲۰}

بیان حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در توحید

در کتاب قیم توحید شیخ صدوق علیه الرحمه نقل شده از علی بن محمد قتیبه از فضل بن شاذان از محمد بن ابی عمیر که گفته محضر انور سید و مولایم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله العلی الاکبر مشرف شدم و عرض کردم یابن رسول الله درسی از توحید به من تعلیم فرمای.

فقال: یا ابا احمد لا تتجاوز فی التوحید ما ذکره الله تعالی ذکره فی کتابه فتهلک و اعلم ان الله تعالی واحد احد صمد لم یلد فیورث و لم یولد فیشارک و لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و لا شریکاً و انه الحی الّذی

۲۰ - شعر از استاد الهی قمشهای

لايموت و القادر الذي لايعجز و القاهر الذي لا يغلب و الحليم الذي لا يعجل والذائم الذي لا يبيد و الباقي الذي لا يفنى والثابت الذي لا يزول والغنى الذي لا يفتقر والعزیز الذي لا يذل والعالم الذي لا يجهل و العدل الذي لا يجور والجواد الذي لا يبخل و انه لا تقدره العقول و لا تقع عليه الاوهام و لا يحيط به الاقطار و لا يحويه مكان و لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و ليس كمثله شيء و هو السميع البصير ما يكون من نجوى ثلثه الا و هو رابعهم و لا خمسه الا هو سادسهم و لا ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم اينما كانوا و هو الاول الذي لاشيء قبله و الآخر الذي لاشيء بعده و هو القديم و ما سواه مخلوق محدث تعالی عن صفات المخلوقين علواً كبيراً.

فرمود حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام: یا ابا احمد در باب توحید خدا تجاوز مکن از آنچه خدا در کتاب خود قرآن ذکر فرموده که خود را به هلاکت می اندازی، حکیم سعدی شیرازی گوید:

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم

نه در ذیل وصفش رسد دست فهم

نه ادراک در کُنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد

بشر ماورای جلالش نیافت

بصر منتهای جمالش نیافت

که خاصان در این ره فرس رانده اند

پلا اُحصی از تک فرو مانده اند

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: لا اُحصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک و نیز به نغمه ما عرفناک حق معرفتک متعرف و مترنم است.

عارف جامی چنین سراید:

فهم بسی رفت و نبودش طریق

عقل بسی رانند و نبودش مجال
لَو ذَنَبَتِ الْفِكْرَةَ مِنْ حُجْبِهِ
لَاخْتَرَقَتْ مِنْ سُبُحَاتِ الْجَلالِ
کار مگس نیست در این ره پرید
بلکه بسوزد پر عنقا و بال
عَزَّ كَرِيمٌ أَحَدٌ لَمْ يَزَلْ
جَلَّ قَدِيمٌ صَمَدٌ لَا يَزَالُ
إِنْ نَطَقَ الْعَارِفُ فِي وَصْفِهِ
يُعْجِزُ عَنْ دَرْكِ عَدِيمِ الْمِثَالِ

حافظ قرآن گوید:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کاینجا همیشه باد بدست است دام را

فرمود امام علیه السلام: بدان که ذات یگانه و یکتای خدا واحد است، یعنی واحد است به وحدتِ حقّه‌ی حقیقیّه‌ی ذاتیه، او حق تعالی واحدی است که ثانی برابریش تصوّر ندارد، نه اینکه واحد عددی باشد، زیرا خدا قائلین به وحدت عددیه را تکفیر فرموده است، لقوله تعالی: **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ**.^{۲۱}

حضرت نصاری قائل به سه اصلند که آن را اقانیم ثلاثه گویند و این سه اصل در نظر آنها آب و ابن و روح القدس است و چنان تصوّر نمودند که خدا یکی از سه تا است، و چون خدا را واحد عددی دانستند و معروضِ عدد سه گردانیدند، خدا حکم به کفر آنان فرمود، و اگر کسی قائل به وحدت عددیه شود و خدا را واحد عددی بداند خدا را نشناخته و موحد نیست، لذا رئیس الموحّدين و سلطان العارفين علی علیه السلام فرمود: **وَاحِدٌ**

۲۱ - آیه ۷۳، سوره مائده

پس اگر از شما بپرسند توحید یعنی چه؟ مگوئید توحید یعنی خدا یکی است و دوتا نیست، که این کفر است، بلکه بگوئید توحید یعنی خدا یکی است که دوم برایش فرض ندارد، چه او صرف‌الوجود است، پس به حکم برهان عقلی، وحدت حق وحدت حقه‌ی حقیقیه‌ی ذاتیه لابشرطیه‌ی اطلاقیه‌ی احاطیه‌ی استیعابیه‌ی قیومیه‌ی وجودیه‌ی وجوبیه‌ی صمدانیه‌ی ازلیه‌ی سرمدیه است، خدا واحد است به این وحدت، بنابراین نه خدا را مثلی است و نه شبیهی است و نه نظیری و نه ضدّی و نه کفوی و این همان است که بیان آن به نحو نتیجه البرهان در سوره مبارکه توحید توصیف شده است لقوله تعالی: **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ، و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.**

تعالی الله یکی بی‌مثل و مانند

که خوانندش خداوندان خداوند

ورای هرچه در گیتی اساس است

برون از هرچه در وهم و قیاس است

بری از عیب و از مانند و از کس

صفتش قل هو الله احد بس

ثم قال عليه السلام: احدٌ، فرمود یا احمد بدانکه ذات یکتای خدا احد است.

احد است یعنی منزّه و مقدّس و مبرّی از جمیع اجزاء وجودیه و عقلیه و وهمیه است.

احد است یعنی منزّه و مبرّی از اجزاء وجودی است یعنی مرکّب از ماده و صورت نباشد.

احد است یعنی منزّه و مبرّی از اجزاء عقلی است یعنی مرکّب از جنس و فصل نباشد.

احد است یعنی منزّه و مبرّی از اجزاء وهمی است یعنی مرکّب از اجزاء مقداریه نباشد.

بالجمله احد است، یعنی بسیط مطلق، بحت و سازج، و وجود صرف، و هستی محض است، و غیر از خدای یکتا

هیچ کس حظّی از این بساطت مطلقه و بهره‌ای از این سزاجت صرفه و محضه بوجه من الوجوه ندارد، بلکه این بساطت مطلقه وقف حریم حرم کبریائی احدی صمدی الوهی است، فهو البسیط المطلق و بهمین جهت منطق وحی فرمود: قل هو الله احد.

لمؤلفه:

حق منزّه باشد از اجزاء و حد

وصفش آمد قل هو الله احد

وحدت محضه است ذات پاک او

هستی مطلق نباشد غیر او

هست با برهان محکم این کلام

مثبت آن وحی قرآن و السلام

چون مبرّی از همه اجزاستی

زین سبب او واحد و یکتاستی

چون محیط است بر همه کون و مکان

وحدتش را وحدت حقّه بدان

وحدت صرف است آن ذات صمد

وصفش آمد قل هو الله احد

او وجود مطلق است و او احد

او غنیّ مطلق است و او صمد

گر تو بینی غیر او اندر جهان

معنی وحدت ندانستی عیان

نیست هستی حقیقی غیر حق

ماسوی لاشیء و باشد شیء حق

شیء و فیء است هرچه بینی در جهان

شیء حق و فیء غیر حق بدان

وحدتش ثانی ندارد در جهان

لم یکن کفواً احد او را بدان

بیان فرق بین واحد با احد

اهل تحقیق و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت در فرق بین واحد با احد وجوه بسیاری ذکر کرده‌اند که برای رعایت اختصار به برخی از آن فروق اشاره می‌شود:

واحد به معنی متفرد بالذات است، احد یعنی متفرد بالذات و المعنی است.

واحد به معنی نفی مشارک در ماهیت و صفات و تفرد در ایجاد و تدبیر افاضه‌ی فیض به کافه‌ی اشیاء و قاطبه‌ی ممکنات است، احد به معنی بساطت محضه و سزاجت مطلقه و برائت تامّه از تبعیض و تجزیه و زیاده و نقصان و تنزّه از جمیع انحاء تعدد از ترکیبی و تحلیلی و ذهنی و خارجی و عددی و غیر عددی و مقداری و وهمی و تخیلی و اضافی و حقیقی است.

واحد داخل در عدد و ضرب است، و اما احد خارج از عدد و بی‌نیاز از آن است.

واحد اسم از برای مفتوح عدد و مبدء آن است، و اما احد اسم است برای نفی آنچه از عدد با او ذکر گردیده.

واحد اطلاق بر ذوی العقول و غیر ذوی العقول می‌شود، ولی احد مختص بذوی العقول است.

واحد داخل در احد می‌شود ولی احد داخل در واحد نمی‌گردد.

برای واحد از سنخ خود ثانی متصور است، ولی احد به معنی نفی مطلق ثانی و مسانخ است.

اکنون برای توضیح مطلب اشاره به اقسام وحدت نموده و سپس به وحدتی که لایق شئون کبریائی احدی

صمدی الوهی است اشاره می‌نمائیم.

بیان اقسام وحدت

در نزد ارباب معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت وحدت چند قسم است که بنحو اختصار اشاره به آن می‌شود.

اول - وحدت حقّی حقیقیه است که مختصّ مقام حضرت احدیّت جلّت عظمته می‌باشد.

دوم - وحدت حقّی ظلیّه مانند وحدت فیض منبسط و نفس رحمانی در عالم کبیر و مانند وحدت نفس قدسیه‌ی ملکوتی انسانی در عالم صغیر وجود خود.

سوم - وحدت عددیّه مانند وحدت زید و عمر و امثال آنان.

چهارم - وحدت اتصالیّه مانند وحدت آب دریا که به هم متصل است، یا سنگی که اجزاء آن به هم متصل است.

پنجم - وحدت اجتماعیّه طبیعیّه مانند وجود یک انسان که با اینکه دارای قوا و اعضاء ظاهریه و باطنیه‌ی بسیاری است معذالک یک هیكل وحدانی اجتماعی طبیعی را واجد است.

ششم - وحدت اجتماعیّه صناعیه مانند یک ساعت و یا یک هواپیما و یا یک کارخانه صناعی که با همه‌ی آلات و ابزار گوناگون معذالک وحدت اجتماعیّه صناعیه را در خود تشکیل داده است.

هفتم - وحدت نوعیه است مانند وحدت مفهوم انسان.

هشتم - وحدت جنسیّه مانند وحدت مفهوم حیوان.

نهم - وحدت بالتّوع مانند وحدت افراد نوع واحد مانند افراد انسان.

دهم - وحدت بالجنس مانند وحدت انواعی که در مفهوم جنس شریکند، مثل وحدت انسان و فرس و غنم و هکذا در مفهوم (حیوان).

حال گوئیم آن وحدت که لایق حق تعالی و مختصّ مبدأ اعلی است همانا وحدت حقّی حقیقیّه است که همان قسم اول است، یعنی وحدت حقّی حقیقیّه محیطه و قیومیّه صمدانیه است و این وحدت است که

سازگار است با آیهی مبارکه **هو الذی فی السّماء اله و فی الارض اله** ۲۳ .

و این وحدت است که سازگار است با آیهی **فاینما تولّوا فثمّ وجه الله** ۲۴ .

و این وحدت است که سازگار است با آیهی **و هو معکم اینما کنتم** ۲۵ .

و این وحدت است که سازگار است با آیهی مبارکه **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء**

علیم ۲۶ .

آنگاه حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام پس از اینکه فرمود ذات الوهی احد است و یکتاست، سپس فرمود (صمد) یعنی ذات احدی الوهی صمد است، چنانکه در سوره مبارکه توحید که شناسنامه کامل خداست فرموده: **الله الصمد**.

بیان اجمالی در معنای الصمد

در کتاب قیم اصول کافی کلینی شرح حکیم متألّه و فیلسوف عظیم الشان ملاصدرای شیرازی (رض) در حدیث آمده که جماعتی شرفیاب محضر انور حضرت خاتم انبیاء و سرور اصفیاء محمد مصطفی علیه و اله افضل التّحیّة و الثّناء شده عرض نمودند ما می خواهیم نسب رب تو را بدانیم، **انسب لنا ربک**، و بعبارت دیگر عرض کردند: **صف لنا ربک**، لذا سوره مبارکه توحید بر حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله نازل شد از صقع احدیت جلّت عظمته و به همین جهت یکی از القاب سوره توحید سوره النسب است که خطاب به حبیبش فرمود: **قل هو الله احد**، آن جماعت گفتند: اگر رب تو واحد است تو هم واحد هستی، پیغمبر اکرم (ص) فرمود: رب من واحد و یگانه ایست که **لیس کمثل شیء**، **قالوا زدنا من الصفته**، عرض نمودند بیشتر بیان فرما صفت و نسبت او را، رسول خاتم (ص) فرمود: **الله الصمد** یعنی ذات الوهی که پروردگار من است وصفش آن است که او

۲۳ - آیه ۸۴، سوره زخرف

۲۴ - آیه ۱۱۵، سوره بقره

۲۵ - آیه ۴، سوره حدید

۲۶ - آیه ۳، سوره حدید

منحصراً صمد است.

فَقَالُوا مَا الصَّمَدُ؟ گفتند صمد چیست و یعنی چه؟ حضرت فرمود: **الذی یصمد الیه الخلق فی الحوائج**، صمد یعنی او مقصود و مسمود الیه کلّ اشیاء و قاطبه مخلوقات و موجودات در جمیع حوائج، یعنی چون اصل و مبدء و خالق کلّ اشیاء علی الاطلاق اوست، تمام اشیاء بالفطره همه متوجّه اویند و حاجات خود را از او می‌خواهند چه او مقصد و مقصود جمیع خلائق است و ملجاء همه ممکنات است، **فَقَالُوا زِدْنَا** عرض کردند باز هم توصیف فرما او را تا بهتر با او آشنا شویم، حضرت فرمود وصف آن ذات الوهی صمدی این است که **لم یلد ولم یولد و لم یکن له کفوّاً احد**.

و نیز در کتاب توحید صدوق علیه الرّحمة حدیث شریفی در معنی الصمد ذکر شده از قول امام باقر علیه‌السلام که فرموده حدیث کرد مرا امام زین‌العابدین عن ابیه الحسین بن علی علیهم‌السلام انه قال: **الصمد الذی لاجوف له**.

مؤلف این رساله گوید مستفاد از کلام معجز نظام امام الکونین حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله و سلامه علیه در معنای الصمد بآنه لاجوف له، **هذا المعنى عبارة عن كونه وجوداً محضاً و صرفاً غیر مشوب بالماهية كما في الممكن لان الماهية لما كانت من حيث هي ليست الا هي فمرتبتها مرتبة الخلق عن الوجود و کمالات الوجود، فالصمد بهذا المعنى يشير الى تمامية ذاته المقدسة في مرتبة ذاته و انه فعلية محضة لا قوة لها و وجوب صرفة لا امکان فيه و وجود محض لا تطرق للعدم الیه فهو تعالى صمد.** و کون النبی الختمی بعد مقام الحق جامعاً لفعلیات مادونه بنحو اعلی فهو متحقق بالصمدية فی موطنه بهذا المعنى و هو عبارة عن كونه مستغنياً عن غیر الحق و غنياً بغناء الله و مبدئه الذی هو باطن و ذاته و سرّ حقیقته فالنّبی الختمی الجمعی المحمّدی (ص) مظهر الصمد فلا جوف له و لا خلاء فی ذاته من مرتبته من الكمال بافاضة تعالى لقوله عزّوجلّ فی كتابه: و وجدك عائلاً فاغنی^{۲۷} فاعرف مقامه صلّى الله علیه و آله، لانه مظهر بسیط الحقیقه.

بنابراین بسیط الحقیقہ کلّ الاشیاء بنحو اعلیٰ و اشرف در نزد ما دو عنوان دارد یکی اصلی و یکی ظلّی، اما بہ عنوان اصلی ذات کلّ الکمال صمدی الوہی، و اما بہ عنوان ظلّی انسان کامل مکمل ختمی جمعی محمدی صلوات اللہ علیہ و آلہ.

لمؤلفہ:

احمد آمد مظهر کلّ الکمال

احمد آمد مظهر کلّ الجمال

دعوت احمد بہ اللّٰہ الصّمد

چون کہ بود او مظهر فرد صمد

موقف عرفان احمد را شناس

دائماً ذات صمد را گو سپاس

منّت ذات خدای سرمدی

منحصراً در بعثت احد آمدی

این بود برہمان کہ آن ذات ودود

شخص او را ختم پیغمبر نمود

پس محمد خاتم آمد در وجود

مثل او نی بود و نی خواهند بود

جان (ربّانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد

پس از آنکہ حضرت امام موسیٰ بن جعفر علیہ السّلام فرمود: بدان ای ابا احمد کہ خدای تعالیٰ واحدٌ احدٌ

صمدٌ، فرمود لم یولد فیورث یعنی اشیاء بر سبیل زایش از او تولید نشده اند تا او را وارثی باشد و نیز کسی او را

نزداد تا با او مشارک باشد، او منزّه است کہ او را صاحب و یا ولد و یا شریکی در ملک هستی برای او باشد. ولم

یولد فیشارک و لم یتخذ له صاحبه و لا ولدا و لا شریکاً.

وانه الحیّ الذی لایموت و او منحصرأ زنده‌ایست که هرگز نمیرد و القادر الذی لایعجز او قادر مطلق است که عجز در ساحت عزّ او راه ندارد و القاهر الذی لایغلب او قاهری است که هرگز مغلوب نشود و الحلیم الذی لایعجل او حلیمی است که هرگز عجله ندارد. و الذائم الذی لایبید او دائم الوجودی است که هلاک و نابودی ندارد و الباقی الذی لایفنی او باقی الوجودی است که هرگز فنا ندارد و الثّابت الذی لایزول، او ثابت الوجود و هستی همیشگی است که هرگز هستی او را زوالی نیست و الغنی الذی لایفتقر او غنی و بی‌نیازی است که هرگز فقر و نیازی ندارد و العزیز الذی لایذل او عزیزی است که هرگز ذلیل و خوار نگردد و العالم الذی لایجهل او عالم و دانای مطلق است که جهل و نادانی در ساحت اقدسش راه ندارد و العادل الذی لایجور او عادل مطلق است که هرگز جور و ستم نمی‌کند و الجواد الذی لایبخل او جواد و بخشنده‌ایست که هرگز بخل نورزد، ذاته لاتقدره العقول و لاتقع علیه اوهام و لایحیط به الاقطار عقول عقلا و فهم ذوی الافهام از ادراک ذات او قاصر است و اوهام از درک حقیقت او عاجز و اقطار از احاطه به او نارسا و افکار را به کنه ذات او راهی نیست یحذّرکم الله نفسه^{۲۸}.

لایحویه مکان و لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللّطیف الخبیر و لیس کمثله شی و هو السّميع البصیر و اوست که در مکان نگنجد، چه او محیط است بر هر مکان، و اوست که ابصار او را ادراک نکنند و اوست که مدرک ابصار است، و اوست که لطیف و خبیر و مجرد صرف است و اوست که مثل و مانند ندارد و اوست که شنوا و بینا است و همه‌چیز مشهود اوست، مایکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم و لایخمسه الا هو سادسهم و لا ادنی من ذالک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا.

این جملات معجز الدّلات همه کاشف از احاطه استیعابیه الهیّه بر کلّ ماسواست و برهان است بر احاطه وجودیّه و جویبّه و معیت قیومیّه حق تعالی بر کلّ اشیاء و همه عوالم و کافّه موجودات از مبدعات و منشآت و

مکونات علی الاطلاق، و هو الاول الذی لا شیء قبله و الاخر الذی لا شیء بعده، یعنی اوست ذات ازلی و اول بلا اول که هیچ چیز قبل از هستی او نیست و اوست ذات ابدی و موجود بلا آخر که هیچ چیز بعد از او نیست و سرمدی بالذات است و هو القدیم و ماسواه مخلوقٌ محدثٌ، و اوست که هستی او قدیم بالذات است و ماسوای او همه مخلوق او هستند و همه محدث و حادث الذات می‌باشند.

در حدوث کلّیه مخلوقات و ماسوی الله نزد ما شک و شبهه‌ای نیست، منتهی در باب حدوث عالم، حضرات عرفای شامخین و حکمای متألّهین و حضرات متکلمین اختلاف نظر دارند، بعضی عالم را حادث به حدوث ذاتی دانند، و برخی قائل به حدوث سرمدی، و برخی قائل به حدوث دهری، و برخی به حدوث اسمی، و برخی به حدوث زمانی قائلند.

نگارنده و مؤلف این رساله در عین وجه جمع بین این اقوال و آراء، خود قائل بحدوث اشراقی است، لذا گفته‌ایم:

وعندنا الحدوث بالاشراق

اشراق فی الانفس و الافاق

آنگاه حضرت امام همام مولانا حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر فرمود: **تعالی عن صفات المخلوقین علواً کبیراً، صدق ولیّ الله.**

کلام معجز نظام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام محور بیان تفسیر اذان

در کتاب قیم توحید شیخ صدوق علیه الرّحمه حدیثی گهربار از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که دریای عرفان است^{۲۹}.

حدثنا احمد بن محمد بن عبد الرحمن المروزی الحاکم المقرئ قال حدثنا ابو عمرو و محمد بن جعفر المقرئ الجرجانی قال حدثنا ابوبکر محمد بن الحسن الموصلی به بغداد قال حدثنا محمد بن عاصم الطریفی قال

۲۹ - باب ۳۴ از کتاب توحید صدوق، باب تفسیر حروف الاذان و الاقامه

حدثنا ابويزيد عيَّاش بن يزيد بن الحسن ابن علي الكحال مولى زيد بن علي قال اخبرني ابي زيد بن الحسن قال حدثني موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي بن ابيطالب عليهم السّلام قال كنّا جلوسنا في المسجد اذا صعد المؤذّن المناره فقال (الله اكبر) فبكى اميرالمؤمنين علي ابن ابيطالب عليه السّلام و بكينا ببكائه فلما فرغ المؤذّن قال اتدرون مايقول المؤذّن قلنا الله و رسوله و وصيه اعلم فقال لو تعلمون مايقول لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا.

راوی گوید حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کرد از پدرش تا منتهی شد به جدش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که در مسجد جلوس ما بود و مؤذّن بالای مناره رفت و گفت: **الله اکبر** علی علیه السلام گریه کرد و ما هم به گریه‌ی آن بزرگوار به گریه افتادیم، چون مؤذّن از اذان فراغت حاصل کرد حضرت امیر علیه السلام فرمود: آیا می دانید که مؤذّن چه می گوید؟ عرض نمودیم: خداوند متعال و رسول الله و وصی آن بزرگوار اعلم و داناتر هستند به معنی و محتوای آن، فرمود: اگر بدانید چه می گوید هر آینه کم بخندید و بسیار بگریید، **لقولہ: الله اکبر معان کثیره منها انّ قول المؤذّن (الله اکبر)**، پس قول او را که می گوید **الله اکبر** معانی بسیار است از جمله آنها:

يقع علی قدمه و ازلیته و ابدیته و علمه و قوته و قدرته و حلمه و کرمه و وجوده و عطائه و کبریائه. واقع می شود و ثابت و محقق می گردد قدمت ذاتیه‌ی الهیه و ازلیت و ابدیت و سرمدیت او و علم و قوت و حلم و کرم و جود و عطا و کبریائی او.

فاذا قال المؤذّن الله اکبر، فانه يقول الله الّذی له الخلق و الامر و بمشیتته کان الخلق و منه کان کلّ شیء للخلق و الله يرجع الخلق و هو الاول قبل کلّ شیء لم یزل، و الاخر بعد کلّ شیء لایزال، الظاهر فوق کلّ شیء لایدرك و الباطن دون کلّ شیء لا یحد فهو الباقي و کلّ شیء دونه فان.

پس هرگاه مؤذّن بگوید که **الله اکبر**، می گوید که ذات الوهی است که او را عالم خلق و الامر است، کما اشار الیه نصّ کتاب الربّانی: **الا له الخلق و الامر تبارک الله ربّ العالمین** ۳۰.

مؤلف گوید به قرینه‌ی عالمین در آخر آیه‌ی مبارکه معلوم و محقق است که در مقام تقسیم عوالم است به تقسیم ثنائی، اما عالم خلق عبارت است از عالم جسمانیات و عالم مادیات و عالم مکونات و عالم ظاهر و عالم شهادت و عالم صورت و عالم محسوسات و عالم زمانیات و عالم داثرات و عالم متغیّرات و عالم فنا و عالم انقطاع و عالم کدرت و عالم ظلمت و عالم محنت و عالم شرّ و عالم نقص و عالم غرور و عالم سفلی و عالم ملک.

و اما عالم امر عبارت است از عالم روحانیات و عالم مجردات و عالم مبدعات و عالم باطن و عالم غیب و عالم معنی و عالم ماوراءالطبیعه و عالم سرمدیّات و عالم ثابتات و عالم خلود و عالم قارالذات و عالم بقا و عالم وصل و عالم صفا و عالم نور و عالم بهجت و عالم خیر و عالم کمال و عالم سرور و عالم علوی و عالم ملکوت.

و از این تقسیم ثنائی روشن می‌شود که **قل الرّوح من امر ربّی**، بهترین جواب جامع است در برابر سؤال از روح، **یسئلونک عن الرّوح**، یعنی ای حضرت ختمی مرتبت و ای معلم حکمت از تو از حقیقت روح سؤال می‌نمایند، بفرما ای عقل کل و ای صدرنشین مجلس تعقلات و عقول قدسیّه مجردّه که روح از عالم جبروت و مبدعات است نه از عالم ناسوت و مکونات، بفرما ای رئیس انوار اسپهبدیّه و نفوس کلّیّه‌ی مجردّه که روح از عالم ملکوت است نه از عالم ملک، بفرما ای وجه الله باقی که روح از عالم بقا است نه از عالم فنا، بفرما ای عالم به غیب و شهادت که روح از عالم غیب و باطن است نه از عالم شهادت و عالم حسّ و حاسّ و محسوس، بفرما که روح از عالم تجرّد و عالم سرمد است نه از عالم اجسام و اشکال و مقادیر و الوان و جهات و ازمان، بفرما که روح مجرد است نه مادی، بفرما که روح عرشی است نه فرشی، خلاصه بفرما ای حبیب ما که روح از عالم امر است نه از عالم خلق.

لمؤلفه:

پرسند ای حبیب که روح از چه وادی است

فرما که امری است و بُود از دیار دوست

(خوش می‌دهد نشان ز جمال و جلال یار

خوش می‌کند حکایت عزّ و وقار دوست)

خوش مظهری است گر شنوی راز (من عُرف)

خوش آیتی ز طلعت سیمین غُذار دوست

گر بر (نفخت فیه) تو آگه شوی یقین

دانسی تجرّدش ز لب دُرَنثار دوست

(ربّانی) ار بکوی وصالش سفر کنی

جان را به جان دوست نمائی نثار دوست

دنباله حدیث

و بمشیتّه کان الخلق و منه کان کلّشیء للخلق و الیه یرجع الخلق و هو الاوّل قبل کلّ شیء لم یزل و الآخر بعد کلّشیء لایزال الظاهر فوق کلّ شیء لایدرك و الباطن دون کلّشیء لایحد فهو الباقي و کلّ شیء دونه فان.

یعنی: آن خدائی که به مشیت و اراده‌ی او خلق موجود شده‌اند و از او هر چیزی از برای خلق بوده و به سوی اوست بازگشت خلق و اوست که پیش از هر چیز بوده و اوست که بعد از هر چیز همیشه خواهدبود و اوست که ظاهر و هویداست فوق هر چیزی و اوست که باطن و ناپیدا است در عین هویدائی در نزد هر چیزی بدون آنکه محدود گردد، پس اوست که باقی است و هرچه جز اوست فانی است.

والمعنی الثّانی (الله اکبر) ای العلیم الخبیر علّم ما کان و ما یكون قبل ان یكون، یعنی دانای خبیر و آگاه

است و علم به ازل و ابد دارد، علیم است قبل از ایجاد و مع‌الایجاد و بعد‌الایجاد.

والثّالث (الله اکبر) ای القادر علی کلّ شیء یقدر علی ما یشاء القوی بقدرته المقتدر علی خلقه القوی

لذاته قائمه علی الاشیاء کلّها اذا قضی امرأ فأتما یقول له کن فیکون.

و معنای سوم (الله اکبر) قادر است بر هر چیزی، کمار اشارالیه نصّ الكتاب الالهی لقوله: و هو علی کلّ شیء

قدیر ۳۱ .

قدرت دارد بر هر چه بخواهد، اوست که صاحب قدرت مطلقه است، و صاحب قوت مطلقه اوست، و به جهت قدرت و قوتی که دارد اقتدار دارد بر خلقتش و قوت حق لذاته است و قائم به ذات خود است و کلّ اشیاء در حیطه‌ی قدرت اویند و هر امری که اراده کند و حکم فرماید پس با کلمه کُن وجودی موجود شود.

والرّابع (الله اکبر) علی معنی حلمه و کرمه یحلم کانه لایعلم و یصفح کانه لایری و یستر کانه لایعصی لایعجل بالعقوبته کرمأ و صفحاً و حلماً.

و معنی چهارم الله اکبر بر معنی حلم و کرم اوست با اینکه عالم و محیط بر جمیع اعمال و افعال بندگان است معذالک با علم به احوال آنان با حلم خویش از آنها گذشت می‌کند و چون ستارالعیوب است معاصی آنها را نادیده می‌گیرد و تعجیل در عقاب آنها نمی‌کند بلکه می‌خواهد کرم و گذشت و حلم خود را نشان بدهد.

والوجه الآخر فی معنی (الله اکبر) ای الجواد جزیل العطا کریم الفعّال، یعنی او جوادی است که عطایش بسیار و کرمش نامتناهی است.

الوجه الآخر (الله اکبر) فیه نفی کیفیتّه کانه یقول الله اجلّ من ان یدرک الواصفون قدر صفته الّذی هو موصوفّ به و انما یصفه الواصفون علی قدرهم لا قدر عظمته و جلاله تعالی الله عن یدرک الواصفون صفته علواً کبیراً.

وجه دیگر در (الله اکبر) درواقع نفی کیفیت اوست کانه می‌گوید که ذات خداوند علیّی بزرگتر از آن است و اجلّ از آن است که وصف کنندگان ادراک آن نمایند، یعنی قدر و صفش را که به آن موصوف است بدانند (عجز الواصفون عن وصفه).

و این است و جز این نیست که وصف کنندگان به قدر وسع ادراک و به اندازه فهم خود وصف او را می‌کنند، نه به اندازه عظمت کبریائی و جلال آن ذات کلّ الکمال زیرا خداوند متعال برتر است از آن که وصف کنندگان صفتش را دریابند برتری متعالی و بزرگ.

وجه الآخر (الله اکبر) کانه یقول الله اعلی و اجلّ و هو غنی عن عباده لاحاجه به الی اعمال خلقه.

وجه دیگر (الله اکبر) یعنی کانه می‌گوید ذات کلّ الکمال الوهی علی و برتر و بالاتر و اجلّ از توصیف است و

او غنی بالذّات است و بی نیاز است و او را حاجتی به سوی اعمال خلق خود نیست، (زیرا او صمد است و غنی مطلق است).

وامّا قوله (اشهد ان لا اله الا الله) فاعلام بانّ الشّهادة لایجوز الا بمعرفة الله من القلب کانه یقول اعلم انه لامعبود الا الله عزوجل و انّ کلّ معبود باطل سوى الله عزوجل و اقرّ بلسانی بما فی قلبی من العلم بانه لا اله الا الله و اشهد بانه لاملجاء من الله الا الیه و لا منجا من شرّ کلّ ذی شرّ و فتنه کلّ ذی فتنه الا بالله و فی المرّة الثّانیة (اشهد ان لا اله الا الله) معناه اشهد انّ لاهادی الا الله و لادلّیل لی الا الله و اشهد الله بانّی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد سکان السّموات و سکان الارضین و مافیهنّ من الملائکة و النّاس اجمعین و ما فیهنّ من الجبال و الاشجار و الدّوابّ و الوحوش و کلّ رطبٍ و یابس انّی اشهد ان لا خالق الا الله و لا رازق الا الله و لامعبود و لاضرار و لنافع و لاقبض و لامعطی و لامانع و لادافع و لاناصح و لاکافی و لاشافی و لامقدّم و لامؤخّر الا الله له الخلق و الامر و بیده الخیر کلّه تبارک ربّ العالمین.

و اما قول مؤذن (اشهد ان لا اله الا الله یعنی شهادت می دهم که نیست خدائی مگر ذات یکتای الوهی)، اعلام است به اینکه شهادت روا نباشد مگر به معرفت و شناختی از دل، کانه او می گوید که می دانم هیچ معبودی نیست مگر ذات یکتای خدای عزوجلّ و می دانم که هر معبودی باطل است غیر از خدای عزوجلّ و به زبانم اقرار و اعتراف می کنم آنچه را در دل من است از علم به اینکه هیچ خدائی نیست مگر خدای یکتا، و شهادت و گواهی می دهم که پناهی از خدا نیست مگر به سوی او و فرارگاهی نیست از شرّ هر صاحب شرّ و هر صاحب فتنه مگر به خدا.

دارالامان درگاه الله است یاران

از فتنه عالم پناهی جز خدا نیست

و قوله فی المرّة الثّانیة (اشهد ان لا اله الا الله) معناه اشهد انّ لاهادی الا الله، معنی اش این است که شهادت می دهم که هدایت کننده ای نیست مگر خدا و دلیلی نیست مگر خدا، و گواه می گیریم خدا را بوحدانیت و یگانگی او، و به این عقیده و اعتراف به یکتائی و هدایت و دلالت او گواه می گیریم جمیع ملائک و فرشتگان و سکان و کاخ نشینان عرشی و فرشی و سماوی و ارضی و آنچه در آن است از سلسله ای انس و جمیع خلائق و از

جبال و اشجار و دوابّ و وحوش و کلّ موجودات علی الاطلاق به شهادت بر یگانگی خدای یکتا و این که خالق و رازقی و معبودی و ضارّی و نافع و قابضی و باسطی و معطی و مانعی و دافعی و ناصحی و کافی و شافی و مقدّمی و مؤخّری جز ذات یکتای الوهی نیست، هستی بخش عالم خلق و امر اوست و به یدِ قدرت مطلقه‌ی اوست کلّ خیرات وجودیه.

ازمّة الامور طرّاً بِیَدِهِ

فَالْکُلُّ مَسْتَمَدّه مِنْ مَدَدِهِ

تبارک الله ربّ العالمین، و اما قوله (اشهد انّ محمداً رسول الله) يقول اشهد الله انی اشهد ان لا اله الا هو و انّ محمداً عبده و رسوله و نبیه و صفیه و نجیبه ارسله الی کافه الناس اجمعین بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لوکره المشرکون و اشهد من فی السماوات و الارض من النبیین و المرسلین و الملائکته و الناس اجمعین انی اشهد انّ محمداً سیّد الاولین و الآخرین.

و اما قول مؤذّن که (اشهد انّ محمداً رسول الله) به این معنی است که شهادت می‌دهم که حضرت محمد سفیر اعظم و فرستاده خداست، می‌گوید که شاهد می‌گردانم خدا را که من شهادت می‌دهم به اینکه خدائی نیست مگر ذات یکتای الوهی و این که محمد (ص) بنده و رسول و نبی و برگزیده و پسندیده‌ی مقرب اوست، خدا او را به عنوان رسالت مطلقه و نبوت ختمیه به سوی کافه‌ی ناس و جمیع آدمیان فرستاد، كما اشار الیه نصّ الكتاب الالهی: و ما ارسلناک الا کافّةً للناس^{۳۲} و نیز قوله تعالی قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً^{۳۳}، و نیز قوله تعالی: ولکن رسول الله و خاتم النبیین^{۳۴}، و نیز آیه: تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً^{۳۵}. مؤلف گوید این آیات مبارکات صریحاً دلالت دارد بر اینکه نبوت و رسالت و سفارت الهیه حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله، عمومی و کلی و مربوط به تمام عالمیان و کافه جهانیان

۳۲ - آیه ۲۸، سوره سباء

۳۳ - آیه ۱۵۸، سوره اعراف

۳۴ - آیه ۴۰، سوره احزاب

۳۵ - آیه ۱، سوره فرقان

است بدون استثناء و تصوّر نشود که آن حضرت مبعوث است بر قومی دون قومی و بر ملّتی دون ملّتی و بر امتی دون امتی، بلکه باید دانست که آن حضرت مبعوث است بر کلّ خلائق علی الاطلاق.

لمؤلّفه:

او امین وحی و تنزیل خداست

او سفیر حق محمّد مصطفی است

او بشیر است و نذیر عالمین

خاتم پیغمبران و مرسلین

او حبیب حقّ و هادی سبیل

مظهر اعظم بود آن عقل کل

او شفیع خلق اندر یوم دین

او شفیع اولین و آخرین

دولت ذات خدای سرمدی

ثابت و جاوید دین احمدی

جان (ربّانی) ثناگو تا ابد

بر محمّد (ص) مظهر ذات صمد

ذات احدیّت جلّت عظمته حضرت ختمی مرتبت محمّد (ص) را به سوی کافه مردمان و همه ایشان فرستاد تا خلق را به صراط مستقیم حق هدایت کند و دین او را بر کلّ ادیان غالب گرداند اگرچه مشرکان ناخوش داشته باشند و شاهد می گردانم هر که را که در آسمانها و زمین است از انبیاء و سفراء الهی و فرشتگان و جمیع مردمان که من شهادت می دهم به اینکه حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) سید و بزرگ خلق اولین و آخرین است.

و فی المرّة الثالثة (اشهد انّ محمّداً رسول الله) يقول اشهد ان حاجة لاحد الى احد الا الى الله الواحد القهار و مفتقره اليه سبحانه و انه الغنی عن عباده و الخلائق اجمعین و انه ارسل محمّداً الى الناس بشیراً و نذیراً و داعياً الى الله باذنه و سراجاً منیراً فمن انكره و جده و لم يؤمن به ادخله الله عزّوجلّ نار جهنّم

خالدًا مخلدًا لا ینفک عنها ابدأ.

و در مرتبه سوم (اشهد انّ محمّداً رسول الله) یعنی شهادت می‌دهم که کسی را حاجت به سوی کسی نیست مگر به سوی خدای یگانه‌ی قهار که همه‌ی مخلوقات محتاج به سوی آن ذات صمدی الوهی سبحانه و تعالی می‌باشند و این که این غنی بالذات، بی‌نیاز از عبادت جمیع خلائق است، و آن خدای یکتاست که فرستاد حضرت رسول اکرم محمّد (ص) را به سوی مردم به عنوان بشیر و نذیر که بخواند مردم را به سوی خدا و دعوت کند به اذن الله و او چراغ منیر و روشنی‌بخش باشد و خلق جهان را از ظلمت جهل و نادانی و کفر و شرک خفی و جلی برهاند و با اشراق علم و حکمت چون خورشید نورافکن پرتوش عالم را منور نماید.

پس هرکس انکار او کند و به او ایمان نیورد خدای عزوجلّ او را در داخل آتش دوزخ گرداند درحالی که ابدالآبدین در آتش مخلّد باشد و هرگز از آن جدا نشود.

زهی شاهنشاه اورنگ لولای

یگانه عانت ایجاد افلاک

نبیّ ابطحی عبد مؤید

حبیب حق ابوالقاسم محمّد

شد او موصوف و بس از بی‌قرینی

به وصف رحمة للعالمینی

فصاحت بندهی در سفتن وی

ملاحات خوشه‌چین خرمن وی

کرم شرمنده طبع کریمش

دو عالم غرق در لطف عمیم اش

دمی کادم میان ماء و طین بود

نبوت جان احمد را قرین بود

کسی کاو بیند آن زیبا شمائل
 به دیدار خدا گر دیده نائل
 نه من گویم که آن میر مصدّق
 بگفتا من رأی قدرأ الحق
 به عالم این مثل را اشتهاست
 که نتوان گفت از یک گل بهار است
 خلاف این که در عین زمستان
 که خارستان بُدی یک سر گلستان
 بهار آورد آن یک گل جهان را
 بهاری کان نمی بیند خزان را
 بدین معنی که بودی از جهالت
 همه عالم پر از کفر و ضلالت
 بنا بر ظلم و جور و شور و شر بود
 ز شب روز خلائق تیره تر بود
 شد آن خورشید ایمان پرتوافکن
 به اشراقی جهان را کرد روشن
 چو قرآن دفتری از علم بگشاد
 به دانش عالمی را کرد دلشاد
 ز شرع خود نبوت را نوی داد
 خرد را در پناهش پیروی داد
 اساس شرع او ختم جهان است
 شریعت ها بدو منسوخ از آن است

محمد کافرینش هست خاکش

هزاران آفرین بر جان پاکش

و اما حیّ علی الصلوة، ای هلموا الی خیر اعمالکم و دعوة ربکم و سارعوا الی مغفرة من ربکم و اطفاء نارکم الّتی او قدتموها علی ظهورکم و فکاک رقابکم الّتی رهنتموها بذنوبکم لیکفر الله عنکم سیئاتکم و یغفر لکم ذنوبکم و یبدل سیئاتکم حسنات فاتّه ملک کریم ذوالفضل العظیم و قد اذن لنا معاشر المسلمین بالدخول فی خدمته و التّقدم الی بین یدیه.

و اما قول مؤذّن (حیّ علی الصلوة) ، یعنی بشتابید به سوی بهترین اعمال خود و دعوت پروردگار خویش، و سرعت بگیرید به سوی آمرزش از پروردگار خویش، و خاموش کنید آتش خویش که به دست خود بر اثر معاصی برافروخته‌اید و بر پشت خود افکنده‌اید و رها کردن گردن های خویش که آنها را به گناهان خویش گرد کرده‌اید تا خدا بدی های شما را از شما بپوشاند و گناهان شما را از برای شما بیامزد و بدی های شما را به خوبی ها بدل کند زیرا که خدای متعال ملک و پادشاهی است کریم و صاحب فضل عظیم و آن ذات ذوالجلال و الاکرام مسلمین را به دخول در خدمتش و تقدّم به سوی حضورش رخصت داده است.

و فی المرّة الثّانیة حیّ علی الصلوة ای قوموا الی مناجات ربکم و عرض حاجاتکم علی ربکم و توسّلوا الیه بکلامه و تشفّعوا به و اکثرّوا الذّکر و القنوت و الرّکوع و السّجود و الخشوع و الخشوع و ارفعوا الیه حوائجکم فقد اذن لنا فی ذالک.

و در مرتبه دوم (حیّ علی الصلوة) یعنی برخیزید به سوی مناجات پروردگار خود و عرض نمودن حاجات خود بر پروردگار خویش، و توسّل جوئید به سوی او به کلامش، و تشفّع جوئید به او، و بسیار به ذکر و قنوت و رکوع و سجود و خضوع و خشوع بپردازد و دست ها را به سوی او بلند و حوایج خود را از حضرتش بخواهید، چه او ما را رخصت در این تقاضا داده است.

و اما قوله حیّ علی الفلاح فاتّه یقول اقبلوا الی بقاء لافناء معه و نجاة لاهلاک معها و تعالوا الی حیوة لاموت معها و الی نعیم لانفاد له و الی ملک لازوال عنه و الی سرور لاحزن معه و الی انس لا وحشة معه و الی نور لاظلمة له و الی سعة لاضیق معها و الی بهجة لا انقطاع لها و الی غنی لا فاقاة معه و الی صحّة

لاسقم معها و الی عزّ لا ذلّ معه و الی قوّة لا ضعف معها و الی کرامة یا لها من کرامة و عجلوا الی سرور الدنیا و العقبی و نجات الاخرة و الاولى.

و اما قول مؤذّن (حیّ علی الفلاح)، یعنی بیائید بر سر فلاح و رستگاری، ای مردم بشتابید و رو بیاورید بسوی بقائی کہ فنائی با آن نیست و نجاتی کہ هلاکی با آن نیست، بشتابید بسوی حیات جاودانی و زندگی ابدی کہ مرگ و مردن با آن نیست، و به سوی نعیمی و نعمتی کہ نفاذ و تمام شدن ندارد، و به سوی پادشاهی کہ زوالی از آن نیست، و به سوی سرور و شادی کہ حزن و اندوهی با آن نیست، و به سوی انسی کہ وحشتی با آن نیست، و به سوی نوری کہ ظلمتی با آن نیست، و به سوی وسعت و گشادگی کہ ضیق و تنگی با آن نیست، و به سوی بهجت و مسرّتی کہ انقطاع و بریده شدن ندارد، و به سوی غنا و بی‌نیازی کہ فاقه و پریشانی با آن نیست، و به سوی صحّت و تندرستی کہ سقم و بیماری با آن نیست، و به سوی عزّت و شرافتی کہ ذلّت و خواری با آن نیست، و به سوی قوّت و نیروئی کہ ضعف و سستی با آن نیست، و به سوی کرامتی کہ برتر و بالاتر از آن کرامتی نیست، و بشتابید به سوی سرور و شادی دنیا و عقبی و نجات در نشئه‌ی آخری و اولی.

استاد عالی‌مقام حکیم الهی قمشہ‌ای رحمة الله علیه در غزل کشور ایمن نیکو سروده است:

برخیز تا به کشور امن و امان رویم

فارغ ز جور و فتنه دور زمان رویم

در منزل صفا به سفارہ سپر شویم

با دوستان یک دلہی مہربان رویم

ترسم ز شوق دانه سود جهان پریم

ای مرغ دل بحلقہی دام زیان رویم

آلودگان حرص و طمع دوزخی شدند

شو پاک دل شویم و بباغ جنان رویم

نالِد جرس به دشت و بیابان عشق ما

گر سر رود بہمرہ این کاروان رویم

راهی که سوی یار بود ما بیای شوق

خورشیدوار گر برود سر بجان رویم

همت کنیم تا چو (الهی) ز جور دهر

ایمن شویم و شاد به ملک روان رویم

و نیز در غزل بالای هفت اقلیم چنین سروده است:

خیز تا زین خیمه تنگ جهان بیرون زنیم

خیمه در بالای هفت اقلیم و نه گردون زنیم

خلق عالم سخره‌ی نیرنگ و رنگند و فسون

ما به بیرنگی برون زین قوم بوقلمون زنیم

پا به بزم عزّ (کرّنا بنی آدم) نهیم

تا ز جام (لی مع الله) باده‌ی گلگون زنیم

یک نظر در باطن خود سرّ مکنون بنگریم

سنگ بی قدری سپس بر لؤلؤ مکنون زنیم

نیست دنیا را بهای آن که دل بر وی نهیم

گوهر جان را به سنگ عشوه‌ی او چون زنیم

چند روزی از صفا شاگردی احمد (ص) کنیم

تا به دانش طعنه بر سقراط و افلاطون زنیم

از فراز عقل و اوج قلب عالم بگذریم

شهر روح القدس بر طبع نفسِ دون زنیم

و فی المرتبة الثانیة (حی علی الفلاح)، فانه یقول سابقوا الی ما دعوتکم الیه و الی جزیل الکرامة و

عظیم المنّة و سنی النّعمة و الفوز العظیم و نعیم الابد فی جوار محمّد (ص) فی مقعد صدق عند ملیک

مقتدر.

و در مرتبه دوم که حیّ علی الفلاح می‌گوید یعنی ای مردم سبقت و پیشی بگیرید و در این اعلام دعوت که شما را به سوی آن خوانده‌ام و به سوی نوازش بسیار و عطای بزرگ و رستگاری عظیم و نعیم همیشگی در همسایگی و جوار حضرت محمد (ص) در پیشگاه قرب حق و مکان پسندیده عند ملیک مقتدر در نزد پادشاه مقتدر که قدرت و توانائی دارد بر همه چیز.

و اما قوله (الله اکبر) فانه يقول الله اعلى و اجل ان يعلم احد من خلقه ما عنده من الكرامة لعبد اجابه و اطاعة و اطاع و لاة امره و عرضه و عبده و اشتغل به و بذكره و احبه و انس به و اطمأن اليه و وثق به و خافه و رجاه و اشتاق اليه و افقه فى حكمه و قضائه و رضى به.

و اما قول مؤذن الله اکبر در تکرار تکبیر می‌گوید که خدای متعال اعلى و اجل است که بداند احدی از خلقش آن چه را که در نزد اوست از کرامت و نوازش از برای بنده‌ای که او را اجابت کرده و اطاعت کرده او را، و اطاعت کرده والیان امر او را، و شناخته و پرستش کرده او را، و به ذکر او اشتغال داشته و او را دوست داشته و به او انس گرفته و به سوی او آرمیده، و به او وثوق داشته و از او ترسیده و به او امید داشته و به او مشتاق شده و تسلیم و موافق به حکم او بوده، و راضی و خوشنود به رضای او بوده است.

و فى المرّة الثّانية (الله اکبر) فانه يقول الله اکبر و اعلى و اجل من ان يعلم احد مبلغ کرامته لاوليائه و عقوبته لاعدائه و مبلغ عفوه و غفرانه و نعمته لمن اجابه و اجاب رسوله و مبلغ عذابه و نکاله و هو انه لمن انکره و جده.

و قول او در مرتبه دوم (الله اکبر) می‌گوید خدای متعال بزرگتر و بالاتر و بزرگوarter است از آن که کسی بداند مبلغ و مقدار کرامتش را از برای دوستانش، و عقوبتش را از برای دشمنانش، و مبلغ عفو و غفران نعمتش را برای کسی که او را اجابت کرده و هم رسولش را اجابت نموده، و مبلغ عذاب و نکال او را از برای کسی که او را انکار کرده و جحود ورزیده است.

و اما قوله (لا اله الا الله) معناه لله الحجة البالغة عليهم بالرسول و الرسالة و البيان و الدعوة و هو اجل من ان يكون لاحد منهم عليه حجة لمن اجابه فله النور و الكرامة، و من انکره فان الله غنى العالمين و هو اسرع الحاسبين.

و اما قوله (لا اله الا الله) معنی اش این است که خدای متعال را حجّت بالغه بر ایشان است به سبب ارسال رسل و انزال کتب و بیان دعوت او، و او اجل از آن است که یکی از ایشان را بر او حجّتی باشد، پس هر که او را اجابت نماید از برایش نور و کرامت است، و هر که او را انکار کند پس ذات کلّ الکمال صمدی الوهی از همه عالمیان غنی و بی‌نیاز است و او سریع‌ترین حساب‌کنندگان است.

و معنی (قد قامت الصلوة) فی الاقامة ای حان وقت الزيارة و المناجات و قضاء الحوائج و درک المُنَى و الوصول الى الله عزّوجلّ و الی کرامته و غفرانه و عفوه و رضوانه.

و معنی (قد قامت الصلوة) در اقامه نماز یعنی وقت زیارت و مناجات و برآمدن حاجات و آرزوها و وصول الی الله و به کرامت و غفران و عفو و رضوان الله نزدیک شد و هنگام آن رسید.

مؤلف کتاب توحید گفته است: **انما ترک الزاوی لهذا الحدیث (حیّ علی خیر العمل للتّقیه) و قد روی فی خبر آخر انّ الصادق علیه السلام سئل عن معنی حیّ علی خیر العمل فقال خیر العمل الولایه و فی خبر خیر العمل برّ فاطمه و ولدها علیهم السلام.**

راوی این حدیث شریف ذکر (حیّ علی خیر العمل) را که باید گفته شود از باب تقیه ترک کرده و در خبر دیگر آمده که از حضرت امام صادق کاشف حقایق (ع) از معنی (حیّ علی خیر العمل) سؤال شد، فرمود: بهترین عمل ولایت است.

و در خبر دیگر آمده که بهترین عمل، نیکی و برّ به فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها و نیکی به اولاد طاهرین او علیهم السلام است.

این بود تفسیر اذان و اقامه از لسان دُرّفشان حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر که در کتاب توحید صدوق نقل شده و نگارنده‌ی این رساله مخصوصاً این روایت معتبر معجز اثر را در این مقام ذکر نمود تا لذّت اذان گفتن را دریابی و آنرا سرسری نشماری و نگوئی گفتن اذان مستحب است و آن را ترک نمائی و خود را از این فیض بزرگ محروم سازی، پس بر ما لازم است که گفتار دُرّربار امام علیه السلام را در تفسیر اذان و اقامه

همیشه منظور داشته هیچگاه اذان را فراموش ننمائیم زیرا در جهان خوش تر و شیرین تر از این ذکر، نغمه‌ای نیست. اذان است که حیات‌بخش معنوی است، حافظ گوید:

فرق است زاب خضر که ظلمات جای اوست

تا آب ما که منبع اش الله اکبر است

لمؤلفه:

شرح اذان که نغمه‌ی الله اکبر است

نقل حدیث آن ز حضرت موسی بن جعفر است

دُرها بسی نهفته در این نغمه‌ی شریف

سرتاسرش همه شهد است و شکر است

خوش می‌دهد نشان ز صفات و کمال دوست

عارف شود کسی که طالب اوصاف داور است

(ربّانیا) مباد که غافل شوی ز دوست

گر اشتیاق تو همی بر وصل دلبر است

یارب وصال و لقایت، مُنای من ۳۶

ورد زبان مرا همه الله اکبر است

مامم به نام تو برداشت کام من

گوئی که این اثر از کار مادر است

اذان و اقامه مقدمه‌ی نماز است و نماز معراج مؤمن است، در این مقام غزلی حکیم الهی قمشه‌ای رضوان الله تعالی سروده است تحت عنوان غزل معراج عشق که ما آن را به مناسبت تکبیر مؤذّن ذیلاً ذکر می‌نمائیم.

۳۶ - وصلک منی نفسی و لقائک قرّه عینی، در مناجات سید سجّاد علیه‌السلام است در مفاتیح الجنان قمی.

غزل معراج عشق

امشب نداری از چہ آہ و زاری ای دل
 برخیز اگر مشتاق وصل یاری ای دل
 صبح است آہنگ دیار یارِ خود کن
 معراج عشق است این نماز و زاری ای دل
 شب تا سحر تا چند در خوابی بہ ہوش آی
 بیدارتر باید شد ار بیداری ای دل
 بگذشت عمر از خواب نوشین دیدہ بگشا
 زان لب شفا جو گر بہ جان بیماری ای دل
 پیغام یار آمد ز تکبیر مؤذن
 در راہ حق بشتاب اگر ہشیاری ای دل
 بردار سر از بستر ای مغرور غافل
 از جام غفلت تا بہ کی خماری ای دل
 تا برق رحمت خرمن جرمت بسوزد
 از سسینہ بر کش آہ آتشباری ای دل
 از کوی یار آید نسیم صبحگاہی
 از روی یاری تازہ کن دیداری ای دل
 ہر شب بنال ار دردمندی چون (الہی)
 امشب نداری از چہ آہ و زاری ای دل

و نیز استاد عالی مقام در (غزل سحریہ) چنین سروده است:

چہ رسیدت ای دل کہ نـداری آہی

نہ بہ تیرہ شامی نہ بہ صبحگاہی

نہ شبی برآری ز درون فغانی

بہ امید عفوی ز غم گناہی

ز چہ برنخیزی سحری بہ یادش

چو نسیم صبحی ز شب سیاهی

بہ کہ بازگویم غم و درد ہجران

نہ طبیب دردی نہ رفیق راہی

ہمہ دردمندان طلبند درمان

بہ کجاست یاران دل دردخواہی

ہمہ دوستانم شدہ خصم جانم

نہ بجز خیال تو مرا پناہی

نہ بجز فراق تو مرا عذابی

نہ بغیر عشق تو مرا گناہی

نہ چو تار زلفت بہ زمانہ شامی

نہ چو روی خوبت بہ سپہر ماہی

بہ رخت (الہی) فکند نگاہی

چہ شود گدائی نگردد بہ شاہی

این حقیر نگارندہ سالہای متمادی با استاد حکیم الہی رضوان اللہ تعالیٰ علیہ در تہران محشور و مانوس بودم و از انفاس قدسیّہ اش مستفید می شدم، در تمام این سنوات عدیدہ ندیدم کہ از یاد خدا غافل شود و یا شبی سحرش برنخیزد، گوئی سحرخیزی و مناجات با خدا، برنامه‌ی دائمی عمر گرانبہای این بزرگوار بود، ہمیشہ ذکر

قنوتش این بود **الهی استغفرک من کلّ لُدّه بغیر ذکرک**، اینجانب در خانه این عارف وارسته نه رادیو دیدم و نه تلویزیون و نه در جلویش روزنامه و نه مجله، پیوسته درس حکمت و عرفان به شاگردان لایق خود می داد و در پایان درس با خواندن یک غزل با نغمه‌ی این ذره‌ی ناچیز رفع خستگی می فرمود و اکثر غزلیاتش را به سبک نغمه‌ی اینجانب می سرود، و به همین جهت غزلی دارد به نام غزل نغمه ربّانی:

از دل برآید ناله روحانی من

خوش می‌نوازد بلبل ربّانی من

کویک دو ربّانی صفت تا بازگویم

اسرار عشقت ای بت روحانی من

کویک دلی آزاده از اوهام عالم

آگه ز شادی و غم پنهانی من

آخر به نازی می‌نوازد یار ما را

داد این بشارت شاهد فرقانی من

زد نغمه لاتقنطوا من رحمة الله

آن شاهد شیرین لب سبحانی من

آه ار نبخشد لطف ایزد روز محشر

جرم و خطا و زشتی و نادانی من

وای ار نگیرد رحمت نامنتهایش

دست مرا در روز سرگردانی من

این ذره را بنمای خورشید جمالت

افزای حیرانی تو بر حیرانی من

مجنون و حیران تو ای ماه حجازیست

لیلای نجد و یوسف کنعانی من

نشیده‌ام جان‌سوزتر از ناله‌ی عشق

عشق تو ای مه طلعت رضوانی من

در کوی شاهی از گدایانم (الهی)

فقر است فخر و افسر سلطانی من

درود نامتناهی بر روان قدوسی استاد عالی قدر حکیم الهی قمشاهی باد رضوان الله علیه.

کلام حضرت موسی بن جعفر علیه (ع) در بیان مقام نورانیت حضرت ختمی مرتبت و عترت قدّیسین او صلوات الله علیهم^{۳۷}

قال علیه السّلام إنّ الله تبارک و تعالی خلق نور محمّد صلی الله علیه و آله من نور اخترعه من نور عظمته و جلاله و هو نور لاهوتیه الذي بدأ منه و تجلّی لموسى بن عمران لما طلب رؤيته فما ثبت حتى خرّ صاعقاً مغشياً عليه و كان ذلك النور نور محمّداً فلما أراد أن یخلق محمّداً صلی الله علیه و آله منه قسم ذلك النور شطرين فخلق من الشطر الأول محمّداً صلی الله علیه و آله و من الشطر الآخر علی بن ابي طالب علیه السّلام و لم یخلق من ذلك النور غیرهما خلقهما بيده و نفخ فيهما بنفسه لنفسه و صورهما على صورتهما و جعلهما أمناً له و شهداء على خلقه و خليفته على خليفته و عيناً له عليهما و لساناً له إليهما قد استودع فيهما علمه و علمهما البیان و استطلعهما على غيبه و جعل أحدهما نفسه و الآخر روحه و لا يقوم واحدٌ بغير صاحبه ظاهرهما بشريّة في باطنهما لاهوتيّة ظهر للخلق على هياكل الناسوتيّة حتى يطبقوا رؤيتهما و هو قوله تعالى و للبسنا عليهم ما يلبسون، فيهما مقام ربّ العالمين و حجاباً خالق الخلق أجمعين بهما فتح بدء الخلق و بهما یختم الملك و المقادير. ثم اقتبس من نور محمّد صلی الله علیه و آله و فاطمة ابنته عليهما السّلام كما اقتبس نوره من نوره و اقتبس من نور فاطمة و علی و الحسن و الحسين كقبتباس المصابيح هم خلّفوا من الأنوار و انتقلوا من ظهر إلى ظهر و من صلب إلى صلب و من رحم إلى رحم في الطبقة العليا من غير نفسه بل نقلاً بعد نقل لا انه من ماء معين و لا من نطفة خبيثة حشره كسائر خلقه بل أنوار انتقلوا من أصلاب الطاهرين إلى أرحام المطهرات لأنهم صفة الصفوة

۳۷ - به نقل از تفسیر برهان

اصْطَفَاهُمْ لِنَفْسِهِ وَ جَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَ بُلْغَاءَ عَنهُ إِلَى خَلْقِهِ أَفَامَهُمْ مَقَامَ نَفْسِهِ لَا يُرَى وَ لَا يُدْرِكُ وَ لَا يَعْرِفُ
 كَيْفِيَّتَهُ وَ إِبْنِيَّتَهُ فَهُؤُلَاءِ النَّاطِقُونَ الْمُبَلِّغُونَ عَنهُ الْمُتَصَرِّفُونَ فِي أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ فَبِهِمْ يَظْهَرُ قُدْرَتُهُ وَ مِنْهُمْ
 يُرَى آيَاتُهُ وَ مُعْجَزَاتُهُ فَبِهِمْ وَ مِنْهُمْ عَرَفَ عِبَادُهُ نَفْسَهُ وَ بِهِمْ يُطَاعُ أَمْرُهُ وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ لَا يُدْرَى
 كَيْفَ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ فَاللَّهُ يَجْرِي أَمْرُهُ كَيْفَ يَشَاءُ فِيمَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ.

نقل از تفسیر برهان روایت از جابرین یزید جعفی است که از حضرت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر
 علیه السلام نقل نموده است امام همام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود خداوند تبارک و تعالی خلق کرد
 نور محمد (ص) را از نور خود، و اختراع و ایجاد فرمود او را از نور عظمت و جلال خودش، و آن وجود مقدس
 نوری است لاهوتی که صادر نخستین است، همان طور که خودش فرمود: **اول ما خلق الله نوری**، و نیز فرموده:
أنا و علی من نور واحد، و همین نور بود که در مقام تقاضای موسی بن عمران رؤیت را لقله: **رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ**
إِلَيْكَ^{۳۸} تجلی کرد بر جبل سینا، **جَعَلَهُ نَكَاً وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقاً**^{۳۹}، موسی بی هوش افتاد، و همین نور واحد بود
 که خدای متعال آن را دو قسمت فرمود، نیمی از آن را به صورت حضرت محمد (ص) تجلی کرد و نیم دیگر به
 صورت حضرت ولی الله علی بن ابی طالب (ع) جلوه گر گردید و جز این دو نفر که در کسوت نبوت و ولایت متجلی
 شدند کس دیگر را از این نور خلق نکرد مگر اهل بیت عصمت و معادن حکمت علیهم السلام را.

محمد (ص) باعث ایجاد عالم خواجه لولاک

که بود او صادر اوّل که مشتق گشت از مصدر

وجود اقدسش باعث به ایجاد دو عالم شد

طفیل حضرتش گردید خود خلق جهان یکسر

بجز ذات خداوندی نبود هیچ موجودی

ز نور خویشتن فرمود خلقش خالق اکبر

۳۸ - سوره اعراف، آیه ۱۴۳

۳۹ - همان

ز احمد تا احد یک میم باشد فرق گر دانی

که او شد عقل کل شاهنشاه پیغمبران دیگر

تقاطرها نمود از نور او چون قطره باران

شد از ذرات نور احمدی خلق انبیا یکسر

ز واحد خلق واحد گشت پس آنگه دو قسمت شد

یکی نور ولایت گشت دیگر نور پیغمبر

فرمود: خداوند متعال خلق فرمود به ید قدرت خویش وجود محمد و علی را، و اشراق نمود نور نبوت را در حضرت محمد مصطفی (ص) و نور ولایت را در علی مرتضی (ع) و آنان را بر صورت خود مصور گردانید یعنی مظهر و مجلی و آئینه تمام نمای ذات و صفات و اسماء خود قرار داد، و آنان را در نظام امکان امناء خود و شهداء بر خلق گردانید تا آنان نمایندگان و دیده بانان به عنوان خلیفه خداوند بر جمیع خلقتان او باشند و لسان گویای الوهی در میان آنان باشند خداوند علم خویش را به ودیعت در آن دو بزرگوار قرار داد و آنها را مستودع علم خود گردانید و به آنان علم لدنی و بیان حقایق آموخت و آنها را مطلع بر حقایق غیبیهی خود گردانید و آنها را حامی و مددکار یکدیگر قرار داد به نحوی که از هم جدا نگردند، ظاهر آنها را در کسوت بشریت و باطن آنها را مرآت لاهوتیت خود قرار داد و آنها را ظاهر ساخت بر هیاکل ناسوتیهی بشریه در میان خلق تا مردم طاقت رؤیت آنها را داشته باشند لذا فرمود: **و لبسنا علیهم ما یلبسون فیهما مقاما ربّ العالمین**، این مقامی است که از ربّ العالمین به آنان اعطاء و افاضه شده است.

نگارنده گوید سرّ مطلب در این جنبه‌ی لاهوت و ناسوتیت به آنها آن است که ذات حق تعالی و مبدأ اعلی در غایت ترفع و در نهایت تقدّس و تنزه است و خلق در غایت تسفل و نهایت تنزل است، و هیچ مناسبت و مجانستی از این جهت بین خدای متعالی صفات و خلق او نیست، و نیز رؤیت و شهود حسّی آن ذات قدوسی جهات و معاشرت و ملامست و محاجّه با او ممکن نیست پس بالضرّورة العقلیه برای هدایت خلق اعم از هدایت

تکوینیه و تشریحیه و برای ایصال فیض به خلق، وجودِ رابط و واسطه لازم است. و شکی نیست که هر کسی لیاقت این وساطت و رابط واقع شدن بین خالق و مخلوق را ندارد، بنابراین باید انسان کاملی باشد که دارای دو قوه و دو جنبه باشد یکی قوه‌ی لاهوتیه و جنبه‌ی ملکوتیه و دیگری قوه ناسوتیه و جنبه‌ی بشریت تا از جهت قوه‌ی لاهوتی و جنبه‌ی ملکوتی اخذ فیض از صقع ربوبی نموده و به جنبه‌ی ناسوتی و بلی الخلقی ایصال به خلق نماید، و نیز از جنبه‌ی لاهوتی خود با مبادی عالیّه اتصال گرفته کلام خدا و وحی الهی و الهام ربّانی را تلقی نموده و به جنبه خَلقی و بشری خود به خلق خدا ابلاغ نماید، و خلاصه رابط بین واجب و ممکن و واسطه بین خالق و مخلوق و درواقع جالس در حدّ مشترک بین مرز وجوب و امکان بوده باشد.

جنبه‌ی ناسوتی اش اندر مکان

جنبه لاهوتی اش در لامکان

با یکی نقش اش نشسته در جهان

وان دگر نقش اش چو مه در آسمان

این دهان خود نکته گویان با جلیس

وان دگر با حق به گفتار و انیس

چشم ظاهر ضابط حلیه بشر

چشم سرّ حیران (ما زاغ البصر)

گوش ظاهر ضابط آوازه‌ها

گوش باطن جاذب اسرارها

دست ظاهر می کند داد و ستد

دست باطن بر در فرد صمد

پای ظاهر در صف مسجد صواف

پای باطن فوق گردون در طواف

جزو جزوش را شمر تو هم چنین

این درون وقت و آن بیرون ز حین

این اوصاف منطبق بر مقام نبوت ختمیه محمدیه و مقام ولایت مطلقه علویه است و مصداق اتم و اکمل آن این دو انسان کامل مکمل هستند که در حجاب و کسوت بشریت بین خالق و جمیع خلایق رابط و واسطه‌اند و خداوند به وجود آنها آغاز و انجام آفرینش خویش فرمود، چنانکه در زیارت جامعه کبیره آمده است: **بکم فتح الله و بکم یختم الله.**

دو سر خط حلقه‌ی هستی

به حقیقت به هم تو پیوستی

ولنعلم ما قال العلامة الربّانی الشیخ محمد حسین الغروی الاصفهانی المشتهر بالکمپانی قدس سره:

ای نقطه‌ی ملتقای قوسین

وی خارج از احاطه‌ی این

ای واسطه‌ی وجوب و امکان

وی مبدء و منتهای کونین

ای رابطه‌ی قدیم و حادث

وی ذات تو مجمع الکیمالین

جز تو که نهاده پای رفعت

بر عرش (فکان قاب قوسین)

غیر از تو که فیض صحبت دوست

دریافت که لاحقاب فی البین

دیدى و شنیدى آنچه را لا

اذن سمعت ولا رأت عین

با قدر تو وصف من بود نقص

باشان تو مدح من بود شین

فرموده به شأنت ایـزد پاک^{۴۰}

لولاک لما خلقت الافلاک

ذات احدیت جلّت عظمته حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می‌فرماید: اگر نه وجود تو می‌بود از حیث اشرفیت که واسطه فیض واقع شد بین واجب و ممکن، خلقت افلاک ممکن نبود. افلاک در اینجا کنایه از عالم امکان و نظام هستی است، معنای دیگر آن که عالم هستی همه طفیل وجود تو می‌باشد و برای خاطر تو ایجاد گردید.

توئی شاه و همه افلاک خیلند

همه عالم تو را یکسر طفیلند

خداوند عزوجلّ از نور خود حضرت محمد مصطفی حبیب و برگزیده‌ی خود را آفرید و از نور محمد نور حضرت فاطمه زهرا را مشتق نمود و از نور فاطمه‌ی لاهوتی صفات و علی، نور حضرت امام حسن مجتبی و نور حضرت امام حسین سیدالشهدا را آفرید. این مصابیح و چراغ‌های نورافکن همه مظاهر الله نورند و همه نور واحد می‌باشند **کلهم من نور واحد**، در عالم معنی هرچند در چهارده مظهر جلوه‌گر شده‌اند ولی نباید جدائی بین این گوهرهای تابناک قائل گردید، زیرا فرمودند: **اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد**، (متحد بودیم و یک گوهر همه)، این انوار قدسی از صلیبی و به صلیبی و از رحمی به رحمی انتقال یافته آن هم اصلاب شامخه و ارحام مطهره ایشان که صفوه‌ی برگزیدگان پروردگار جهانند از میان قاطبه‌ی خلائق و کل موجودات، و همه‌شان دارای مقام عصمت هستند، سایر خلائق را چنین امتیازی نیست.

ایشان خزان علم حقد و همه دارای علم لدّتی و موهبتی الوهی هستند ایشان معلّمین و مبلّغین و بلغائی هستند که از جانب حق تعالی و مبدأ اعلی به سوی خلق اعزام شده‌اند برای هدایت مردم به صراط مستقیم،

۴۰_ این حدیث قدسی شریف نورانی مورد اتفاق عامّه و خاصّه می‌باشد.

ایشان ناطقین و هداة راشدین هستند و چون دارای ولایت کلیّه مطلقه‌اند حقّ هرگونه تصرف در نظام کلّ دارند و امر و نهی الهی به ایشان واگذار گردیده‌است، امر و نهی ایشان به منزله امر و نهی خداست و اطاعت از ایشان اطاعت از خداست و مخالفت با ایشان مخالفت با خداست و محبت ایشان محبت با خداست و در زیارت جامعه کبیره آمده است: **من اطاعکم فقد اطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من احبکم فقد احب الله**، و چون ایشان همه فانی فی الله می‌باشند زیارت ایشان هم زیارت خدا است (حبّ محبوب خدا حبّ خداست).

و به واسطه ایشان قدرت حق ظهور یافته است و از ایشان آیات و معجزات و کرامات بسیار صادر شده‌است و به وسیله ایشان بندگان معرفت به پروردگارشان پیدا نموده‌اند و به رهنمائی ایشان طرز عبادت حق را آموخته‌اند و اگر تعالیم ایشان نبود مردم معرفت به خدا پیدا نمی‌نمودند و کیفیت عبادت خدای رحمان را فرا نمی‌گرفتند. پس خداوند منّان است که جاری فرمود امر خود را در میان خلق به طوری که اراده‌ی سنیّه و مشیّت حکیمانهاش اقتضاء نمود فیما یسئل و عمّا یفعل و هم یسئلون، خاتمه‌ی ترجمه و تحقیق محور حدیث شریف صادر از لسان حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلی الاکبر.

اشراقات علمی و تعالیم عالیه‌ی حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام به هشام بن حکم

در کتاب قیّم اصول کافی تألیف ثقه الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرّازی رضوان الله تعالی علیه در حدیث معتبری آمده است که هشام بن حکم که از اکابر اصحاب امام صادق کاشف حقایق و از اعظم شاگردان امام کاظم علیهم السّلام است گفته مرا حضرت ابی الحسن امام موسی بن جعفر الکاظم مورد خطاب قرار داد و با اشراقات علمی خود مطالب عالیه‌ای به من تعلیم داد و از آن جمله فرمود:

یا هشام انّ الله تبارک و تعالی بشّرا **هل العقل و الفهم فی کتابه فقال فبشّر عباد الذّین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذّین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب**^۱.

ای هشام خدای تبارک و تعالی صاحبان عقل و فهم را در کتاب خود قرآن مرّده داد و فرمود: بشارت بده آن

بندگانم را که هرگاه سخنی بشنوند نیکوترش را (یعنی قول محکم و متقن آن را) پیروی کنند، ایشانند که خدا آنان را هدایت نموده و ایشان صاحبان عقل و خردمندان هستند.

يا هشام انّ الله تبارك و تعالى اكمل للنّاس الحجج بالعقول و نصر النّبیین بالبيان و دلّم على ربوبيّته بالادلة فقال: و الهكم اله واحد لا اله الا هو الرّحمن الرّحيم، انّ في خلق السّموات و الارض و اختلاف اللّيل و النّهار و الفلك الّتي تجرى في البحر بما ينفع النّاس و ما انزل الله من السّماء من ماء فاحيا به الارض بعد موتها و بثّ فيها من كلّ دابة و تصريف الرّياح و السّحاب المسخّر بين السّماء و الارض لآيات لقوم يعقلون^{٤٢}.

فرمود ای هشام همانا خداوند تبارک و تعالی برای مردم حجت های خود را تمام کرده به واسطه عقول آنها و پیغمبران را به وسیله بیان یاری کرده و به سبب ادله و براهین بر اثبات ربوبیت مطلقه خود رهنمائی و دلالتشان نموده و فرموده است خدای شما خدای یگانه‌ای است که جز او خدائی نیست و اوست که بخشنده و مهربان است و اوست که رحمان علی‌الاطلاق و رحیم مطلق است، او را در خلقت و آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی‌هایی که جاری در دریاها به نفع و سود مردم است و آب بارانی که خدا از آسمان فرود و نازل می‌فرماید که زمین مرده را زنده می‌گرداند و از همه‌ی جنبدگان در آن پراکنده می‌نماید و نباتات را از آن می‌رویاند و بادها و ابری که بین آسمان و زمین مسخّر فرمان اوست آیات و نشانه‌هاییست برای آن قومی که تفکر و تعقل می‌نمایند.

يا هشام قد جعل الله ذالک دليلاً على معرفته بانّ لهم مدبراً فقال و سخّر لکم الیل و النّهار و الشّمس و القمر و النّجوم مسخّرات بامرہ انّ في ذالک لآيات لقوم يعقلون^{٤٣}.

ای هشام ذات خداوند متعال این‌ها را دلیل و برهان بر معرفت و شناسائی خود قرار داد تا برهان و دلیل باشد که این همه مخلوقات و موجودات مدبری دارند و فهم این واقعیّت را گروهی نمایند که عقل خود را به کار اندازند

٤٢ - آیه ١٦٣ و ١٦٤، سوره بقره

٤٣ - آیه ١٢، سوره نحل

و تسخیر لیل و نهار و شمس و قمر و نجوم را در تحت امر و فرمان ذات یگانه الوہی شہود نمودہ بہ آیات الہیہ اہل فہم و عقل بنگرند و از آیہ بہ ذی‌الآیہ، و از نقش پی بہ نقاش، و از اثر پی بہ مؤثر، و از معلول پی بہ علت و بہ موجد و خالق آن برند.

استاد عالی مقام حکیم الہی قمشہ‌ای تحت عنوان (شب عاشقان سبحان) نیکو سرودہ است:

شـنیدستـم شـبـی شـب زـنـدہـداری

بہ گردون داشت چشم اشکباری

ہمی دید آن نظر باز شبانہ

کواکب را بہ چشم عاشقانہ

فلک می‌دید و لعل از دیدہ می‌سفت

بہ یاد حق سخن با ماہ می‌گفت

دل و دیدہ سپرد آن خوش نظارہ

بہ گیسوی شب و ناز ستارہ

بہ مشکین طرہی شب شانہ می‌زد

وز آن راہ دل دیوانہ می‌زد

گہی باز ہرہ کردہ مہربازی

گہی با مشتری خوش دلنوازی

گہی ابری نقاب ماہ می‌گشت

ز ناز مہوشان آگاہ می‌گشت

لبش خوش نغمہ سبحوح می‌زد

دلش در پردہ سراز روح می‌زد

بہ یساد آوردش از یبار نہانی

تماشای جمال آسمانی

به چشمان در تماشای سـمـاوات
 به جان با روی جانان در مناجات
 حدیث دل به شام تار می‌گفت
 غزل بر یاد زلف یار می‌گفت
 نظر بر انجم رخشنده می‌دوخت
 به حیرت همچو شمع بزم می‌سوخت
 همی گفتا که یارب آسمان چیست؟
 مرصع طاق زیبا طیلسان چیست؟
 همی گفتا الهی یا الهی
 مرا بر آسمانت نیست راهی
 تو آگاهی فراز آسمان چیست
 فروزان ماه و تابان اختران چیست
 گهرهائی بود رخشان کواکب
 و یاروشن چراغی نجم ثاقب
 که بنشانند این بتان بر طاق مینا
 در آنان کرد حیران چشم بینا
 سـرـوش غیب گفتش ناگهانی
 خدا بین شوز نقش آسمانی
 در این آئینه حسن یار پیداست
 به چشم جان رخ جانان هویداست
 هزاران کشتی نور است تابان
 در این دریای بی‌ساحل شتابان

بجز حیرت در این نہ پرده رہ نیست
 گدا را رہ بہ کاخ پادشہ نیست
 بہ حکم حس نشاید گشت مغرور
 کہ پندارد چراغی روشن از نور
 چہ ہر شمعے در این محفل جہانست
 زمینی یا زمین و آسمانی است
 ہمہ افلاکیان مسستند و مدهوش
 بہ اسرار نہان گویا و خاموش
 کمر بسته بہ حکم عشق سرمد
 ندارد ملک عشق یاز سرحد
 بلند اندیشہ را آن جارہی نیست
 بجز حیرت خرد را آگہی نیست
 ولی چون شمع این کاخ شہانہ
 تو افروزان دل از آہ شہانہ
 چو شب گردد بہ راہ عشق می تاز
 ز دیدہ پردهی غفلت برانداز
 چو شب گردد اگر ہشیاری ای دوست
 نباشد خوشتر از بیداری ای دوست
 چو شب گردد چو شمع محفل جان
 بہ دل سوز و بہ چشم اشکی بیفتان
 چو شب گردد بہ ساز عشق برخیز
 رہا کن دل بہ زلف دلبر آویز

به همراه شبانگهان افلاک
 به راه عشق تاز از بس تر خاک
 به دیده باش چون ابر گهر بار
 به دل سوزان تر از شمع شرر بار
 گهی با فکر و گه با ذکر سبوح
 صبحی زن مگر روشن شود روح
 چو مرغ حق ز دل با ناله‌ی زار
 به ذکر حق سحر گردان شب تار
 که بخشندت ز الطاف الهی
 ز آه شب نشاط صبحگاهی

و قال هو الذی خلقکم من ترابٍ ثمّ من نطفةٍ ثمّ من علقةٍ ثمّ یخرجکم طفلاً ثمّ لتبلغوا اشدکم ثمّ لتکونوا شیوخاً و منکم من یتوفى من قبل و لتبلغوا اجلاً مسمیاً و لعلکم تعقلون^{۴۴} .

اوست که شما را از خاکی آفرید آنگاه از نطفه آنگاه از پاره گوشتی سپس شما را به صورت طفلی بیرون آورد تا هنگامیکه به کمال رشد و نیرو برسید و بعداً پیر شوید و بعضی از شما پیش از پیری بمیرد و به مدتی معین برسد باشد که شما تعقل کنید.

و قال یا هشام انّ فی خلق السّماوات و الارض و اختلاف اللیل و النهار و الفلک الّتی تجری فی البحر بما ینفع النّاس و ما انزل الله من السّماء من ماء فأحیا به الارض بعد موتها و بثّ فیها من کلّ دابةٍ و تصریف الرّیاح و السّحاب المسخّر بین السّماء و الارض لآیات لقوم یعقلون^{۴۵} .

فرمود به درستی که در این اختلاف شب و روز و حرکت دقیق و مرتّب منظومه شمسی و فرستادن آب از

۴۴ - آیه ۶۷، سوره غافر

۴۵ - آیه ۱۶۴، سوره بقره

آسمان برای رزق شما و زنده کردن ارض بعد از موت آن و در گردش بادها و ابرهای مسخّر بین آسمان و زمین هر آینه آیاتی است برای خردمندان و اهل تعقل تا خدا را بشناسند.

و قال يا هشام، يحيى الارض بعد موتها قد بينا لكم الآيات لعنكم تعقلون^{٤٦}.

زمین را بعد از مردنش زنده می کند این آیات را برای شما بیان می کنیم باشد که شما تعقل کنید.

و قال يا هشام، و جنّات من اعناب و زرع و نخيل صنوان و غير صنوان يسقى بماء واحد و نفصل بعضها على بعض فى الاكل انّ فى ذلك لآيات لقوم يعقلون^{٤٧}.

فرمود ای هشام آن خداست که باغهایی از تاک و اعناب و کشتزار و نخلستان و بوستانها بوجود می آورد جفت هم، و جدا از هم، که همه از یک آب مشروب می شوند لیکن بعضی را بر بعضی برتری داده ایم (و برای هریک خاصیتی قرار داده ایم) در اینها آیاتی است برای کسانی که تعقل می کنند.

و قال، من آياته يريكم البرق خوفاً و طمعا و ينزل من السماء ماء فيحيى به الارض بعد موتها انّ فى ذلك لآيات لقوم يعقلون^{٤٨}.

از نشانه های قدرت خداست برق که به شما ارائه فرمودیم برای بیم و امید و از آسمان آبی نازل نمودیم تا زنده کند زمین را بعد از مردنش، اینها آیاتی است برای مردمی که تعقل می نمایند.

و قال يا هشام، قلّ تعالوا اتل ما حرّم ربّكم عليكم ألاّ تشركوا به شيئاً و بالوالدين احساناً و لا تقتلوا النفس الّتى حرّم الله ألاّ بالحقّ ذالكم و صيكم به لعنكم تعقلون^{٤٩}.

فرمود: بیائید آنچه را پروردگار شما بر شما حرام کرده بخوانم و آن این است، هیچ چیز را با او شریک مکنید (و مشرک به شرک جلی و خفی نشوید).

٤٦ - آیه ١٧، سوره حدید

٤٧ - آیه ٤، سوره رعد

٤٨ - آیه ٢٤، سوره روم

٤٩ - آیه ١٥١، سوره انعام

رو از خدا به هر چہ کنی شرک مطلق است

توحید محض آن کسہ رو ہمہ بر خدا کنیم

و بہ والدین خود احسان کنید.

نگارندہ این رسالہ گوید پدر و مادر ما را حقّ بزرگی است بہ گردن ما، زیرا کہ ما ہرچند فرزندان صالح و نیکوکاری باشیم، در عین حال ہرگز نمی‌توانیم حقّ پدر و مادر خود را ادا کنیم، پدر و مادر علّت موجدہ ما نیستند ولی علّت معدّہ ہستند، ظرف وجود آن ہا باعث نشأت یافتن ما شدہ و پس از ولادت ہم آنها پرورش دہندہ ما بودہ‌اند و برای ما چہ زحمت ہا کشیدہ و چہ رنج ہا بردہ‌اند تا ما را بزرگ کردہ‌اند، پدر و مادر درواقع مظہر اسم ارحم الراحمین می‌باشند و حقّ حیات بر گردن ما دارند مخصوصاً مادر، پس احسان بہ آنان را خداوند مہربان از این جہت بر ما واجب فرمودہ و فرمودہ مبدا اف بہ پدر و مادر بگوئید: **فلا تقل لہما أفّ۵۰**.

در این مقام اشعار درباری بہ نظرم رسید کہ در مورد مادر است و ذکر آن را مناسب دیدم اصل اشعار از ایرج

میرزاست کہ گفتہ است:

گویند مرا چو زاد مادر پستان بہ دہان گرفتن آموخت

ولی این اشعار تضمین شدہ و ما آن تضمین را می‌آوریم:

بشنو سخنی چو درّ و گوہر از درّ و گہر گرانبہاتر

از قدرت کردگار داور گویند مرا چو زاد مادر

پستان بہ دہان گرفتن آموخت

کردم چو بہ مہد آہ و شیون بنشانند مرا بہ روی دامن

از ہر خطرمداشت ایمن شب ہا بر گاہوارہ من

بیدار نشست و خفتن آموخت

بر مہ چو بریخت کوکب من دانست ز گریہ مطلب من

بوسید ز مهر غبغب من لبخند نهاد بر لب من
بر غنچه گل شکفتن آموخت

چون دید ضعیف و ناتوانم در بر بگرفت همچو جانم
بوسید رخ و لب و دہانم یک حرف و دو حرف بر زبانم
الفاظ نهاد و گفتن آموخت

در زحمت من چه رنج ها برد من راحت و او زمن جفا برد
با من ز وفا بہ سر وفا برد دستم بگرفت و پا بہ پا برد
تا شیوہ راہ رفتن آموخت

از اوست مرا ہر آن چہ نیکوست در قامت همچو سرو دلجوست
گر مغز بود مرا و گر پوست چون ہستی من ز ہستی اوست
تا ہستم و ہست دارمش دوست

و نیز دیگری چنین شیرین سرودہ است:

کیست مادر نقشہ ایجاد ما
کیست مادر بانی بنیاد ما
قلب او سرچشمہ امیدہاست
سینہ او مشرق امیدہاست
رمز عشق جاودانی مادر است
کیمیای زندگانی مادر است
اینکہ فرمودست آن مینو سرشت
زیر پای مادران باشد بہشت
یعنی آنجائی کہ مادر زد قدم
نیست آنجا از بہشت خلد کم

مادر ای از تو روانِ من به تن
 ای تو بحر گوهر هستی من
 شیر پاکت شیرهی جان من است
 از تو روشن فکر تابان من است
 ز اشک و خون تو سرشته شد گلم
 پرورش دیده در آغوش دلم
 دامنت گهواره دانائی ام
 دیده‌ات آینه‌ی زیبائی ام
 هرچه دارم من همه از مادر است
 پای تا سر شعله‌ام زین اخگر است

از ذات ذوالجلال و الاکرام خواهانیم توفیق احسان و اکرام به پدر و مادر را . توصیه می‌کنم برادران و خواهران از فرمان خداوند منان در احسان به پدران و مادران غفلت نکنید، اگر چنانچه والدین شما در قید حیاتند بسیار قدر آنان را مغتنم شمارید و کمر صاعت به فرمان آن‌ها ببندید و هرچه بیشتر می‌توانید به آنها احسان نمائید و اگر به رحمت ایزدی پیوسته‌اند برای آنها طلب مغفرت کنید اگر می‌خواهید خیر دنیا و آخرت ببینید.

فرمود: و به والدین خود احسان کنید، و لا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایاهم و لاتقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، و فرزندانان را از بیم تنگدستی نکشید که شما و آنها را ما روزی می‌دهیم و به کارهای زشت چه عیان و چه نهانش نزدیک نشوید و تنی را که خدا محرم داشته نکشید مگر به حق، اینهاست که خداوند شما را به آن سفارش فرموده، باشد که تعقل کنید.

و قال: هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیہ سواء تخافونهم کخیفتم انفسکم کذالک نفصل الآیات لقوم یعقلون^{۵۱}.

آیا آنهایی که شریک خدا قرار داده‌اید قدرت رزق و روزی دادن دارند؟ آیا آنها توانائی ایجاد دارند؟ و آیا با آن

آفریدگاری که رزق همه مخلوقات را می‌رساند مساویست؟ و از آنها چنانچه از یکدیگر می‌ترسید بترسید، ما اینگونه آیات و نشانهای خود را شرح می‌دهیم برای آن قومی که تعقل می‌کنند.

یا هشام تَمَّ وَعَظَ اهل العَقل و رَغِبَهم فی الاخرة فقال و ما الحیوة الدنیا الا لَعِبٌ و لهوٌ و الدار الاخرة خیرٌ للذین یتقون افلا تعقلون^{۵۲}.

ای هشام پس خداوند متعال صاحبان عقل را موعظه نموده و آنها را به آخرت ترغیب و تشویق فرموده و گفته زندگی دنیا جز بازیچه و لهو چیزی نیست و دار آخرت است که برای پرهیزکاران بهتر است آیا تعقل نمی‌کنید؟
و قال: یا هشام، تَمَّ خَوفَ الذّین لا یعقلون عقابه فقال تعالی ثم دمرنا الاخرین و انکم لتمرّون علیهم مصبحین و باللیل افلا تعقلون، و قال انا منزلون علی اهل هذه القرية رجراً من السماء بما كانوا یفسقون و لقد ترکنا منها آیهً بیّنةً لقوم یعقلون.

فرمود: ای هشام، سپس خدا کسانی را که کیفرش را تعقل نمی‌کنند بیم داده و فرمود، سپس دیگران را هلاک ساختیم شما صبحگاهان و هنگام شب بر آنها می‌گذرید پس چرا تعقل نمی‌کنید، و فرمود ما برای مردم این دهکده به سبب گناهی که می‌کرده‌اند عذابی را از آسمان فرود آوردیم و از این حادثه برای آنها که تعقل می‌کنند نشانه‌ای روشن به جا گذاشتیم، بالجمله فرازهای مورد خطاب حضرت به هشام بن حکم بیش از این است تا به آنجا می‌رسد که می‌فرماید:

یا هشام کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول: ما عبد الله بشيء افضل من العقل، و ما تمّ عقل امرء حتی یکون فیهِ خصال شتی، الکفر و الشرّ منه مأمون و الرشد و الخیر منه مأمولان و فضل ماله مبذول و فضل قوله مکفوف و نصیبه من الدنیا القوت لا یشبع من العلم دهره الذلّ احبّ الیه مع الله مع العزّة مع غیره و التواضع احبّ الیه من الشرف، یشکر قلیل المعروف من غیره و یشکر کثیر المعروف من نفسه و یری الناس کلّهم خیراً منه و أنّه شرّهم فی نفسه و هو تمام الامر.

ای هشام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود خدا با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود و تا چند خصلت در

انسان وجود نداشته باشد عقلش کامل نشده است، مردم از کفر و شرارتش در امان و به نیکی و هدایتش امیدوار باشند، زیادی مالش بخشیده، زیادی گفتارش بازداشت شده باشد، بهره او از دنیا مقدار قوتش باشد، تا زنده است از علم و دانش سیر نشود، ذلّت با خدا را از عزّت با غیر دوست تر دارد، تواضع را از شرافت دوست تر دارد، نیکی اندک دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را اندک شمارد، همه مردم را از خود بهتر داند و خود را از همه بدتر و این تمام امر و مطلب است، خدواعتنم، نگارنده به همین مقدار از بیانات و خطابات حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام که با هشام بن حکم ایراد فرموده اکتفا نمود و کسانی را که طالب تمام آن بیانات باشند به کتاب اصول کافی کلینی حواله می دهد، حاصل کلام آن حضرت همانا اهمّیت تعقل است و مدح آن بزرگوار نیز از اهل عقل و فهم است.

آری عقل است که انسان را به سعادت دنیوی و آخروی نائل و به کسب معرفت و عبادت پروردگار وامی دارد و راه مستقیم را در تمام شئون کمالیه به آدمی ارائه می نماید كما فی الحدیث :

أَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ^{۵۳}.

عقل سوی در الهه برد

نه سوی نفس و مال و جاه برد

باید گفت کسانی که اهل تعقل نیستند در واقع به حدّ بلوغ معنوی نرسیده اند و آنها حکم اطفال را دارند.

خلق اطفالند جز مست خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا^{۵۴}

در این واقعیت و حقیقت شک و تردیدی نیست که شرافت و فضیلت و برتری مقام انسانیت از سایر موجودات و مخلوقات به عقل است و فضیلت عقل به علم است چنانچه در ابیات منسوب به معدن علم و حکمت معلّم الملک و الملکوت ولیّ الله اعظم علی مرتضی علیه افضل التّحیّه و الثّناء آمده که فرموده است:

النّاس من جهة التمثال أکفّاء ابوهم آدم و الأم حواء

۵۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۸

۵۴ - از مثنوی

الی ان قال

لا فضل الا لاهل العلم انهم
على الهدى لمن استهدى ادلاء
نقم بعلم ولا نبغى له بدلاً
الناس موتى و اهل العلم احياء

و از گفتار دُرربار آن بزرگوار است در نهج البلاغه:

النّاس ثلاثة: عالم ربّانى، و متعلّم على سبيل النّجاة، و همج الرّعاء^{۵۵}.

ايها النّاس جهان جاى تن آسانى نيست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانى نيست

خفتگان را چه خبر زمزمه مرغ سحر

حيوان را خبر از عالم انساني نيست

شب مردان خدا روز جهان افروز است

روشنان را به حقيقت شب ظلماني نيست

پنجه ديو به بازوى رياضت بشكن

كاین به سرپنجگى ظاهر جسماني نيست

حذر از پيروي نفس كه در راه خدا

مردم افكن تر از اين غول بياباني نيست

عابد و زاهد و صوفى همه طفلان رهند

مرد اگر هست بجز عالم ربّاني نيست

چنانكه قبلاً اشاره شد تكيه كلام امام موسى بن جعفر عليه السلام در گفتار گهربارش به هشام بن حكيم بر مدح

اهل تعقل است زيرا برترى انسان بر حيوان به عقل است.

ما مى توانيم در رتبه بندي موجودات و مراتب و درجات آنها كه در جاى خود بر كرسى اثبات نهاده شده

بگوئیم.

پس جمادات از بسائط شد اتم
 هستت دارای معادن نیز ہم
 ہم نباتی از جمادی در عُو
 بالاضافہ هستت دارای نُو
 باز حیوان اکمل آمد از نباتات
 باششش حس در ادای حرکات
 اشرف از کل موالید ثلاث
 نوع انسان چه ذکور و چه اُنات
 آن چه آن سہ دارد این یک داردا
 بالاضافہ عقل انسان باشدا
 زان مہمین بر ہمہ اشیاستی
 اقتدارش ظاہر و پیداستی
 حاصل این رتبہ مر انسان راستی
 غیر انسان کی کجا داراستی
 چونکہ انسان (عَلَمَ الاسماستی)
 رتبہ او از ہمہ بالاستی
 پس ز حیوانی نباتی وز جماد
 صورتی بہتر ز انسانکی مباد
 عات غائی ز جملہ ممکنات
 چون تو بودی ای تو فخر کائنات
 جملہ جویای توآند و صورتت
 ای دو عالم محو اندر سیرتت

خاتم اندر رتبه اعلاستی

شاهد آن قریب اودناسستی

واقعاً هر ماده‌ای قابل این گوهر گرانبایه نیست، مگر نمی‌بینی که جهان آفرین که بر کُلکِ او بیکران آفرین از بسیاری از جماد اندکی را نبات و از بسیاری نبات اندکی را حیوان و از بسیاری حیوان اندکی را انسان، یعنی نباتی که در طریق وجود خود حیوان است و حیوانی که در صراط وجود خود انسان است و از بسیاری اناسی اندکی را عاقل و از بسیاری عقلا اندکی را مُسلّم و از بسیاری مسلمین اندکی را مؤمن و از بسیاری مؤمنین اندکی را عابد و از بسیاری از عابدین اندکی را زاهد و از زاهدین اندکی را عالم و از علماء اندکی را فقیه و از فقهاء اندکی را حکیم و از حکماء اندکی را عارف و از عرفاء اندکی را ولی و از اولیاء اندکی را نبی و از انبیاء اندکی را رسول و از رسل اندکی را اولوالعزم و از اولوالعزم یکی را خاتم آفرید، **أَلْخَاتِمَ مَنْ خَتَمَ الْمَرَاتِبَ بِأَسْرِهِا وَ بَلَغَ نَهَائِهِ الْكَمَالَ**، و مصداق آن در نظام امکان منحصرأ حضرت عقل کل محمد مصطفی علیه و آله افضل التّحیّة و الثّناء است که اکمل از کلّ موجودات و اشرف از کلّ مخلوقات است.

ای کائنات را به وجود تو افتخار

ای بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار

تو فاتح وجود و تو هم خاتم وجود

ختم کمال در تو نموده است کردگار

عالم ز فیض هستی تو پدیدار آمده

پس کائنات را بوجود تو افتخار

حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود خداوند حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله را بر جمیع انبیاء و رسل فضیلت و برتری داده است.

روایت منقول از امام هفتم در کتاب احتجاج طبرسی

در کتاب احتجاج طبرسی که از کتب معتبره است روایت شده از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام که این

بزرگوار از آبائش روایت فرموده تا می‌رسد به حضرت حسین بن علی علیهم السّلام

قال انّ يهودياً من يهود النّثام و احبارهم كان قرء التّورات و الانجيل و الزّبور و صحف الانبياء عليهم السّلام و عرف دلانلهم جاء الى مجلس فيه اصحاب رسول الله و فيهم عليّ بن ابيطالب (ع) و ابن عباس و ابن مسعود و ابوسعيد جهني، فقال يا امّت محمّد (ص) ما تركتم لنبي درجه و لا لمرسل فضيله الا نحلتموها نبيكم فهل تجيبوني عما اسئلكم عنه فكاع القوم عنه فقال عليّ بن ابيطالب عليه السّلام نعم ما اعطاء الله نبياً درجه و لا مرسلأ فضيله الا وقد جمعها لمحمّد صلى الله عليه و آله و زاد محمداً على الانبياء اضعافاً مضاعفة، فقال اليهودي فهل انت مجيبي قال له نعم ساذكر ذلك اليوم من فضائل رسول الله صلى الله عليه و آله ما يقرّ الله بها عين المؤمنين و يكون فيه ازاله الشكّ الشاكين في فضائله صلى الله عليه و آله.

فرمود یک نفر یهودی از یهودیان شام که از احبار و دانشمندان ایشان بود و او تورات و انجیل و زبور و صحف انبیاء و پیغمبران را خوانده و عارف به دلائل ایشان بود آمد به مجلس و محفلی که بودند در آن مجلس اصحاب رسول الله پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و در میان ایشان بود علی بن ابیطالب ولی الله اعظم (ع) و ابن عباس و ابن مسعود و ابوسعید جهنی، پس خطاب به آنها نموده گفت: ای امّت محمّد (ص) شما نگذاشتید برای هیچ نبی درجه‌ای و برای هیچ رسولی فضیلتی مگر اینکه همه درجات و فضائل را جمع کرده‌اید برای حضرت محمّد صلی الله علیه و آله، و همه را نسبت به حضرت ختمی مرتبت پیغمبر خودتان می‌دهید. آیا جواب می‌دهید مرا از آنچه سؤال نمایم از شما؟ پس قوم ترسیدند از او (معلوم می‌شود آنها خود را مهیا برای مناظره‌ی با او ندیدند)، اما بنام یگانه رجل قهرمان، جامع تمام کمالات و فضائل بعد از نبی خاتم که آمد به میدان ناظره با آن عالم یهودی که مرد جواب از سئوالات خود را در آن مجلس می‌طلبید.

فقال عليّ بن ابيطالب عليه السّلام نعم، بلى البتّه چنین است خدای متعال عطا نکرده به هیچ نبی درجه‌ای و به هیچ رسولی فضیلتی مگر اینکه همه را جمع کرده از برای محمّد خاتم الانبیاء و الرّسل صلی الله علیه و آله، و زیاد نمود فضائل آن حضرت را بر جمیع پیغمبران سلف به اضعاف مضاعف.

پس گفت آن عالم یہودی بہ حضرت امیر اہل ایمان علی علیہ السلام آیا تو می خواهی جواب دہندہ من باشی؟ حضرت فرمود: آری آنقدر از فضائل رسول اللہ امروز برای تو بیان کنم کہ روشن شود چشم مؤمنین و موجب ازآلہی شکّ شاگین و منکرین باشد در آن، آنچه بگویم در فضائل آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ۔

عالم یہودی گفت اینکہ من سؤال می کنم پس خود را مہتیا برای پاسخ من نما، علی علیہ السلام فرمود: بپرس ہر چہ خواهی، یہودی شروع کرد از فضائل و کمالات آدم ابوالبشر گرفته تا عیسی بن مریم علیہما السلام ہرچہ پرسید حضرت امیر اہل ایمان جواب داد و ثابت نمود کہ نہ تنها پیغمبر خاتم این کمال و فضیلت را واجد بودہ بلکہ بالاتر و بہتر از آن بہ اضعاف مضاعف حضرت ختمی مرتبت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ دارا بودہ و مقام جمع الجمعی کمالی داشتہ است و چون این روایت بسیار طولانی است ما از بیان آن صرف نظر نمودہ خوانندہ را بہ کتاب احتجاج طبرسی حوالہ می دہیم، اما جا دارد کہ علاقہ مندان بہ دانستن فضائل پیغمبر خاتم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بہ دقت این روایت معتبر با اہمیت را مورد مطالعہ قرار دہند تا بہ عظمت شخصیت آن حضرت بیش از پیش اطلاع و استحضار کامل حاصل نمایند۔

الحق عندلیب گلستان قرآن و بلبل آستان ولایت لسان الغیب حافظ علیہ الرحمۃ نیکو گفته است:

بہ حسن و خلق و وفا کس بہ یار ما نرسد

تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

اگرچہ حسن فروشان بہ جلوہ آمدہ اند

کسی بہ حسن و ملاححت بہ یار ما نرسد

ہزار نقد بہ بازار کائنات آرنند

یکی بہ سگہی کامل عیار ما نرسد

ہزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی

بہ دلپذیری نقش نگار ما نرسد

تا اینجا اشعار دربار از حافظ قرآن است و از اینجا نیز مؤلف اضافہ نمودہ است:

هزار بیّنه دارم که در نظام وجود
 کسی به مرتبه‌ی ختم انبیاء نرسد
 ز صد هزار پیمبر که در جهان آمد
 کسی به منزلت و فضل مصطفی نرسد
 به حُسن معنی و صورت مثال او نبود
 تو را در این سخن انکار کار ما نرسد
 محمّد است که او را ستود ذات و دود
 ز حق ثنا به کسی جز به یار ما نرسد
 خدا و جمله ملائک ثنای او گویند
 دعای ما به سماء جز که با ثنا نرسد
 شفیع جمله خلائق به روز محشر اوست
 کسی به رتبه‌ی احمد ز ماسوا نرسد
 مراسم دست به دامن این چنین یاری
 که از ازل و ابد کس به یار ما نرسد

باری پس از سؤال و جواب فیما بین عالم یهودی و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن دانشمند یهودی که فهمید برتری و فضیلت و جامعیت حضرت ختمی مرتبت محمّد (ص) را، تسلیم مطلق شد و اسلام آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد و گفت:

اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمّداً رسول الله و اشهد انّ ما اعطى الله عزوجل نبياً درجةً و لامرسلاً فضيلةً الا و قد جمعها لمحمّدٍ صلّى الله عليه و آله و زاد على الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين اضعاف درجات.

و از جمله فرازهای مورد سؤال عالم یهودی از حضرت این بود که گفت خداوند به سلیمان عطا کرد ملک و پادشاهی که بعد از او به احدی نداد، حضرت امیر علیه السلام فرمود ذات احدیت جلّت عظمته افضل از این را به

حضرت ختمی مرتبت اعطاء نمود، روزی میکائیل نازل شد به زمین با اینکه قبلاً هرگز هبوط به زمین نکرده بود، و به محضر پیغمبر اکرم (ص) آمده عرض نمود من از صقع الوہی نزد تو آمده‌ام و این پیام را آورده‌ام: یا محمد اگر تو پادشاهی روی زمین خواهی اینک مفاتیح جمیع خزائن ارض را برای تو آورده‌ام، بسستان آن را که تمام کوهها طلا و نقره گردد برای تو، و با تو سیر کند ہرجا سیر کنی، و این همه کہ گفتم از تو باشد بی‌آنکہ کم شود و نقصان یابد از تو چیزی کہ مهیتا و آماده است و در آخرت برای تو، حضرت بسوی جبرئیل کہ خلیل وی بود از جملہی ملائکہ ایمائی فرمود، جبرئیلش بہ تواضع و بندگی اشارہ نمود.

پس حضرت در پاسخ میکائیل گفت: می‌خواهم پیغمبر باشم و بہ طریق بندگان زندگانی کنم **أکل یوماً و لاأکل یومین**، تا ملحق شوم بہ برادران خود از انبیاء.

فزادہ اللہ تبارک و تعالیٰ الکوثر و اعطاه اللہ الشّفاعۃ و ذالک اعظم من ملک الدنّیا من اولہا الی آخرہا سبعین مرّۃ و وعدہ المقام المحمود.

خداوند حضرت ختمی مرتبت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ را کوثر اعطا نمود، کوثر بہ معنای خیر کثیر است و در این مقام شامل است جمیع خیرات نامتناہیہ و تمام مواہب و رحمت و فیوضات الہیہ و کلّیہی عطایا و آلاء و نعم ربّانیہ را علی الاطلاق از مواہب و عطایای لاهوتیہ، و جبروتیہ، و ملکوتیہ، و ناسوتیہ، و اعم از نعم دنیویہ، و برزخیہ، و اخرویہ، و اعم از نعم غیبیہ، و شہودیہ، و اعم از نعم باطنیہ، و ظاہریہ بہ طوری کہ هیچ خیر و نعمتی و کمالی و فضیلتی در اقلیم هستی و دار وجود از غیب و شہود نیست مگر اینکہ ہمہ در تحت حیطہی کوثر اعطائی الہی بہ حبیبش خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی علیہ و آلہ آلاف التّحیّۃ و الثّناء واقع و قرار گرفته است و اعطا کردہ او را مقام شفاعت کبری و البتہ این اعطاء اعظم است از ملک دنیا من اولہا الی آخرہا سبعین مرّۃ، مضافاً بہ اینکہ وعدہ کردہ خدا او را بہ مقام محمود، کما اشار الیہ نصّ الکتاب الالہی لقولہ تعالیٰ:

عسی ان یبعثک ربّک مقاماً محموداً^{۵۶}.

و شکی نیست که تجلّی تام و ظهور تفضیلی آن حضرت به مظهریت تمامت اسماء الهیّه از جمالیّه و جلالیّه سیّما اسماء باطنیّه در نشئه‌ی عقبی و دار آخرت و یوم الموعود در دولت مقام محمود است.

عرصه‌ی دنیا مجال دولت او نیست عرصه‌ی عقبی نگر مجال محمّد (ص)
 آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمّد (ص)

چنان که خود آن حضرت فرموده: آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه.

عارف عالی مقام حکیم الهی قمشه‌ای گفته است:

باز آی و زیار حُسن بی‌حد بین آن شاهد مطلق مجرد بین
 از هرچه به غیر یار دل بگسل و آنکه رخ آن بهشت سرمد بین
 بگشای به باغ ارجعی شهپر یک شعشعه از جمال احمد بین
 از آدم و نوح تا به روح الّاه دُردی کش باده‌ی محمّد بین
 در زیر لَوای حمد محمودش صد موسی و عیسی مجرد بین
 ختم رسل و طایعه‌ی ایجاد مه طلعت آن نبیّ امجد بین
 آن عرش سریر ماه سیمارا آنینه‌ی حُسن پاک ایزد بین
 آن طایر قدسی الهی را لاهوت مکان و عرش مسند بین
 آن روح اصیل و عقل کَلّی را در جسم مقدّسش مجسّد بین
 بر سایه‌ی شهپر همایونش روح القُدُس آن سفیر ایزد بین
 آن دفتر عشق معجز آیاتش خورشید سپهر وحی ایزد بین
 هر دل که ز هر دو عالم آزاد است در سرّهی دلبرش مقید بین
 قوسین نزولی و صعودی را زان حلقه‌ی گیسوی مجعد بین
 (اوتیت جوامع الکَلِم) قدر است پاکان جهان الیه یصعد بین
 از عشق جمال او (الهی) را بر مدح و ثنای او مؤید بین

فاذا کان یوم القیامه اقعده الله عزّوجلّ علی العرش، و چون روز قیامت کبری شود خدای عزّوجلّ وی را بر

عرش نشانند.

فهذا افضل ممّا اعطى سليمان (ع)، قال له اليهودى فانّ هذا سليمان قد سخّرت له الرّياح فسارت به فى بلاد غدّوها شهر و رواحها شهر قاله له على عليه السّلام لقد كان كذا لك و محمّد صلّى الله عليه و آله اعطى ما هو افضل من هذا انه اسرى به من المسجد حرام الى المسجد الاقصى مسيره شهر و عرج به فى ملكوت السّماوات مسيره خمسين الف عام فى اقلّ من ثلث ليله حتى انتهى الى ساق العرش فدنا بالعلم فتدلّى فدلى له من الجنّه رفر ف اخضر و غشى النّور بصره فرأى عظمه ربّه عزّوجلّ بفؤاده و لم يرها بعينه فكان كقاب قوسين بينه و بينها او ادنى فاوحى الله الى عبده فما اوحى.

يهودى گفت: سليمان را رياح مسخر بود، و باد وى را سیر می داد به هر کجا که می خواست از بلاد به سرعتی که صبح یک ماهه راه را طی می کرد و شام یک ماهه راه را.

حضرت امیر علیه السّلام فرمود که به حضرت محمّد صلّى الله عليه و آله افضل از این داده شد، چه در کمتر از ثلثی از شب از مسجدالحرام به مسجد اقصی که یک ماه راه است سیر فرمود و از آنجا به ملکوت سماوات که پنجاه هزار سال راه است عروج نمود و منتهی شد به ساق عرش **فدنا بالعلم**، یعنی از آنجا نزدیک شد بسوی خدای تعالی به حسب علم و دانش و معرفت و نه به حسب مکان و طی مسافت، پس فرو هشته شد بسوی آن حضرت رفر ف اخضر از بهشت که نورش فروگرفت بصر مبارکش را، به آن نور دید و مشاهده کرد عظمت ربّ خود را بفؤاده و لم يرها بعينه، یعنی آن شهود و دیدن به دل بود نه به چشم، **فكان قاب قوسين أو أدنى**.

این سخن را ترجمه پهنآوری

گفته آید در مقام دیگری

قاب قوسین او ادنی را معنای عرفانی لطیفی است که کنایت از غایتِ قربِ آن حضرت به ذات احدیتِ جلّت عظمته دارد و مؤلّف بیان آن را در رساله‌ی معراج ربّانی که آیات اول سوره نجم را تفسیر و تحقیق نموده شرح داده است و رساله در شرف طبع است و اکنون بشارت می دهد به محتوای آن رساله از نظر اثبات معراج روحانی و جسمانی حضرت ختمی مرتبت و دقایق و لطائف و حقایق و اشاراتی که در رساله‌ی مذکور مندرج است.

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست

باری از جمله (ما اوحی) آیه‌ایست که در سوره بقره است قوله: **لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ وَ اِنْ تَبَدَّلَا مَا فِیْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخَفُوْهُ یَحٰسِبْکُمْ بِهٖ اللّٰهُ فِیْغْفِرْ لِمَنْ یَّشَآءُ وَ یُعَذِّبْ مَنْ یَّشَآءُ وَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ**^{۵۷}
یعنی خدای راست هرچه در آسمانها و زمین‌هاست و اگر اظهار کنید هرچه را که در نفسهای شماست و یا پنهان کنید محاسبه خواهد کرد شما را به آن، پس می‌آموزد هر که را خواهد و عذاب می‌کند هر که را می‌خواهد.
و کانت الایه قد عرضت علی الانبیاء من لدن آدم علیه السّلام الی ان بعث الله تبارک و تعالی محمداً (ص) و عرضت علی الامم فابوا ان یقبلوها من ثقلها و قبلها رسول الله صلی الله علیه و آله و عرضها علی امته فقبلوها.

و این آیه بر جمیع انبیای سابق عرض شده بود و بر امتان خود عرض کرده بودند و به سبب ثقل این آیه و گرانی عمل به مقتضای آن ابا نمودند از قبول آن و چون بر آن حضرت عرض شد و وی بر امت خود عرض نمود قبول کردند.

فلما رأى الله تعالى منهم القبول علم أنهم لا يطيقونها فلما ان سار الى ساق العرش كرر عليه الكلام ليفهمه.

و چون به ساق عرش رسید حق تعالی بر سبیل تقریر قبول وی فرمود:

آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه فأجاب عليه السلام مجيباً عنه و عن امته و المؤمنون كل آمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله لانفرق بين احد من رسله.

پیغمبر اکرم از جانب خود و امتش فرمود: **و المؤمنون كل آمن بالله الخ.**

حق تعالی از قبول ایشان با عدم طاقت رحم نموده رفع مقتضای آن فرموده و گفت: **لا يكلف الله نفساً الا**

وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ و عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ، پیغمبر اکرم (ص) چون ذات ذوالجلال و الاکرام را در مقام رحمت دید طلب عفو از سهو و نسیان که امم سابقه به آن مؤاخذه بودند نموده گفت: **رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا**، حق تعالی آن را نیز رفع نمود، پیغمبر اکرم (ص) طلب زیادتی کرد رفع اصر و ثقلی که بر امم سابقه بود استدعا نموده گفت: **رَبَّنَا لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا**، حق تعالی آن را نیز عطا کرد و گفت شدائد و اصراری که بر امم سابقه بود از امت تو برداشتم.

زیرا نماز ایشان قبول نبود مگر در بقاع معینه از ارض خواه دور بودند از آن بقاع خواه نزدیک، و برای تو و امت تو همه جای زمین را مسجد گردانیم، و امم سابقه را چون نجاستی می‌رسید مأمور بودند به مقرض کردن موضع نجاست، **و قد جعلت الماء لِأُمَّتِكَ طَهْرًا**، و قبول قرابین که بر اعناق خود به بیت‌المقدس حمل می‌کردند این بود که ناری نازل شده آن را بسوزاند و صاحب قربان مسروراً مراجعت نماید و الاخاسر محزون برگردد و از قربان امت تو فقراء و مساکین تناول نمایند و انتفاع یابند و اگر قبول باشد ثواب آن مضاعف کنم و الا رفع عقوبات دنیا نمایم و نماز امم سابقه در ظلم لیالی و انصاف ایام بود پنجاه نماز در پنجاه وقت از شبانه‌روز و برای امت تو پنج نماز است در پنج وقت از اطراف لیل و نهار **و جعلت لهم اجر خمسين صلوة**، و حسنه‌ی امم سابقه به حسنه بود، و سیئه به سیئه، و حسنه‌ی امت تو به ده حسنه، و سیئه و گناه به سیئه، و گناه ایشان بر دربه‌های خانه‌های ایشان نوشته می‌شد و همه بر آن مطلع می‌شدند، و توبه ایشان آن بود که محبوب‌ترین خوردنی‌ها را بر خود حرام کنند، و اگر قبول می‌شد در عرض صد سال و هشتاد سال و پنجاه سال قبول می‌شد بعد از آنکه به ازاء آن گناه در دنیا عقوبتی کرده شود، و گناه امت تو پوشیده شده است به سترهای غلیظ و گناه پنجاه ساله و صد ساله بخشیده می‌شود به توبه ای که طرفه العینی کنند بدون اجرای عقوبتی و تحریم مباحی.

و چون آن حضرت عنایت و نوازش و التفات ربّ العزة را در مورد خود و امتش تا به این مرتبه دید طلب زیادتی نموده عرض کرد: **رَبَّنَا و لَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ**، حق تعالی قبول فرمود گفت به تحقیق که برداشتم از امت تو سختی‌ها و بلاهای امم سابقه و حکایت کرده شود برای تو آنکه تکلیف نکرده‌ام هیچ امتی را به آنچه فوق طاقت ایشان باشد.

حضرت رسول اکرم (ص) درخواست عفو و غفران از امت خود نمود و گفت: **واعف عَنَّا و اغفرلنا و ارحمنا انت مولینا**، حق تعالی فرمود: قبول کردم و عفو نمودم از تائبان امت تو سپس حضرت تقاضا کرد: **فانصرنا علی القوم الکافرین**، حق تعالی فرمود: قبول کردم و نصرت دادم امت تو را بر جمیع کافران و با اینکه امتت در قَلت جمیعتِ نظر به جمیع عالمیان، مانند خال سفید و بیضائی باشد که بر بدن ثور اسودی باشد، همیشه ایشان غالب و قادر و قاهر باشند بر طوایف عالمیان و استخدام کنند عالمیان را و هیچکس استخدام ایشان نتوانند و این مزایا به جهت کرامت و شرافتی است که تو راست نزد من.

و حقّ علی ان اظهر دینک علی الادیان حتی لا یبقی فی شرق الارض و غربها دین الا دینک او یؤدّون الی اهل دینک الجزیه.

و حق و واجب است بر من که غالب گردانم دین تو را بر همه ادیان تا باقی نماند در شرق و غرب ارض دینی مگر دین تو، و یا دینی که ادای جزیه کنند به اهل دین تو، مؤلف گوید از این روایت نکات مهمی استفاده می‌شود و از جمله عنایات و الطاف خاصّه‌ی الهی است نسبت به امت حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله و مزیت و برتری و فضیلتی که ذات احدیت جلّت عظمته به امت پیغمبر رحمت اعطا و افاضه فرموده و وعده داده است که دین او را بر تمام ادیان غالب و قاهر گرداند، و مصداق این قاهریت در دولت و ظهور حضرت مهدی ولیّ عصر علیه السلام متحقق است، که نصّ قرآن فرموده: **لیظهره علی الدین کلّه**^{۵۸}.

آن که دادخواه از جان بهر آل یاسین است در کرامت و معجز وارث النبیین است
در زمان او موقوف از ملل قوانین است یک خدا و یک ملت یک کتاب و یک دین است

ز آن یگانگی گردد عالم خراب آباد

حکایت علی بن صالح الطالقانی در کرامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

خالد السّمان فی خبر انه دعا الرّشید رجلا یقال له علی بن صالح الطالقانی و قال له انت الذی تقول انّ

السّحاب حملتك من بلد الصّين الى طالقان فقال نعم قال فحدثنا كيف كان قال كسر مركبى فى لجاج البحر فبقيت ثلاثه ايام على لوح تضربنى الامواج فالتقنى الامواج الى البر فاذا انا بانهار و اشجار فنمت تحت ظلّ شجره فبيننا انا نائم اذ سمعت صوتا هائلا فانتبهت فزعا مذعورا فاذا انا بدابتين يقتتلان على هينه الفرس للاحسن ان اصفهما فلما بصر ابى دخلنا البحر قبينما انا كذلك اذا رأيت طائراً عظيماً الخلق فوق قريباً منى بقرب كهف فى جبل فقمت مستتراً بالشجر حتى دنوت منه لاتامله فلما رآنى طار و جعلت اقفو اثره فلما قمت بقرب الكهف سمعت تسبيحاً و تهليلاً و تكبيراً و تلاوه قرآن فدنوت من الكهف فنادانى مناد من الكهف ادخل يا على بن صالح الطالقانى رحمك الله قدخلت و سلّمت فاذا رجل فحم ضخم غليظ الكراديس عظيم الجثّه انزع اهين فردّ على السّلام.

قال يا على بن الصّالح الطالقانى انت من معدن الكنوز لقد اقامت ممتحنا بالجوع و العطش و الخوف لو لا ان الله رحمك فى هذا اليوم فانجاك و سفاك شراباً طيباً و لقد علمت السّاعه التى ركبت فيها و كم اقامت فى البحر و حين كسريك المركب و كم لبثت تضربك الامواج و ما هممت به من طرح نفسك فى البحر لتموت اختيار اللّموث العظيم ما نزل بك و السّاعه التى نجوت فيها و رؤيتك لما رأيت من الصّورتين الحسنيتين و اتّباعك للطائر الذى رأيت و واقعا فلما رآك صعد طائراً الى السّماء فهلمّ فاقعد رحمك الله. فلما سمعت كلامه قلت سنلتك بالله من اعلمك بحالى فقال عالم الغيب و الشّهاده و الذى يراك حين تقوم و تقلّبك فى السّاجدين ثم قال انت جاع فتكلّم بكلام تملمت به شفّاه فاذا بمائده عليها منديل فكشفه و قال هلمّ الى ما رزقك الله فكل فاكلت طعاماً مارأيت اطيب منه ثم سقانى ماءً ما رأيت الدّمنه و لا اعذب ثم صلى ركعتين ثم قال يا على اتحبّ الرّجوع الى بلدك فقلت و من لى بذلك.

فقال و كرامه و لاوليائنا ان نفعل بهم ذلك ثم دعا بدعوات و رفع يده الى السّماء و قال ساعه السّاعه فاذا سحاب قد اظلت باب الكهف قطعاً قطعاً و كلّما و افت سحابه قالت سلام عليك يا ولى الله و حجّته فيقول و عليك السّلام و رحمه الله و بركاته ايّتها السّحابه السّامعه المطيعه ثم يقول لها اين تريدين فتقول ارض كذا فيقول لرحمه او سخط فتقول لرحمه او سخط و تمضى حتى جائت سحابه حسنه مضيئه فقالت السّلام عليك يا ولى الله و حجّته و قال و عليك السّلام ايّتها السّحابه السّامعه المطيعه اين تريدين فقالت ارض طالقان فقال لرحمه فقالت لرحمه فقال لها احملى ما حملت مودعاً فى الله فقالت سمعاً و طاعه قال لها فاستقرى باذن الله على وجه الارض فاستقرت فاخذ بعض عضدى فاجلسنى عليها فعند ذلك

قلت له سئلتك بالله العظيم و بحق محمد خاتم النبیین و على سيد الوصیین و الائمه الطاهرين من انت فقد اعطيت والله امرأ عظيماً فقال ويحك يا على بن صالح ان الله لا يخلى ارضه من حجته طرفه عين اما باطن و اما ظاهر انا حجه الله الظاهره و حجه الباطنه انا حجه الله يوم الوقت المعلوم و انا المؤدى الناطق عن الرسول انا فى وقتى هذا موسى بن جعفر فذكرت امامته و امامه آبانه و امر السحاب بالطيران فطارت والله ما وجدت الماء و لا فزعت فما كان باسرع من طرفه العين حتى القتنى الطالقان فى شارعى الذى فيه اهلى و عقرى سالمأ فى عافيه، فقتله الرشيد و قال لا يسمع بهذا احدأ. نقل از كتاب مناقب ابن شهر آشوب.

خالد سمان روايت کرده است مردى در طالقان كه اسمش على بن صالح طالقانى بود از جانب هارون الرشيد احضار گرديد هارون از وى پرسيد: تو هستى على بن صالح طالقانى؟ گفت: بلى، هارون گفت تو هستى آن كس كه بر ابر سوار شده و از چين به طالقان آمده‌اى؟ گفت: آرى.

هارون الرشيد گفت: جريان را براى من بگو **كيف كان**؟ آن مرد طالقانى به چگونگى واقعه چنانكه رخ داده بود پرداخت گفت: در كشتى نشسته بودم و به عنوان تجارت به كشور چين مى‌رفتم ناگاه طوفان شديدى رسيد و كشتى را درهم شكست و من سه روز خود را بر تخته‌اى گرفته بودم در حاليكه امواج متلاطم از هر طرف مرا ضربه مى‌زد تا اينكه امواج دريا مرا در ساحل انداخت و به خشكى دست يافتم، در آن خشكى انهار و اشجار بى‌شمارى ديدم چون بسيار خسته و فرسوده بودم در سايه درختى خوابيده و استراحت نمودم در اثنائى خواب صدائى مهيب و هولناك به گوشم رسيد كه از خواب بيدار شدم و مرا ترس و خوف و وحشت گرفته بود، ديدم دو حيوان بصورت اسب با يكديگر جنگ مى‌نمايند كه نمى‌توانم آنها را وصف نمايم، چون مرا ديدند به داخل دريا رفتند، در اين هنگام مرغى عظيم الخلقه ديدم كه پروازكنان مى‌آمد و در نزديك من واقع شد و آنجا غارى بود آن طائر نزديك غار رفته بر زمين نشست، من از پشت درخت مستترأ خواستم به او نزديك گردم ولى چون مرا ديد پرواز كرد و من او را تعقيب نمودم تا نزديك به آن غار رسيدم، شنيدم كه صداى تسبيح و تهليل و تكبير و تلاوت قرآن از آن غار بلند است، نزديك به آن غار شدم آنجا منادى از داخل غار ندا كرد: اى على بن صالح طالقانى داخل شو خدا تو را رحمت كند، پس داخل آن غار شدم مردى ديدم عظيم الجثه با بازوان ستبر و

چشمان درشت به او سلام کردم و او سلام مرا جواب داد و گفت ای علی بن صالح طالقانی تو به معدن گنج ها رسیدی و زحمت بسیار کشیدی، تو متحمل جوع و عطش در این راه شده‌ای و خداوند بر تو رحم فرمود و از این ورطه نجات داد.

من می‌دانم تو در کدام ساعت سوار کشتی شدی و چقدر در دریا توقف داشتی، من مستحضرم که چه ساعتی کشتی شکست و گرفتار امواج دریا شدی و بر تخته شکسته‌ای سوار بودی و امواج دریا تو را ضربه می‌زد بطوریکه تو تصمیم گرفتی به مرگ خود تا از آن ضربات و صدمات برهی، و می‌دانم در چه ساعتی نجات یافتی و آنچه دیدی از آن دو صورت فرس و آن مرغی که پروازکنان نزد تو آمد و تو را بدین جا رهنمائی نمود، حال بنشین خدا تو را رحمت کند.

پس من چون این کلام او را (که شرح تمام ماقوع بود) شنیدم گفتم: سؤال می‌کنم تو را به خدا، بگو ببینم از کجا تو بر این ماجرا اطلاع حاصل فرمودی؟ گفت: عالم الغیب و الشّہادہ آنکه ناظر تو بود مرا از حال تو و این جریان مطلع و مستحضر نمود، فرمود: اینک تو گرسنه هستی لبهائیش را حرکتی داد و تکلم به کلامی فرمود دفعتاً دیدم مائده طعامی نزد من به زمین گذاشته شد فرمود: بیا از این روزی و رزقی که خدا برایت فرستاد بخور، واقعاً طعامی بود که هرگز ندیده و نخورده بودم اطیب و خوشبوتر از آن را، سپس شربت و آبی به من داد که لذیذتر و گوارا تر از آن هرگز نچشیده و ننوشیده بودم.

آنگاه دو رکعت نماز نمود و بعد از نماز فرمود یا علی دوست داری بازگشت به سوی بلد و منزل خود را؟ گفتم من کجا و منزل کجا، البته دوست دارم اگر میسر شود، فرمود: بر ما لازم است که دوستان خود را مورد محبت و کرامت قرار دهیم و اکرام خود را از آنان دریغ نداریم، آنگاه دعائی خواند و دست خود را به سوی آسمان بلند کرده گفت السّاعۃ السّاعۃ.

در این وقت دیدم قطعه ابری سایه انداخت و بر درب غار فرود آمد بطور قطعہ قطعہ، و هر قطعہ که فرود می‌آمد به لسان فصیح عرض می‌کرد: السّلام علیک یا ولیّ اللّٰہ و حجّٰتہ، و آن بزرگوار جواب می‌داد: و علیک السّلام و رحمہ اللّٰہ و برکاتہ ایّتھا السّحابۃ السّامعۃ المطیعہ، و از آن ابر سؤال می‌کرد مأموریت به کجا

داری و به کجا میروی؟ قطعه ابر می گفت: به فلان نقطه از زمین، آنگاه می گفت: برای نزول رحمت می روی یا برای غضب بر اهل آنجا؟ او می گفت مأموریت خود را و می گذشت تا اینکه ابری آمد و حسنه و مزیئه و سلام عرضه داشت **السَّلَام عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللّٰهِ وَ حَجَّتْهُ**، و جواب سلام او را داد از آن ابر سؤال کرد به کجا می روی؟ گفت: به ارض طالقان، پرسید: برای رحمت یا غضب؟ جواب داد: برای رحمت به او، فرمود: این مرد را بردار و به امانت و سلامت آنجا فروگذار، آن ابر عرض نمود: سمعاً و طاعتاً، فرمود: روی این ابر قرار بگیر، آن ابر حسب الامر آن بزرگوار روی زمین مستقر شد آنگاه بازوی مرا گرفت و استقرار داد، آن ابر بلند شد و سریعاً در طرفه العین مرا بر زمین طالقان گذاشت، به خدا قسم ندیدم هیچ المی و فزعی و با سلامت و عافیت در کوچه و منزل خود فرودآمدم و اهل بیت خود را ملاقات نمودم و خوشحال گردیدم، این است جریان مورد سؤال و کیفیت آن، دارد که هارون الرشید پلید چون این سخنان را از علی بن صالح طالقانی شنید دستور داد آن رجل با ایمان را کشتند که مبدا این قضیه شهرت یابد و ارادت مردم را به اهل بیت عصمت و کرامت افزون تر و موجب فساد سلطنت او گردد، که ای لعنت بی نهایت بر هارون الرشید و بر اتباع ستمکار او.

گَر غَرّه به عَمری به تَبی بر خـ یزد

وَر غَرّه به مَالی به شَبی بر خـ یزد

زَنهار مکن ظلم که مردم آزاری تو

دَر زِیـ ر لبی به یـا ربی بر خـ یزد

المَلک یَبْقَى مَعَ الْکُفْرِ وَ لَا یَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ، اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ. در کتاب مناقب شهر آشوب آمده که هنگامیکه ابر مطیع فرمان حضرت ولیّ الله علیه السلام خواست بلند شود و علی بن صالح طالقانی را به وطنش برساند این شخص یعنی علی بن صالح عرضه داشت: من علاقه دارم شما را نیک بشناسم تو را به خدای بزرگ و به حقّ محمد خاتم النبیین و به حقّ علی سید الوصیین بگو بدانم شما کیستی که خداوند چنین نعمت عظیمی به تو عطا فرموده است؟ حضرت خود را معرفی نمود، فرمود: ای علی بن صالح بدان که ذات حق تعالی زمین را خالی نمی گذارد از حجّت طرفه العینی، آن حجّت یا ظاهر است و مشهور و یا در باطن است و مستور،

امروز من حجّت خدا ظاهراً و باطناً بر خلق می‌باشم و امر و فرمان خداوند به دست ولایتی من اجرا می‌گردد و من امروز جانشین و خلیفه هفتمین پیغمبر خاتم هستم من موسی بن جعفر می‌باشم.

آری حضرت امام موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر مظهر اسماء و صفات خدا و آئینه تمام نمای اسماء حسنی و صفات علیای الوهی است، فرمودند: **بِنَا عُرِفَ اللهُ.**

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| ما جـام جهان نمای ذاتیم | ما مظهر جمله صفاتیم |
| ما نسخـه نامه الهیم | ما گنج طلسم کائناتیم |
| هم مظهر واجب الوجودیم | هم معنی جان ممکناتیم |
| برتر ز مکان و در مکانیم | بیرون ز جهات و در جهاتیم |
| ما هادی جمله علومیم | کشف جمیع مشکلاتیم |
| بیمار و ضعیف را شفائیم | محبوس و نحیف را نجاتیم |
| گو مرده بیا که روح بخشیم | گو تشنه بیا که ما فراتیم |
| ای درد کشیده دواجوی | از ما مگذر که ما دواتیم |

حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام باب الحوائج است دست از دامنش برمدارد. نگارنده گوید هر وقت حاجتی داشتم و متوسّل به حضرتش شدم حاجتم روا شد.

نِعْمَ آل طه خیر من وطأ الحصى

واکرم ابصاراً علی الارض تطرف

هُمُ الْكَلِمَاتِ الطَّيِّبَاتِ الَّتِي بِهَا

يُنَابُ عَلَى الْخَاطِي فَيُحِبِّي وَ يُزَلِّفُ

هُمُ الْبَرَكَاتِ النَّازِلَاتِ عَلَى الْوَرَى

تَعْمُ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ تَكْنُفُ

هُمُ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ بِذِكْرِهَا

لِذَكَرِهَا خَيْرَ الثَّوَابِ الْمُضَعَّفِ

هم الصلوات الزّكيات عليهم
 يَدِينُ الْمَنَادِي بِالصَّلَاةِ وَيَعْكُفُ
 هم الحَرَمَ المأمون آمن اهله
 وأعداؤه من حوله تتخطف
 هم الوجه وجه الله و الجنب جنبه
 و هم فلك نوح خاب عنه المخف
 هم الباب باب الله و الحبل حبله
 و عروة الوثقى تواری و تكتف
 و اسمائه الحسنی التي من دعا بها
 أجيب فما للناس عنها تحرف
 هم الآية الكبرى بهم صارت العصا
 لموسى الكليم حيثه تتلقف^{٥٩}

معرفی هارون الرشید حضرت امام موسی بن جعفر (ع) را به فرزندش مأمون

شیخ صدوق در عیون روایت کرده از سفیان بن نزار که گفت: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم، گفت: می‌دانید چه کسی تعلیم کرد به من تشیع را؟ همه گفتند: نه به خدا نمی‌دانیم. گفت: مرا رشید تشیع آموخت. گفتند: این چگونه بود و حال آنکه رشید اهل بیت عصمت را می‌کشت. گفت: برای ملک می‌کشت زیرا ملک عقیم است.

(عقیم کسی را گویند که او را فرزند نشود یعنی در ملک و سلطنت نسب فائده نمی‌کند زیرا که شخص در طلب آن پدر و برادر و عمو و فرزند خود را می‌کشد).

آنگاه مأمون گفت: من با پدرم رشید سالی به حج رفتیم، وقتی که به مدینه رسید با دربان خود گفت: باید

٥٩ - هذا الابيات للعوني في كتاب المناقب ابن شهر آشوب السروري المازندراني

کسی داخل نشود از اهل مکّه یا مدینه از پسران مهاجر و انصار و بنی‌ہاشم و سایر قریش مگر آنکہ نسب خود را بازگوید، پس ہر کس داخل می‌شد خود را معرفی می‌کرد.

روزی من ایستادہ بودم کہ فضل بن ربیع درآمد و گفت یا امیرالمؤمنین بر در کسی ایستادہ و اظہار می‌دارد کہ او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب است، پدرم بہ ما رو کرد و من و امین و مؤتمن و سایر سرہنگان بالای سرش ایستادہ بودیم و گفت: محافظت کنید یعنی حرکت نالایق نکنید، پس اذن دهید او را فرود آید بر بساط من، و ما در این حال بودیم کہ داخل شد پیرمردی کہ از کثرت بیداری شب و عبادت زرد رنگ و عبادت او را گداخته و آثار سجده روی و بینی او را خراش و زخم کردہ بود، چون رشید را دید خواست از مرکبش فرود آید رشید بانگ زد لا واللہ فرو میا مگر بر بساط من، پس دربانان او از پیادہ شدن مانع گشتند و ما ہمہ بہ نظر اجلال و اعظام در او نظر می‌کردیم و او همچنان سوارہ بیامد تا نزد بساط، و سرہنگان گرد او درآمدند، چون فرود آمد رشید برخاست و تا آخر بساط او را استقبال نمود و رویش و دو چشمش ببوسید و دستش بگرفت و او را بہ صدر مجلس درآورد و پهلوی خود او را نشانید و از او احوال می‌پرسید و با او سخن می‌گفت (و مکالماتی بین آن دو واقع گردید، کہ ما از بیان آن صرف‌نظر نمودیم).

ہمین کہ او برخاست رشید نیز برخاست و دو چشم و رویش ببوسید پس روی بہ من و امین و مؤتمن کرد و گفت: او را مشایعت کنید. پس ما چنان کردیم کہ پدر گفته بود و در راہ کہ در مشایعت او بودیم ابوالحسن پنهان روی بہ من کرد و مرا بہ خلافت بشارت داد و گفت چون مالک این امر شوی با ولد من نیکوئی کن، پس بازگشتیم و من از فرزندان دیگر بر پدر جرأت بیشتر داشتم، چون مجلس خالی شد با او گفتم یا امیرالمؤمنین این مرد کہ بود کہ تو او را تعظیم و تکریم نمودی و برای او از مجلس خود برخاستی و استقبال نمودی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشستی بعد از آن ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم؟ گفت: این امام مردمان و حجت خداست بر خلقان و خلیفہی اوست میان بندگان. گفتم: یا امیرالمؤمنین نہ آنست کہ این صفتها کہ گفتمی ہمہ از آن تست؟ گفت: من امام جماعتم در ظاہر بہ قہر و غلبہ، و موسی بن جعفر امام حق است، واللہ ای پسرک من کہ او سزاوارتر است بہ مقام رسول خدا از من و از ہمہی خلق، و بہ خدا کہ اگر تو در این امر یعنی دولت و

خلافت با من منازعت کنی سرت که دو چشمت در اوست بردارم، زیرا که ملک عقیم است. (به نقل از کتاب منتهی الامال محدث قمی بطور خلاصه)، چه نظر نگارنده این بود که باعث تشیع مأمون معرفی پدرش رشید گردید، و چنان نبود که هارون الرشید عارف به حقّ این خاندان عصمت و معادن حکمت علیهم السّلام نباشد اما (الملکُ عقیم)، پناه می‌بریم به خدا از شرّ حبّ جاه و ملک و ریاست، که هر شقاوت و خسارت که دامن‌گیر بشر گردید و او را خسرت‌الدّینا و الاخره نمود اغلب از همین حبّ جاه و ریاستِ موقتِ فناپذیر گردید.

سرهای ستمکاران پامال شود روزی

در دهر نماند دیر چنگیزی مستانه

امروز حریفان را از خون ضعیفان بین

دایم می‌گلرنگ است در ساغر و پیمانه

فردا که برآرد خور از مشرق عدل ایزد

بهرام فتد بر خاک در گور کشد خانه

دریدن شیر پرده به فرمان ولی الله حضرت موسی بن جعفر (ع) رجل افسونگر را

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود از علی بن یقطین روایت نموده است که وقتی هارون الرشید طلب کرد مرد ساحری را که باطل کند به سبب او امر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر را و خجالت دهد او را در مجلس خود، ساحر هم قبول نمود مورد تقاضای هارون را. چون خوان طعام حاضر شد ساحر حيله کرد در نان پس چنان شد که هر چند قصد کرد خادم حضرت که نانی بردارد و نزد حضرت گذارد نان از نزد او پرید، هارون از این کار چندان خوشحال و خندان شد که خودداری نتوانست کند و به حرکت درآمد.

پس چندان نگذشت که فرمان صادر شد از ناحیه حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام که **قال له: یا اسدالله خذ عدوّ الله**، فرمود به شیر پرده بگیرد دشمن خدا را، حسب الامر شیر پرده به هیكل شیری عظیم وجود خارجی

یافتہ و آن افسونگر را پاره کرد و بلع نمود. هارون از دیدن این منظره با همه‌ی ندیمان‌ش غش کردند و به رو درافتادند و عقل‌هایشان پرید از هول آنچه مشاهده کردند و چون به هوش آمدند بعد از زمانی هارون به حضرت امام موسی بن جعفر (ع) عرض کرد: **اسئلك بحقی علیک لما سئلت الصورة ان تردّد الرّجل، فقال (ع): ان كان عصا موسى ردّا ما ابتلعه من حبال القوم و عصيهم فان هذه الصورة تردّد ما ابتلعه من هذا الرجل.** درخواست می‌کنم از تو به حق من بر تو که دستور دهی به این صورت که برگرداند این مرد را حضرت فرمود: اگر عصای حضرت موسی برگردانید آنچه را که بلعید از ریسمانها و عصاهای ساحران، این صورت نیز برمی‌گرداند این مرد را که بلعید.

مؤلف گوید اینگونه امور از معجزات، کارهای کوچکی است که بر سبیل اعجاز و کرامات از این خاندان عصمت و ولایت و امام علیهم السلام صادر می‌گردد.

به قدرت معجز آورده نه در مخفی نه در پرده

به شیر پرده هی کرده که خصم جان اعداء شو

ایشان مظهر قدرت مطلقه الهیّه‌اند و قادر بر ایتان هرچیز می‌باشند و اینکه می‌بینیم با داشتن قدرت دست روی هم گذارده و کنج زندان هارون‌الرّشید را انتخاب نموده این مقام تسلیم آنها را به قضاء و رضای الوهی بر کرسی اثبات می‌نهد.

ما نداریم از قضاى حق گله عار ناید شیر را از سلسله

با کمال بندگی در زیر زنجیر جفا

سجده‌های شکر بر درگاه داور می‌کند

صحن زندان را ز برق آه آتشبار خویش

چون سپهر نیلگون پر ماه و اختر می‌کند

با تن کاهیده در زندان هارون پلید

دیده را ز اشک غریبی روز و شب تر می‌کند

توبه کردن بشر حافی در اثر کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام

علّامه حلّی در منهاج الکرّامه نقل کرده که بشر حافی بر دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام توبه کرد و سببش آن شد که روزی آن حضرت گذشت از در خانه بشر در بغداد، شنید صدای سازها و آواز غناها و نی و رقص که از آن خانه بیرون می‌آید.

پس بیرون آمد از آنجا کنیزکی و در دستش خاکروبه بود آن خاکروبه را ریخت بر در خانه، حضرت به او فرمود: ای کنیزک صاحب این خانه آزاد است یا بنده است؟ گفت: آزاد است. حضرت فرمود: راست گفتی اگر بنده بود از مولای خود می‌ترسید. کنیزک چون برگشت آقای او بشر بر سر سفره شراب بود پرسید: چه باعث شد ترا که دیر آمدی کنیز حکایت را برای بشر نقل کرد بشر با پای برهنه بیرون دوید و خدمت آن حضرت رسید و عذرخواست و گریه کرد و اظهار شرمندگی نمود و از کار خود توبه کرد بر دست شریف آن حضرت^{۶۰}.

آری خداوند غفّار است و توبه‌ی خالص تائب را قبول می‌کند و او را مورد عفو و بخشش خود قرار می‌دهد و بدین جهت است که در قرآن فرموده است: **وَ اِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صٰلِحًا ثُمَّ اهْتَدٰی**^{۶۱}.

یا رب خلاف امر تو بسویار کرده‌ایم امید هست از کرمت عفو ما مضمی

زاهد نکند گنه که قهّاری تو
او قهّارت خواند و ما غفّارت
ما غرق گناهیم که غفّاری تو
آیا به کدام نام خوش داری تو

گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی
روی نومیدی ام از حضرت رحمانی نیست

زد نغمه لاتقنطوا من رحمة الله
آن شاهد شیرین لب سبحانی من

۶۰ - نقل از منتهی الامال محدث قمی رحمه الله علیه

۶۱ - آیه ۸۲، سوره طه

آیات قرآنیہ شفابخش جسم و جان است

از حضرت امام موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر روایت شده که فرموده است: **من نالته علّة فلیقرء فی جنبه ام الکتاب سبع مرّات فان سکنت و الا فلیقرء سبعین مرّة فانّها یسکن.**

هر که مریض شد در جنب او هفت مرتبه سوره مبارکه ام الکتاب (سوره حمد) خوانده شود شفا یابد و اگر بهبودی حاصل نشد هفتاد مرتبه آنرا بخواند که مؤثر واقع شود.

نگارنده گوید بارها اینجانب این موضوع را تجربه نموده و نتیجه‌ی مطلوبه حاصل گردیده است و شک و تردیدی نیست که آیات قرآنیہ شفابخش جسم و جان است.

آیت قرآن تو را درمان بود **داروی جسم و شفای جان بود**

امیر اهل ایمان و معدن علم و حکمت و عرفان در وصف متّقیان در خطبه‌ی همام فرموده است^{۶۲}:

و اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونه ترتیلاً یحزنون به انفسهم و یستثیرون به دواء دائهم.

و چون شب درآید به نماز برپای ایستاده آیات قرآن را با فکر و تأمل تلاوت کنند و با دلی شکسته و نالان به درمان درد خویش کوشند.

استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه‌ای این جمله را به لسان نظم چنین تفسیر فرموده است:

همه شب تا سحر آن عشق بازان

ز شوق دوست چون شمع گدازان

کنند اجزاء قرآن را تلاوت

به ترتیب و تفکر وز درایت

کزان خواندن غمین گردد دل پاک

غمی کان در نشاط آرد نه افلاک

کنند از فکر در آیات قرآن
 هزاران درد جان خویش درمان
 کتاب عشق قرآن است دریاب
 صحیفه سرّ سبحان است دریاب
 بروگر عاشقی این دفتر آموز
 ز نور دانش آن دل بیافروز
 کز این دانش نه دانش های دیگر
 توان گشتن به کوی دوست رهبر
 کزین دانش رهی از خود پرستی
 بیاموزی رموز عشق و مستی
 کز این جام الستی گر کنی نوش
 خودی گردد ز سرمستی فراموش
 بسوزی خودپرستی و خودی را
 بیافروزی چراغ بی خودی را
 هر آن دانش که ناز و نخوت آرد
 فزون در دل هوا و شهوت آرد
 کجا درمان درد خودپرستی است
 کجا آن می ز صهبای الستی است
 میی کان عقل را هشیار سازد
 دل از خواب هوس بیدار سازد
 فزاید مستی اش هشیاری دل
 زدایید دارویش بیماری دل

روان هشیار و دل پر نور سازد
 غرور و مستی از جان دور سازد
 می ششیرین پاک آسمانی
 ز قرآن جو که تاک آسمانی است
 کتاب سرّ لاریبی است قرآن
 ظهور شاهد غیبی است قرآن
 شهود غیبی و غیب شهودی است
 صعود قوسی و قوس صعودی است
 خوشا آنان که شب زین دفتر عشق
 همی خوانند نام دلبر عشق
 خوشا آنان که هر شب تا سحرگاه
 بدین خوش نغمه از دل برکشند آه
 تو هم زین داستان عشق فرمان
 (الهی) ساز درد خویش درمان

بیان برخی از کلمات حکمت آمیز حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام

قال علیه السلام: المعروف غلّ لا یفکّه الا مکافاة او شکر، لو ظهرت الاجال افتضحت الآمال، من ولده
 الفقر ابطره الغنی، من لم للاسائته مضضا لم یکن للاحسان عنده موقع، ما تسأب ائنان الاعلی مرتبة
 الاسفل^{۶۳}.

این کلام امام همام مشتمل بر پنج نکته حکمت آمیز است:

۱- احسان غلی است بر گردن آن کسی که به او احسان شده که بیرون نمی آورد او را مگر احسان نمودن به

۶۳ - عن الدرّة الباهرة، منتهی الآمال محدث قمی

احسان کننده یا شکر و سپاسگزاری او را کردن.

۲- اگر ظاهر شود اجلها رسوا شود آرزوها.

۳- کسی که متولد و پروریده شد در فقر، سرگشته و حیران کند او را توانگری.

۴- کسی که نمی‌یابد از بد کردن به او سوزش دل و اندوهی، نخواهد بود از برای احسان نزد او موقعی.

۵- دو نفر یکدیگر را دشنام ندهند مگر آن که بالاتر است فرود خواهد به مرتبه‌ی آنکه پست‌تر است.

این گفتار گهربار را محدث قمی از کتاب درّة الباهره در منتهی الآمال آورده و گفته این فرمایش حضرت مشتمل بر پنج کلمه حکمت‌آمیز است که باید به آب طلا نوشته شود، اکنون این نگارنده به برخی از کلمات حکمت‌آمیز آن بزرگوار که در کتاب تحف العقول تألیف شیخ جلیل ثقة الاسلام ابومحمد الحسن بن علی بن الحسن بن شعبه بن الحرّانی نقل شده اشاره می‌نماید.

حضرت امام موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر می‌فرماید: **یا هشام قال الله عزّوجل هل جزاء**

الاحسان الا الاحسان^{۶۴}.

جرت فی المؤمن و الکافر و البر و الفاجر من صنع الیه معروف فعلیه ان یکافی به، ولیست المكافاة ان تصنع کما صنع حتی ترى فضلك فان صنعت کما صنع فله الفضل بالابتداء.

یعنی قول خدای متعال است که فرموده آیا پاداش نیکوئی و احسان جز نیکی و احسان است. این قانون حکمش جاری است درباره مؤمن و کافر، و نیک و بد، که به هر کس احسان کنند باید جبران و تلافی کند، و تلافی این نیست که همان کنی که او کرد مگر اینکه مزیت خود را بنمائی، و گرنه او بر تو امتیاز دارد که آغاز کرده است به احسان.

یا هشام، قال الله جلّ و عزّ، و عزّتی و جلالی و عظمتی و قدرتی و بهائی و علوی فی مکانی لایؤثر عبد هوای علی هواه الا جعلت الغنی فی نفسه و همّته فی آخرته و کففت علیه فی ضیّته و ضمنت

۶۴- آیه ۶۰، سوره الرحمان

السّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ.

ای هشام، خدای جلّ و عزّ فرمود به عزّت و جلال و قدرت و بهاء و علوّ مقامم هیچ بنده خواست مرا بر خواست خود ترجیح ندهد جز آنکه بی‌نیازیش را در نفسش قرار دهم، و همّتش را در کار آخرتش، و از ضایع شدن نگاهش دارم، و آسمان‌ها و زمین را تضمین کننده رزقش گردانم، و برای او پشت سر تجارت هر تاجر باشم. یا هشام، **عليك بالرفق فان الرفق يمن، و الخق شوم، ان الرفق و البرّ و حسن الخلق يعمر الديار و يزيد في الرزق.**

ای هشام، بر تو باد رفق و مدارا کردن زیرا رفق مبارک است و خشونت شوم، مدارا و احسان و خوش اخلاقی موجب عمران و آبادی دیار و سرزمینها و باعث ازدیاد رزق و روزیهاست.

یا هشام، **اصبر على طاعة الله و اصبر عن معاصي الله فان الدنيا ساعة فما مضى منها فليس تجد له سروراً و لاحزناً و مالم يأت منها فليس تعرفه فاصبر على تلك الساعة التي انت فيها فكاتك قد اغتبطت.** ای هشام، بر اطاعت خدا صبر کن و از معاصی او خودداری نما، دنیا ساعتی بیش نیست پس آنچه گذشته از آن نه شادی اش و نه اندوهش را احساس کنی و آنچه از آینده نیامده معلوم نیست و به آن شناسائی نداری پس بر این دم موجود صابر باش تا از زندگی سودبری.

یا هشام، **اياك والكبر فانه لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من كبر، الكبرياء رداء الله فمن نازعه ردائه اكتبه الله في النار على وجهه.**

ای هشام، از تکبر و ورزیدن بگریز، چه هر که بقدر دانه کبر در دل داشته باشد داخل بهشت نشود، اساساً کبریائی ردای ذات الوهی است، هر که بر سر ردای او ستیزد ذات کبریائی او را به رو درآتش افکند.

یا هشام، **ليس منا من لم يحاسب نفسه في كل يوم فان عمل حسناً استزاد منه و ان عمل سيئاً استغفر الله منه و تاب اليه.**

ای هشام، از ما نیست آنکه هر روز در مقام محاسبه نفس خود بر نیاید تا ببیند چه کرده است اگر نیکی کرده بر آن بیفزاید و اگر بدی کرده از خدا آمرزش بخواهد و بسوی او توبه کند.

حیف از این عمر گرانمایه که در لهُو برفت

یا رب از هرچه خطا رفت هزار استغفار

یا هشام، ان ضوء الجسد فی عینه فان كان البصر مضيئاً استضاء الجسد كله، و ان ضوء الرّوح العقل فاذا كان العبد عاقلاً كان عالماً برّبّه و ان كان عالماً برّبّه ابصر دينه و ان كان جاهلاً برّبّه لم يقم له دين و كما لا يقوم الجسد الا بالنفس الحية فكذلك لا يقوم الدين الا بالنية الصادقة و لا تثبت النية الصادقة الا بالعقل.

ای هشام، روشنی و نور بدن در چشم است اگر دیده روشن باشد بدن هم روشن است، و روشنی و نور روح عقل است اگر بنده عاقل باشد خدا را شناسد، و اگر خداشناس باشد در دین بصیرت یابد، و اگر جاهل به ربّ خود باشد و خدا را نشناسد دینی برایش نماند و چنانکه تن جز با روح قوام ندارد دین هم جز با نیت خالص پایدار نماند و نیت خالص جز در پرتو عقل ثبات ندارد.

نباشد دل جاهلان حق شناس

دل جاهلان را تو مـرده شناس

وگرنه تو باشی خـر ناشناس

دلت را به علم و خرد زنده کن

یا هشام، ان الزرع ينبت في السهل و لا ينبت في الصفا فكذلك الحكمة تعمر في قلب المتواضع و لا تعمر في قلب المتكبر الجبار لانّ الله جعل التواضع آلة العقل و جعل التكبر آلة الجهل الم تعلم ان من شمخ الى السقف برأسه شجّه و من خفض رأسه استظل تحته و أكنّه و كذلك من لم يتواضع لله خفضه الله و من تواضع لله رفعه.

ای هشام، کشت و زرع در سرزمین هموار و نرم روید نه در سنگ سخت، حکمت نیز در قلب متواضع رشد کند نه در قلب متکبر سرکش، خداوند تواضع را ابزار عقل قرار داده و تکبر را ابزار جهل، نمی‌دانی هر که سر به سقف کوبد سرش بشکند و هر که سر فرودآورد در سایه‌ی سقف برآساید و در پناهِش درآید، خداوند متعال آن را که تواضع نکند فرونهد و آن را که تواضع کند رفعت بخشد.

در نیستی کوفت تا هست شد

بلندی از آن یافت کو پست شد

یا هشام، ما قسم بين العباد افضل من العقل، نوم العاقل افضل من سهر الجاهل و ما بعث الله نبياً الا عاقلاً

حتى يكون عقله افضل من جميع جهد المجتهدين.

ای هشام، هیچ چیز از عقل بهتر و برتر میان بندگان قسمت نشده، خواب عاقل بر بیداری جاهل برتری دارد خداوند متعال هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر با عقل کامل و تمام، و هیچ کس از کوشندگان به درجه‌ی عقل به انبیاء نمی‌رسند.

نگارنده گوید برتری خاتم انبیاء محمد مصطفی علیه افضل التّحیة و الثّناء بر جمیع انبیاء و رسل این است که آن حضرت عقل کل است، عقل آن بزرگوار یک طرف و عقول اولین و آخرین در طرف دیگر بازهم بر تمام عقول فزونی دارد و قابل مقایسه نیست چه، او عقل عقلاء در نظام کل است.

عقل کل ثانی ندارد در جهان

زین جهت شد خاتم پیغمبران

حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام و استغراق او در بحار احدیّت و شهود حُسن صمدیّت جلّت عظمته

دارد هنگامی که امام موسی بن جعفر علیه‌السلام در حبس بود هارون الرّشید نقشه‌ای کشید بلکه بتواند از عظمت و مقام آن حضرت در نزد مردم بکاهد و قدر او را در نظر خلق کم کند، لذا دستور داد کنیزی عاقله و جمیله‌ای را به عنوان خدمتگذاری خدمت آن حضرت ببرند و نظر او در این کار آن بود که شاید حضرت به سوی آن کنیزک تمایلی پیدا کند در این صورت بهانه‌ای برای تزییع آن جناب بدست آورد.

ضمناً خادمی فرستاد که از حال او تفحص نماید، خادم دید آن کنیز را که پیوسته برای خدا در سجده است و سر بر نمی‌دارد و می‌گوید قدّوس قدّوس سبحانک سبحانک، پس بردند او را به نزد هارون، دیدند از خوف خدا می‌لرزد و چشم به آسمان دوخته و مشغول به نماز گردید، از او پرسیدند این چه حالت است پیدا کرده‌ای؟ کنیزک گفت: من عبد صالح را دیدم که در زندان حالاتش چنین بود، و من تحت تأثیر احوال او قرار گرفتم، و

پیوسته آن کنیز به همین حال بود تا وفات کرد^{۶۵}. مؤلف گوید (زهی تصوّر باطل زهی خیال محال)، کسی که پیوسته مستغرق در بحار جمال احدیّت و غرق در شهود حسن صمدیّت است کجا تحت تأثیر کنیز زیبا رخی که پرتوی از شعاع جمال حق و ذره‌ای از خرمن حسن ذات صمدی الوهی است قرارگیرد، ابن فارض گوید:

و کَلِّ مَلِيحٍ حَسَنَةً مِنْ جَمَالِهَا

مَعَارِ لَهْ بَلْ حَسَنٌ كُلِّ مَلِيحَةٍ

امام موسی کاظم علیه السّلام که غرق در شهود جمال کلّ الکمال صمدی الوهی است، کجا او را اعتناء به این جمال های صوری موقت فناپذیر عاریتی است.

ایزدپرستان را نظر بر ماسوی نیست

خورشید جویان را به ذرات اعتنا نیست

آری حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه را کجا توجه به معاشیق باطل الذّات است.

الا کُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ و کُلُّ نَعِيمٍ لَامِحَالَةٌ زَائِلٌ

از لبید شاعر معاصر پیغمبر خاتم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم.

الحق استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه‌ای رضوان الله تعالی علیه غزل زیبای مطلق را نیکو سروده است:

غزل زیبای مطلق

هر نقش جز یاد خدا نقشی است باطل

جز فیض دیدارش ندارد عمر حاصل

فریاد از این دل‌های تاریک ریاکار

کز فکر خود از ییاد حق ماندند غافل

صد مرحبا بر پاک دل‌های منور

کز عشق بر دیدار او گشتند مایل

مسپار جانا دل بر این خواب و خیالات

همّت زایزد خواه و زین اوهام بگسل

معشوق باطل را نخواهد عشق صادق

محبوب ناقص را نخواهد عقل کامل

جان من و شوق تو ای زیبای مطلق

چشم من و روی تو ای شیرین شمایل

پای من و کوی تو ای شاهنشاه کل

دست من و دامانت ای میر قوافل

رحم ای خدا ای ناخدای بحر هستی

لطفی کن آور کشتی ما را به ساحل

دیگر ز کویت برنخیزم تا قیامت

عشق توأم در پانهادستی سلاسل

در وصف عبادت حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر دارد که حین عبادت چنان مستغرق در حق بوده است که از خود و ماسوی الله به کلی بی خبر و تمام توجهش به معبود خود و راز و نیاز با آن محبوب سرمدی و معشوق حیّ صمدانی بوده است.

بی خود از ششعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

در کتب معتبره آمده است که ابوحنیفه که دنبال بهانه بود و دشمن غدار مقام ولایت بود، یک روز خدمت حضرت امام صادق کاشف حقایق رسید و بطور اعتراض عرض کرد: چرا فرزندان موسی کاظم را نصیحت نمی فرمائی، من رفتم به طواف کعبه پسرت را دیدم در حجر اسماعیل مشغول نماز بود، آخر در میان ازدحام خلق و آن همه هیاهو جای توجه به خدا و خضوع و حضور قلب است؟!

حضرت امام صادق علیہ السّلام فرزند ارجمندش را احضار فرمود و اعتراض ابوحنیفہ را بر نماز او اعلام نمود، فرمود ابوحنیفہ چنین می گوید شما در موقع طواف حاج در آن هنگامہ مشغول نماز بودہ‌ای؟ موسی بن جعفر بہ پدر بزرگوار عرض کرد: بلی در همان موقع کہ او گفتہ من مشغول نماز بودہ‌ام **اَمَّا اِنَّ اَلَّذِيْ لَهٗ اَقْرَبَ اِلَيَّ مِنْ هٰؤُلَاءِ**، در آن موقع کہ من مستغرق حقّم صدای احدی را نمی شنوم و من هیچ چیز را از خدا بہ خود نزدیکتر نمی بینم، یعنی اعتراض ابوحنیفہ وارد نیست زیرا او نمی تواند قرب مرا بہ حق ادراک نماید لذا بر نماز من اشکال و خرده گرفته است.

رو کرد بہ ابوحنیفہ ناصبی و گفت ابوحنیفہ تو کجا می توانی حال استغراق و فنای مرا در حقّ متعال تصوّر نمائی، تو قیاس بہ نفس خود نمودہ‌ای کہ با آن روح ضعیف خود نمی توانی حضور قلب داشتہ باشی، (کار پاکان را قیاس از خود مگیر).

سؤال ابوحنیفہ و جواب حضرت موسی بن جعفر علیہ السّلام

شیخ طبرسی و علامہ مجلسی و دیلمی ہریک بہ اسناد خود از عبداللہ بن مسلم روایت نمودہ‌اند کہ در محضر حضرت امام صادق علیہ السّلام برای پرسش مسائلی حاضر شدہ بودیم اما چون حضرت خواب بودند بہ انتظار نشستیم تا بیدار شوند.

در این حال کودکی خردسال کہ در حدود پنج شش سال داشت با رخساری بسیار زیبا بیرون آمد در این موقع ابوحنیفہ وارد گردید و خطاب بہ آن آقا زادہ گفت:

ماتقول فی افعال العباد ممّن ہی، در افعال بندگان چه میگوئی آیا این افعال از کیست و فاعل خدا است یا بندہ‌اش؟ موسی بن جعفر (ع) با کمال وقار نشست و مبادرت بہ پاسخ ابوحنیفہ فرمود.

رو کرد بہ ابوحنیفہ و گفت: **یا نعمان قدسنت فاسمع و اذا سمعت فقّه و اذا عیت فاعمل**، ای نعمان سؤال نمودی بنشین و جواب آن بشنو، و چون شنیدی بفہم، و در گوش هوش گیر و بر طبق آن عمل کن.

اعلم ان افعال العباد لاتعدو ثلث اما من الله على انفرادہ او منه و من العبد شرکہ او من العبد بانفرادہ فان کانت من الله على انفرادہ فمالہ سبحانہ يعذب على ما لم يفعله مع عدله و رحمته و حکمتہ و ان کانت من

اللّٰهُ وَالْعَبْدُ شَرِكَةٌ فَمَا بِالِ الشَّرِيكِ الْقَوِي يَعْتَبُ شَرِيكَةً عَلِي مَا قَدْ شَرِكَةٌ فِيهِ وَ اعَانَهُ عَلَيْهِ قَالَ اسْتِحَالِ
الْوَجْهَانِ بِالضَّمَانِ فَقَالَ لَهُ فَلَمْ يَبْقِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ عَلَى انْفِرَادِهِ.

بدان ای نعمان این افعال از سه شق خارج نیست، یا از جانب خداوند است بطور انفراد، و یا از جانب خداوند است با بنده‌اش بنحو اشتراک، یا از جانب بنده است منفرداً.

اما شقّ اول که از جانب خداوند به تنهایی باشد پس خدا خود آن فعل را انجام داده است بنده‌اش را چرا عذاب نماید با اینکه خدا عادل و رحیم و حکیم است، و اگر آن فعل از جانب خداوند و بنده‌اش مشترکاً انجام شده است از عدالت دور است که شریک قوی شریک ضعیف را در کاری که خود شریک بوده عذاب نماید، پس این دو شق بر خلاف عقل و عدالت است، باقی می‌ماند شقّ سوم که فعل به تنهایی از جانب عبد باشد.

در این صورت که خداوند عبد خود را در افعال مختار قرار داده و او می‌تواند به حسن اختیار فعل نیک انجام دهد و می‌تواند بسوء اختیار مرتکب کار بد شود البته در صورت اول مستحقّ ثواب و در صورت دوم مستحقّ عذاب خواهد بود.

عبدالله مسلم که راوی این حدیث است می‌گوید چنان این پاسخ کافی و مستدل و مبرهن ابوحنیفه را قانع و ساکت نمود که گوئی سنگ بر دهانش نهاده‌اند و دیگر دم نزد، بدو گفتم من مکرر به تو تذکر دادم با اولاد رسول احتجاج مکن.

نکته‌ها چون تیغ فولادی است تیز

چون نـداری تو سـپـر واپس گریز

آری اولاد رسول الله صلوات الله علیهم همه دارای علم لدنی و موهبتی الهی هستند و برای ایشان کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در داشتن علم و حکمت یکسان است.

بَرِ مَا پیر خرد طفل دبیرستان است

فلسفی مُقْتَبَسی از دل دانشـور ما

حضرت امام موسی بن جعفر علیه السّلام در عصر امامت خود

حضرت امام موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر در عصر امامت خود بسط علم داد، چه آن حضرت در عصر درخشان خود تا توانست نورفشانی علمی نمود، آن حضرت از بیان معارف الهیّه و خداشناسی و درس توحید و اقسام توحید فروگذار نکرد، و با منطق استدلال عقلی و برهان، یگانگی و یکتائی خداوند منّان را بر کرسی اثبات نهاد، و همین طور در علم معادشناسی و درس معاد از مرگ و بیان حقیقت آن و سئوال ملکین و بیان قبر و اثبات برزخ و نشئه بعد الموت و بیان قیامت و آخرت و مواقف و منازل و مواطن آخروی و یوم الحشر چیزی فروگذار نفرمود بلکه همه را با منطق استدلالی و برهانی بر کرسی اثبات نهاد تا برای احدی شک و شبهه در یوم المعاد نماند و نیز در بیان تطایر کتب و میزان شناسی و صراط شناسی و بهشت و دوزخ با همه‌ی مراتب و درجات آن و بیان خلود در بهشت و جهنّم و آنچه از لوازم ایمان و اعتقاد است فروگذار نفرمود، مضافاً به اینکه در بیان فقه اعم از فقه الله اکبر و اصغر و بیان احکام تشریحیه و حکمت و اسرار آن از هیچ چیز فروگذار نکرد بلکه همه را تشریح فرمود و نیز آثاری از آن حضرت در کتب احادیث و اخبار وارد است که معلوم می‌شود آن بزرگوار در تمام علوم و فنون مختلفه و متنوّعه آثار گرانبهائی از خود باقی گذارده است از قبیل علوم ریاضی و طبیعی و علم هیئت و نجوم و علم جمادشناسی و نبات شناسی و حیوان شناسی و علم النّفس انسانی که مفتاح و کلید تمام حقایق و علوم ماوراءالطّبیعه است سخن گفته است.

و به عقیده‌ی نگارنده مکتب و دانشگاه حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام هرچند دنباله مکتب امام صادق کاشف حقایق است ولی بسط علوم آن حضرت اگر از پدرش بیشتر نباشد کمتر نیست و به همین جهت **والعلوم الکاظمیّه** شهرت جهانی دارد تمام ارباب علوم و فنون هرچه مأخوذ داشته‌اند از برکات افاضات و اشراقات علمی این امامین است.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام چندین هزار شاگرد تربیت کرد و سطح معارف و فرهنگ اسلامی در

عصر مشعشع آن امام ہمام بہ عالی ترین درجہ ارتقاء رسید و علوم آن حضرت اکثر بلاد را فراگرفت بطوری کہ محبوبیت در نزد تمام دانشمندان جهان پیدا نمود و بیم دشمن غدار سیاستمدار از ہمین نفوذ علمی و ابراز علاقہ مردم بہ آن بزرگوار بود کہ روز بہ روز این نفوذ بیشتر می گردید و دشمن بہ ہمین جهت پیوستہ آن حضرت را زندانی و از دید مردم مخفی و پنهان نگہ می داشت و زندان های او را تحت نظر داشت و بالاخرہ بہ این ہم قناعت نکرد تا او را مسموم نمود.

دارد کہ در حدود مدت دہ سال اوقاتی کہ آن حضرت در زندان بود بعد از طلوع شمس بہ سجدہ می رفت و تا زوال شمس در سجدہ بود ہارون علیہ اللّٰعنه در موقعی کہ آن حضرت در زندان ربیع بود، یک روز آمد از بالای سقف زندان کہ روزنہ بود نظر کرد بہ صحن زندان کسی را در زندان ندید، فقط یک جامہ ای دید روی زمین افتادہ است از ربیع متصدی زندان توضیح خواست مگر این آقا زندانی نیست؟ ربیع گفت بلکہ زندانی است، ہارون گفت من کہ ہرچہ از روزنہ سقف زندان بہ دقت نظر کردم کسی را در آنجا ندیدم، مگر یک جامہ ای کہ روی خاک افتادہ بود ربیع گفت: امیر آن جامہ نیست بلکہ شخص موسی بن جعفر است، روزہا بعد از طلوع آفتاب بہ سجدہ می رود تا زوال شمس درحال سجدہ است آن قدر بدنش ضعیف و لاغر است کہ وقتی درحال سجدہ است مانند جامہ ای بہ خاک افتادہ است. ہارون گفت: آری او از عبّاد بنی ہاشم است. ربیع گفت: با این معرفت و شناخت کہ در حق او داری، پس چرا چنین با او معاملہ مینمائی؟ گفت: ہیہات سیاست من مقتضی است کہ ہمیشہ او را زندانی نمایم.

الحق استاد حکیم الہی قمشہ ای در این مقام چہ اشعار سوزناکی سرودہ است:

چہ آئین چرخ کج رفتار دارد

کہ بانیکان سر پیکار دارد

چہ دین دارد مگر چرخ بد اندیش

کہ خوبان جہان را خوار دارد

چرا دائم سپہر سفلہ پرور

سبک رفتار ناہنجار دارد

چرا صد درد و غم بر قلب خاصان
 مدام ایمن گنبد دوار دارد
 چرا بر هر دلی صد رنج خواهد
 چرا با هر گلی صد خار دارد
 مگر دارد چه کیش این چرخ بدمست
 کہ کین با مردم ہشیار دارد
 بہ یکرنگان عالم از دورنگی
 رخی خندان ولی مگار دارد
 گھی از کین بہ پای چوبہی دار
 مسیح و میثم تمّار دارد
 گھی آزاد مرغان صفا را
 اسیر محبس اشرار دارد
 بہ حبس سندی بن شاہک مست
 مہ خوبان شہہ اخیار دارد
 بہ زندان شاہ دین موسی بن جعفر
 فغان ہادر شبان تار دارد
 فغان ہاروز و شب در زیر زنجیر
 ز جور فرقہی اشرار دارد
 چرا ہارون بدان شاہ فلک جاہ
 جفا و کینہی بسیار دارد
 شہنشاہی کہ در چرخ حقیقت
 بہ از خورشید و مہ رخسار دارد
 ملک بر عصمتش تقدیس گوید
 فلک بر رفعتش اقرار دارد
 چرا جسمش ز کین محبوس خواهد
 دل پاکش ز غم خونبار دارد

درون تیره زندان های بغداد
 دعا و ناله های زار دارد
 مناجات از دل غمدیده با دوست
 شبان تار تا اسرار دارد
 به یارب یارب از شب تا سحرگاه
 زبان گویا به ذکر یار دارد
 همان شاهی که از اشراق سبحان
 فزون از مهر و مه انوار دارد
 هزاران موسی عمران به تعظیم
 سر خدمت بر آن دربار دارد
 به زهد از عیسی مریم فراتر
 مقامی در دل هشت یار دارد
 به حلم آن کاظمین الغیظ یکتا
 نشان احمد مختار دارد
 به علم آن پیشوای اهل ایمان
 مقام حیدر کزار دارد
 یکی زندانی است آن خسرو دین
 که از شاهی عالم عار دارد
 تنش زندانی است اما دل پاک
 به خلوت انس با دلدار دارد
 چه غم دارد دلی کز عالم عشق
 نصیبی از شهود یار دارد

و دیگری گفته است:

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| یوسف آل نبی در چاه شد | قعر زندان جالوه‌گاه ماه شد |
| با تنی آزرده و صبری عجیب | سالها در آن سیه چاه مهیب |
| گرچه زندان چون شب دیجور بود | در حقیقت عالمی از نور بود |
| تا که موسی شد در آن زندان مقیم | گشت زندان طور سینای کلیم |
| روز و شب در سجده و تکبیر بود | پای او در حلقه‌ی زنجیر بود |
| بارها می‌گفت ای پروردگار | ای انیس بی‌کسان در شام تار |
| گرچه جسم آب می‌گردد چو موم | بوده این خلوت‌گه عشق آرزوم |
| تا کنم آن را عبادتگاه خویش | در خفا سوزم به اشک و آه خویش |
| شکرت ای پروردگار مهربان | دادی ام سوز نهان اشک روان |

این مناجات در کتب اخبار از آن بزرگوار نقل گردیده است: **اللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنِّي كُنْتُ اَسْنَلُكَ اَنْ تَفْرَغَنِي لِعِبَادَتِكَ اَللّٰهُمَّ وَ قَدْ فَعَلْتُ فَلَيْكَ الْحَمْدُ**، پروردگارا مدتها بود از تو درخواست گوشه فارغی را می‌کردم که در آنجا به عبادت تو پردازم و اینک این همان گوشه فراغت است که عنایت فرمودی، تو را سپاسگزار و متشکرم.

شهادت حضرت امام موسی بن جعفر علیه الصلوات الله العلی الاکبر

خلفای معاصر امام موسی بن جعفر علیه السلام عبارتند از: ابوجعفر دوانیقی از سال ۱۴۸ تا سال ۱۵۸ ده سال و مهدی عباسی از سال ۱۵۸ تا سال ۱۶۹ ده سال و هادی عباسی از سال ۱۶۹ تا سال ۱۷۰ یکسال و هارون الرشید از سال ۱۷۰ تا سال ۱۸۳ چهارده سال در این مدت که ۳۵ سال می‌شود آن حضرت با این چهار خلیفه معاصر بوده و بالاخره آن حضرت را به وسیله سم مقتول ساختند. آنچه از تواریخ و اخبار معتبره استفاده می‌شود این است که آن حضرت را وسیله خرماهای زهرآلود در زندان سندی بن شاهک مسموم نمودند و این سم مهلک را سندی ملعون به دستور هارون الرشید به آن بزرگوار خورانید چنانکه در اعیان الشیعه می‌نویسد:

و قبض ببغداد شهیداً بالسمّ فی حبس الرشید علی ید السنّی ابن شاهک یوم الجمعه، و در کتاب مناقب

ابن شهر آشوب آمده است:

و لما مات عليه السلام اخرجہ السندی و وضعه علی الجسر ببغداد و نودی هذا موسى بن جعفر الذي تزعم الرفضه انه لايموت فانظروا اليه و انما قال ذلك لاعتقاد الواقفه انه القائم و جعلوا حبسه غيبة القائم فنفر بالسندی فرسه نفره و القاه في الماء فغرق فيه و فرّق الله جموع يحيى بن خالد.

ابن شهر آشوب نوشته که چون رحلت فرمود آن حضرت، سندی بن شاهک پیکر شریف آن بزرگوار را بیرون آورد از زندان و گذاشت بر جسر بغداد و ندا کردند که این موسی بن جعفر است که رافضی ها گمان می کردند نمی میرد پس نظر کنید بر او و این را برای آن گفتند که فرقه‌ی واقفیه را اعتقاد بر آن بود که آن حضرت امام قائم است و حبس او را غیب او گمان کرده بودند پس در این حال که سندی و مردمان در روی جسر اجتماع کرده بودند اسب سندی بن شاهک رم کرد و او را در آب افکند پس سندی غرق شد در آب، و خداوند متعال متفرّق کرد جماعت یحیی بن خالد را.

دارد که سلیمان بن ابی جعفر عموی هارون الرشید قصری داشت در کنار شط چون صدای غوغای مردم را شنید و این ندا به گوشش رسید که **هذا امام الرافضه** از قصر به زیر آمد و غلامان خود را امر کرد که آن جنبشیان را دور کردند و خود عمامه از سر انداخت و گریبان چاک زد پای برهنه در جنازه آن حضرت روانه شد و حکم کرد که در پیش جنازه آن حضرت ندا کنند که هر که می خواهد نظر کند به طیب پسر طیب بیاید نظر کند به سوی جنازه موسی بن جعفر علیه السلام، پس جمیع مردم بغداد جمع شدند و صدای شیون و فغان از زمین به فلک می رسید چون نعش آن حضرت را به مقابر قریش آوردند خود ایستاد متوجّه غسل و حنوط و کفن آن حضرت شد و کفنی که برای خود ترتیب داده بود بر آن جناب پوشید، آن کفن را به دو هزار و پانصد دینار تهیه نموده بود و تمام قرآن را بر آن کفن نوشته بودند سپس، با اعزاز و اکرام تمام آن بزرگوار را در مقابر قریش دفن نمودند اما در باطن متصدی تغسیل و تکفین و تدفین آن حضرت فرزند بزرگوارش امام رضا علیه السلام بود.

باری آن طوری که تاریخ نشان می دهد تشییع جنازه‌ای به عظمت و اهمّیت تشییع جنازه‌ی آن حضرت در

دنیا رخ نداده است، و علّتش این است که بغداد از سال ۱۵۰ تا سال ۳۵۰ هجری مرکز بزرگترین امپراطوریهای جهان بود مرکزی که بر روی کره‌ی خاک در آن عصر حکومت داشت و ملّتی راقی نبود مگر آنکه در زیر فرمان حکومت اسلام باشد.

پرچم سبز توحید از جزیره عربستان تا دیوار چین و سواحل دریای مدیترانه و قاره‌های آسیا و آفریقا و اروپا را به زیر زنجیر وحدت بهم متصل و مربوط ساخته بود هر فرمانی از بغداد صادر می‌شد در تمامی دنیای آنروز که عظمت امپراطوری اسلام بود نفوذ داشت.

شهر بغداد که بزرگترین پایتخت اسلامی و از بناهای مسلمین بوده دارای اهمّیت فراوانی از نظر ثروت و علم و سیاست و جمعیت شده بود جمعیت آنجا را مورّخین قدیم تا دو میلیون نوشته‌اند.

در آن موقع حضرت امام موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر هفتمین امام مسلمین بود و مخصوص به امامت و خلافت و متّصف به فضیلت و منقبت بی‌نهایت بود و حضرتش بسیار موردتوجه مسلمین جهان و مخصوصاً شیعیان و فرقه‌ی امامیه بود.

پدرش حضرت امام صادق کاشف حقایق الّدی انکشف له الملک و الملکوت کسی بود که در تمام علوم و فنون کرسی رسمی داشت او کسی بود که دوازده هزار شاگرد داشت. پیوسته تلامذه‌ی آن حضرت در مسجد کوفه و بقیه در اندلس و مراکز دیگر مانند مراکش و مصر و مدینه و مکه و بصره و سایر مراکز مهمّ اسلامی متّفقاً در درس خود می‌گفتند حدثنا جعفر بن محمّد الصادق علیه السّلام، این عظمت علمی به وراثت و مشیّت الهیه و موهبت پروردگار به موسی بن جعفر علیه السّلام رسید و از طرف دیگر جلب نفوس مردم عصر خود را فرموده بود پس بایست تشییع جنازه چنین شخصیتی در جهان اسلام بی‌نظیر باشد مضافاً به اینکه مظلومیت آن حضرت و محبوبیت او در زندانهای متعدّد بیشتر بر مقام و منزلت او افزوده بود.

زیارت حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر

سیدین طاووس رحمة الله علیه در مصباح الزائر در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه‌ای از فضائل و مناقب و عبادات و مصائب آن بزرگوار نقل کرده و محدث قمی عیناً آنرا در منتهی الامال ذکر نموده شایسته است ما آنرا در این مقام نقل نمائیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصِيِّ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عَيْبَةِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّكِينَةِ وَ الْوَقَّارِ وَ الْحَكَمِ وَ الْأَثَارِ الَّذِي كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُواصَلَةِ الْاسْتِغْفَارِ حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَ الدَّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَ الْمُنَاجَاةِ الْكَثِيرَةِ وَ الضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ وَ مَقَرِّ النَّهْيِ وَ الْعَدْلِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْبَدْلِ وَ مَأْلَفِ الْبُلُوعِ وَ الصَّبْرِ وَ الْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمُقْبُورِ بِالْجُورِ وَ الْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَ ظَلَمِ الْمُطَامِيرِ ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْوُدِ وَ الْجَنَازَةِ الْمُنَادَى عَلَيْهَا بِدَلِّ الْاسْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ الْمُصْطَفَى وَ أَبِيهِ الْمُرْتَضَى وَ أُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ، بِإِرْثِ مَعْصُوبٍ وَ وِلَاءِ مَسْئُوبٍ وَ أَمْرِ مَغْلُوبٍ وَ دَمِ مَطْلُوبٍ وَ سَمِّ مَشْرُوبٍ.

اللَّهُمَّ وَ كَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ الْمَحَنِ وَ تَجَرَّعَ عُصَصَ الْكُرْبِ وَ اسْتَسَلَّمَ لِرِضَاكَ وَ أَخْلَصَ الطَّاعَةَ لَكَ وَ مَحَضَ الْخُشُوعَ وَ اسْتَشَعَرَ الْخُضُوعَ وَ عَادَى الْبِدْعَةَ وَ أَهْلَهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَأَنْبِ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً نَامِيَةً مُنِيفَةً زَاكِيَةً تُوجِبُ لَهُ بِهَا شَفَاعَةَ أُمَّمٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ قُرُونٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَ بَلَّغْهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مَوَالَاتِهِ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوَانًا إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

در احادیث بسیار وارد شده که زیارت آن حضرت ثوابش مانند زیارت حضرت رسول الله و حضرت ولی الله علی مرتضی و زیارت حضرت امام الکونین ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیهم است و زائر آن حضرت اهل بهشت است. رزقنا الله و ایتاکم زیارته و احشرنا معهم سلام الله علیهم.

ترجمه دعای زیارت حضرت موسی بن جعفر علیه صلوات الله العلیّ الاکبر

پروردگارا درود و رحمت فرست بر محمد و اهل بیت طاهرینش و درود فرست بر موسی بن جعفر وصی و جانشین نیکویان و پیشوای برگزیدگان عالم و صندوق انوار علم، و وارث مقام وقار و سکینت، و دارای حکمتها و

آثار علمی بسیار، آن بزرگواری که شبها تا صبح بیدار و شب زنده‌دار و پیوسته به استغفار و در سجده‌ی طولانی با چشم اشکبار به مناجات با پروردگار و راز و نیاز بسیار و پیوسته به تضرّع و زاری به درگاه باری اشتغال داشت، و حضرتش مقرر و معدن عقل و عدل و خیرات و فضل و عطا و احسان بود، و هم وجود مقدّسش محلّ الفت با بلا و مصیبت‌های عالم و صبر و شکیبائی بر غم و رنج و آلام روزگار بود، و به ظلم ظالمان و در قبور محبس‌های ستمکاران گرفتار و معذب، و در قعر زیرزمینها و زندانهای تاریک پاهای مبارکش در حلقه‌های زنجیر مجروح، و هنگام رحلتش بر جنازه‌اش با خفّت و خواری فریاد می‌کردند که این امام رافضیان است، با این حال نزد جدّش محمد مصطفی (ص) و پدرش علی مرتضی (ع) و مادرش فاطمه زهرا (س) بزرگ زنان جهان هستی وارد گردید، در صورتیکه خلافتش غصب شده و مقام ولایتش از او سلب گردیده، و در امر امامت مغلوب دشمنان بود و به خون پاکش دشمن تشنه بود، و عاقبت به حضرتش زهر سمّ جفا خوراندند، پروردگارا چنانکه آن بزرگوار بر بلا و محنت‌های سخت صبر کرد و جرعه‌ی تلخ غصه‌ها و رنجها را نوشید و پیوسته تسلیم مقام رضا و خوشنودی تو بود و طاعتش را با اخلاص کامل و خشوع و خضوع صرف بجا آورد و با اهل بدعت و ضلالت به عداوت و مخالفت قیام کرد و در راه انجام اوامر و نواهی تو ملامت خلق ابدأ در او مؤثر نگشت، رحمت و درود خدا بر او باد درودی با ازدیاد و بلند رتبه و نیکو که آن درود و رحمت باعث شفاعت امتّهائی از خلق تو شود و قبایلی از اهل زمین را شامل گردد و به روح پاک آن بزرگوار از ما تحیّت و سلام برسان و به ما هم در اثر دوستی و محبّت او فضل و احسان و آمرزش و بهشت رضوان خود را عطا فرما چون تو همانا صاحب فضل و رحمت واسعه‌ی بی حدّ و نهایت هستی و عفو و گذشت بسیار از تو درخواست می‌کنم به مقام رحمتت و مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

پایان اشراق هفتم از کتاب جلوات ربّانی

تهران محمدرضا ربّانی